ایرانشناسی

- تازه‌ها و پاره‌های ایرانشناسی (۵۹) / ایرج افشار
- خلیج فارس، گذشته، اکنون و آینده / احمد اقتداری
- ماجرای حراج کریستی و بازار آثار هنرمندان ایرانی / غزال صادقی



● ایرج افشار، تابستان ۱۳۸۴ در لالون (عکس از غازی عثمان)

تازه‌ها و پاره‌های ایرانشناسی (۵۹)

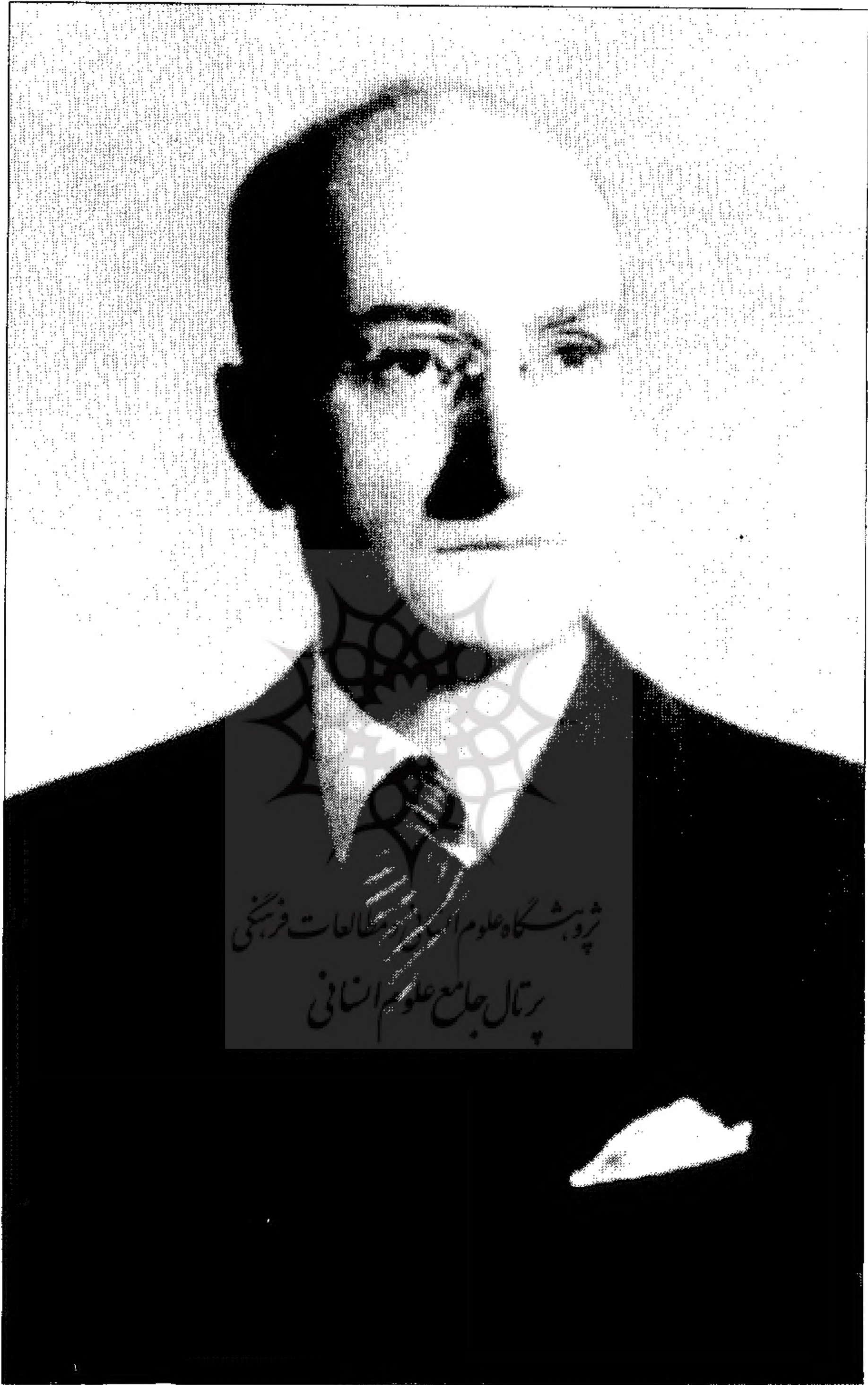
ایرج افشار

۱۲۹۲ ـ خودکشی دکتر علی‌اکبر سیاسی!

آقای دکتر محمد علی نجفی در مجلهٔ کاوه (شمارهٔ ۱۲۰) چاپ سال ۱۳۸۶ نوشته‌اند در سال ۱۳۵۲ (احتمالاً) دکتر علی اکبر سیاسی را به علّت خودکشی به بیمارستان جم آورده بودند. چون از ماجرایی سخن گفته‌اند که برای من عجیب بود و نشنیده بودم ناچار از دوستان عزیزم دکترها محمد علی و علی محمد میر که مادرشان با همسر دکتر سیاسی خویشی نزدیک داشت و هر دو برادر دائماً مراقب حال دکتر سیاسی و از پزشکان دائمی آن بیمارستان بودند و هستند، پرسیدم آیا چنین واقعه‌ای برای دکتر سیاسی روی داده بود. هر دو گفتند نه. ناچار از دوست عزیز دکتر فریدون سیاسی (فرزند مرحوم سیاسی) جویا شدم. ایشان هم گفت چنین اتفاقی نیفتاده است.

بالاخره، چون آقای دکتر نجفی در آن مقاله نوشته‌اند که دوست عزیز دیگر دکتر عبدالله علیخانی در آن وقت مدیر داخلی بیمارستان بود و با ایشان به بنگاه دارویی برای خرید داروی مخصوص رفته بوده‌اند به وسیلهٔ تلفن ازیشان که در امریکا برای معالجه تشریف دارند جویای قضیّه شدم. ایشان هم گفت چنین واقعه‌ای را به یاد نمی‌آورد.

ناگزیر این یادداشت درین جا ازین روی آورده می‌شود که مگر آقای دکتر نجفی ـ مدیر وقت داروخانهٔ بیمارستان (از سال ۱۳۴۸ به بعد) ـ نوشتن توضیحی دیگر را لازم بدانند و رفع شبهه کنند. ورنه کسانی که در آینده سرگذشتی از دکتر سیاسی بنویسند



● دکتر علی اکبر سیاسی

نباید و نمی‌توانند به مقالهٔ ایشان که عنوانش «خاطرهٔ ناخوش ـ خودکشی دکتر علی اکبر سیاسی و شبی بحرانی» است استناد کنند.

۱۲۹۳ ـ یاد شهیدان مشروطیت به زبان دولت‌آبادی دیگر

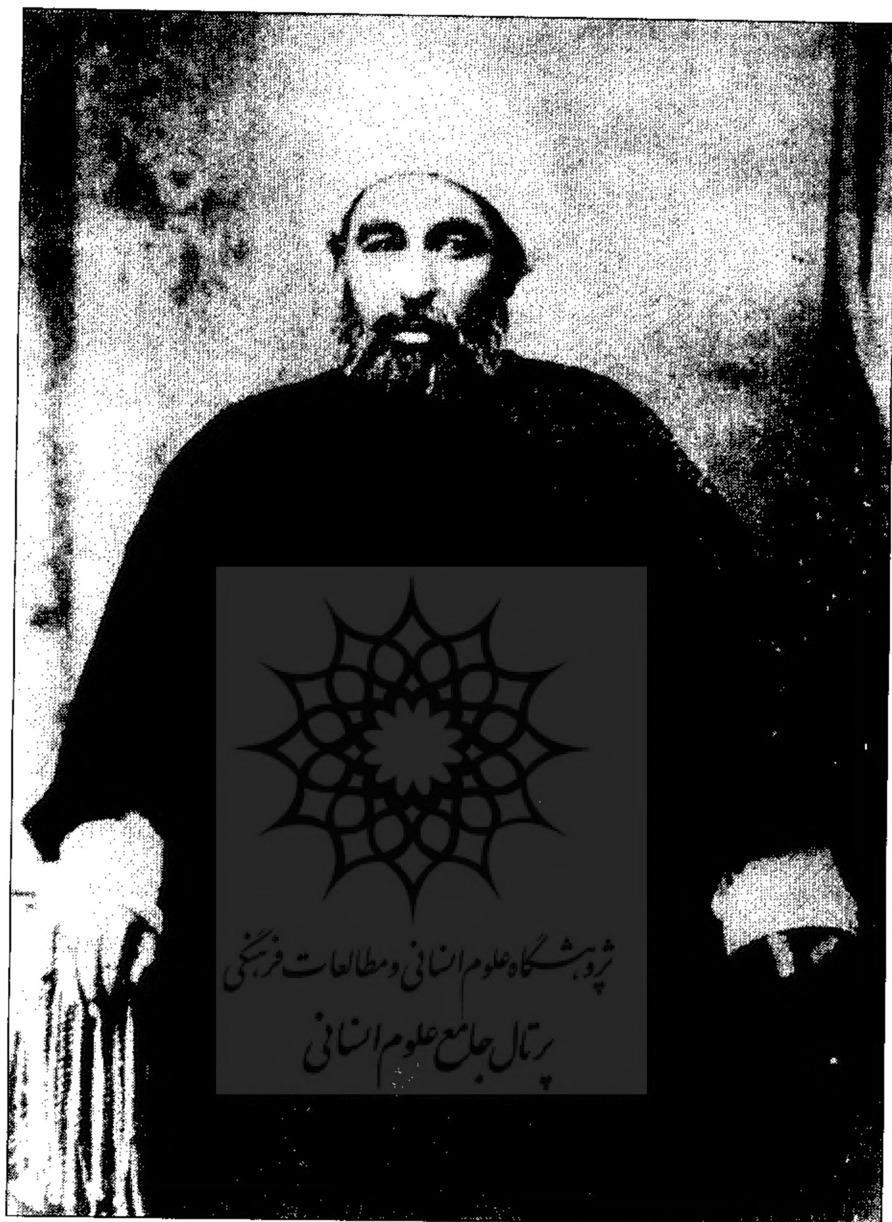
به مناسبت چهاردهم مرداد قطعه‌هایی از خاطرات علی محمد دولت‌آبادی را نقل می‌کنم (از روی نسخهٔ خطی دستنویس خود او که دوستم دکتر هوشنگ دولت‌آبادی آن را مرحمت کرده است و امیدوار به انتشار کامل آن هستم). علی محمد دولت‌آبادی با برادرش میرزا یحیی دو روز پس از حادثهٔ توپ‌اندازی به مجلس و آغاز استبداد محمدعلی‌شاهی در قلهک به سفارت انگلیس پناهیده شده بودند. دولت‌آبادی این خاطرات را در همان ایام نوشته است.



گرفتاری ملک‌المتکلمین

امروز شرح گرفتاری ملک‌المتکلمین و صور و میرزا محمدعلی پسر ملک را مطلع شد. لازم دید اعمال آن را بنویسد... مقداری صدمه به آنها می‌زنند و با سر برهنه و نهایت سختی آنها را به این طور که ملک‌المتکلمین را با میرزا جهانگیرخان و قاضی (ارداقی) را قزاقها [می‌کشند] آقا میرزا محمد علی و میرزا داودخان و برادر قاضی را پیاده دوان دوان به قزاقخانه می‌برند. چشم قزاقان که به آنها می‌افتد یک مرتبه هجوم می‌آورند که آنها را قطعه قطعه کنند که شما رفقای ما را به کشتن دادید. صاحب‌منصبان مانع شده و آنها را در اطاقی می‌کنند و اطراف آن اطاق را خود آنها احاطه می‌نمایند. گویا در این هجوم هر کدام چند زخم برمی‌دارند. خصوصاً ملک‌المتکلمین زخم زیاده از دیگران برداشته ولی جان آنها محفوظ می‌ماند.

میرزا جهانگیرخان با کمال قدرت صحبت می‌داشته است و قزاقها را نصیحت می‌کرده، ترویج مشروطیت می‌کرده، از بی‌شرفی آنها نقل می‌کرده است. چون خیلی داد و فریاد می‌کرده است او را از آن اطاق بیرون برده‌اند و جای دیگر حبس کرده بودند. قدری از ظهر که می‌گذرد ملک یک لیره بیرون آورده و به قزاقها می‌دهد که به جهت آنها نان و شربتی تهیه نمایند. نان و پنیری می‌آورند. می‌گویند میرزا جهانگیرخان را بیاورید این جا که لقمه نانی بخورد. می‌گویند زیاد حرف می‌زند. ملک ضمانت می‌کند که دیگر حرف نزند. به این واسطه او درآورده لقمه نانی می‌خورد. ولی دیگر او را نمی‌برند. تا عصر اینها آنجا بودند.



● ملک‌المتکلمین را با میرزا جهانگیرخان و قاضی ارداقی قزاقها می‌کشند. آقا میرزا محمدعلی و میرزا داودخان و برادر قاضی را پیاده دوان دوان به قزاقخانه می‌برند. چشم قزاقان که به آنها می‌افتد یک مرتبه هجوم می‌آورند که آنها را قطعه قطعه کنند که شما رفقای ما را به کشتن دادید.

تیرباران حمزهٔ سرباز و باقر پنیری

از وقایعی که در آن وقت واقع شد قضیهٔ حمزه سرباز است که از سربازان ملّی [است] و به دست قزاقان گرفتار می‌شود. یک نفر دیگر هم بوده که باقر پنیری نام داشته است. این حمزه را وقتی نزد پالکونیک می‌آورند از او سؤال می‌کند که مشروطه هستید. جواب می‌گوید مشروطه‌تر هم در انجمن فلان که گویا مظفّری باشد تفنگچی بوده. یکی [می‌گوید] لابد قزاق را هم کشته. گفته بود خیر. پالکونیک می‌گوید این جوان است تقصیر هم ندارد مرخص است برود، تند برو. بیچاره باور می‌کند که از دست آنها خلاصی حاصل کرده است. در نهایت عجله می‌دود. از عقب سر خود پالکونیک تیری به او می‌زند و امر می‌کند او را تیرباران کنند. بر حسب امر او بدنش را تیرباران کردند و در همان وقت باقر را هم تیرباران می‌کند که هر دو را محبوسین دیده‌اند. افسوس دارم که می‌گویند حسّ ایرانیها بیدار شده. در صورتی که حسّ ایرانی بیدار شده بود، در میانهٔ[1] پانصد قزاق مسلمان و صاحب‌منصبان ایرانی چه گونه یک نفر اظهار ملالت نکرده مانع این کار نشده است. به هر صورت حمزه و باقر پنیری را در یک وقت تیرباران کردند.

افتضاح درآوردن

طرف عصر آن روز یک نفر روس از صاحب‌منصبان و جمعی از رؤسای قزاقخانه به محبس آنها آمده با نهایت شدّت بدگویی فوق‌العاده به ملک‌المتکلّمین می‌کنند. صاحب‌منصب روسی مخصوصاً با کمال سختی پاها را به زمین می‌زد و دندانها را روی‌هم فشار می‌داد و می‌گفت ملک، خوب دین اسلام را رواج داد[ه]اید. حال هر چه می‌خواهی این‌جا نماز بخوان. بعد خود پالکونیک می‌آید. آن هم به قدری که تشفّی قلبی از او بشود فحش می‌دهد. در این بین دکتری می‌رسد، ایشان هم به سابقین اقتدا می‌کند. آن وقت امر می‌کند که توپ حاضر کنند و مقصّرین را سوار توپ کرده به افتضاح به طرف باغشاه حرکت دهند. قزاقها سوار شده توپ را هم حاضر می‌کنند. حالا جمعیّت آنها هم زیاد بوده است. حاجی و پسرانش و جمعی دیگر را هم که گرفته‌اند آورده‌اند.[2] محبوسین را سوار توپ کرده حرکت می‌کنند. قدری راه که می‌روند پالکونیک می‌گوید افتضاح اینها زیاده بر این باید باشد. توپ سواری کفایت نمی‌کند. آنها را پیاده کنید و یک یک زنجیر کنید. هر کدام را یک نفر قزاق از عقب با شلاّق براند و یک نفر هم سرِ زنجیر را گرفته به تاخت حرکت کند و به این طور رفتار نمودند.

---

۱. اصل : میانیه

۲. روی عبارت از «حاجی و پسرانش» تا اینجا خط خورده.

صدمات قاضی و ملک‌المتکلّمین

قاضی و ملک که چشمشان نمی‌دید در این دویدن و تاخت اسب خیلی صدمه خورده بودند و بی اندازه شلاّق به آنها زده بودند. سایرین کمتر[1]. ملک‌زاده[2] می‌گوید که وقتی ما را از قزاقخانه بیرون آوردند دیدم جمعیّت زیادی در میدان مشق ایستاده‌اند. من تصوّر کردم که اینها برای خلاصی ما آمده[اند.] به میرزا داودخان گفتم این جماعت ما را از دست قزاقان خواهند گرفت. ولی می‌ترسم وقتی مردم بیایند... ما را تلف کنند. بعد از این ما را سوار توپ کردند. دیدم مردم تمام اظهار شادی می‌کنند و بعضیها با سنگ ما را می‌زنند. سرِ چهارراه... نگاه داشتند و می‌گفتند بگوئید زنده‌باد... روسیه. در این وقت پیره‌مردی سنگ... در دست داشت... طوری زد که سر او شکسته و خون جاری شد. در این... حسّ وطن‌خواهی مردم طهران... معلوم می‌شود. تا به باغ شاه رسیده بودند.

در این وقت سربازها و غلامان که مقیم باغ شاه بوده‌اند به طرف آنها هجوم می‌آورند که آنها را بکشند. پالکونیک می‌گوید باید از اینها استنطاق شود. موقع کشتن اینها حالا نیست. او و امیربهادر مردم را دور می‌کنند و آنها را در اطاقی مقابل آفتاب حبس می‌نمایند. آن شب را در آن اطاق بوده‌اند. ولی باز مأمورین آنها را خیلی صدمه می‌زده تا این که قاضی تذکر می‌دهد و روضه می‌خوانند و گریهٔ زیاد می‌کنند. مأمورین آنها که تصوّر می‌کرده‌اند اینها بابی هستند از این حال آنها رقّت می‌کنند و از کردار خود معذرت می‌خواهند. [چون] این حال را از آنها مشاهده می‌کنند فوراً [محافظان] آنها را عوض کرده جمعی دیگر را بر آنها می‌گمارند. تعجب این است.

حرفهای جهانگیرخان و ملک‌المتکلّمین

میرزا جهانگیرخان در موقعی که قزاقها با مأمورین دیگر محبوسین را می‌زده‌اند و بعضی اظهار عجز می‌کرده التماس می‌نموده‌اند، به آنها ملالت می‌کرده چرا بی‌شرفی می‌کنند. عجز و التماس کردن نزد این بی‌شرفان از شماها قبیح است. مرد باید به شرف در راه وطن جان بدهد. التماس یعنی چه، و اگر صاحب‌منصبان آنها را صدمه می‌زده‌اند [۹۴ ب] به صاحب‌منصبان ملامت می‌کرده که شما چرا باید این‌قدر بی‌شرف باشید. ملک‌المتکلّمین گفته بود ــ گویا در قزاقخانه گفته باشد ــ شما می‌دانید ما خائن نیستیم. ما مقصّر پلتیکی هستیم و با مقصّرین پلتیکی این کردار از بی‌شرفی است. ملک به پسرش دلداری می‌داده که من عمر خود را کرده‌ام، اگر کشته شوم هم نقلی ندارد. شرفی برای

---

۱. مطالب بعد ازین در حاشیه آمده ولی متأسفانه چون لبهٔ کاغذ را صحافی کرده‌اند مقداری از کلمات بریده و ناخوانا شده است. ناچار آن موارد نقطه‌چین شد.
۲. محمد علی خان پسر ملک‌المتکلمین منظور است.



● میرزا جهانگیرخان در موقعی که قزاقها با مأمورین دیگر محبوسین را می‌زده‌اند و بعضی اظهار عجز می‌کرده التماس می‌نموده‌اند، به آنها ملامت می‌کرده چرا بی‌شرفی می‌کنند. عجز و التماس کردن نزد این بی‌شرفان از شماها قبیح است. مرد باید به شرف در راه وطن جان بدهد. التماس یعنی چه، و اگر صاحب‌منصبان آنها را صدمه می‌زده‌اند به صاحب‌منصبان ملامت می‌کرده که شما چرا باید این قدر بی‌شرف باشید.



● زندانیان سیاسی باغشاه که در آنجا کشته شدند.

خانوادهٔ خود باقی گذارده‌ام. تو لازم نیست بگویی من پسر ملک هستم. ولی بدان با تو کاری ندارند. تا آن که صبح می‌شود و آن دو را برده می‌کشند که شرح حال آنها هنوز کاملاً معلوم نیست.

زنجیرکردن ظهیرالسّلطان

از چیزهایی که خالی از غرابت نیست زنجیر کردن ظهیرالسّلطان است. از قراری که نقل کردند مقابل عمارت باغ نزدیک حوض او را زنجیر کرده میخ آن را پای درختی کوبیده بودند که خود او در تمام شب و روز مقابل آفتاب بوده، مثل این که شیری را زنجیر کرده باشند که تمام عابرین از او می‌گذشته به حالش رقّت می‌کرده‌اند. سایرین از محبوسین را نمی‌شود دانست که چه بر آنها گذشته. اجمالاً معلوم است. در قزاقخانه هر که باشد به دست همان اشخاصی گرفتارند که آن دو نفر مسلمان را تیرباران کردند. در باغ هم سربازان سیلاخوری و غلامان امیربهادر و دیگران کمتر از قزاقها نیستند. خدا به فریاد آنها برسد.

سیّد جمال و بهاءالواعظین و حبل‌المتین

اما شرح حال بهاءالواعظین و حبل‌المتین و دیگران که به سفارت رفته‌اند. آقا سیّد جمال و یک نفر دیگر بعد از آن که ملک و جهانگیرخان و پسر ملک را گرفتند و بنا به گفتهٔ یکی خانهٔ [آنها] را هم گردش نموده و آنها را نیافتند بیرون آمده، و از آن‌جا یک نفر که نمی‌دانم که بوده او را به منزل خود برده و از آن‌جا به جای دیگر رفته. ولی بعد از آن اطلاع ندارم چه شده است. معروف است همدان رفته و آن‌جا گرفتار شده است. اما هنوز حقیقت امر معلوم نیست. بهاءالواعظین و حبل‌المتین و بعضی دیگر هم همان [روز] و فردای آن روز به لباس مبدّل خودشان را به سفارت انگلیس انداخته آن‌جا بودند تا به طرف فرنگستان حرکت کردند. از قراری که گفتند...

۱۲۹۴ ـ نامهٔ محمد علی شاه به مجلس شورای ملّی

پس از اینکه مظفرالدین شاه فرمان استقرار مشروطیت را روز ۱۴ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴ صحّه گذاشت به فاصلهٔ پنج ماه و پنج روز درگذشت (۲۴ ذی‌قعده) و فوراً پسرش محمد علی میرزا به پادشاهی رسید. (۴ ذی‌الحجه).

اما از همان آغاز سلطنت او ناراحتی مردم و وکلای مجلس از رویّهٔ استبدادی محمد علی شاه آشکارا شد. چندان ناآرامی قوت گرفت که محمد علی شاه مجبور شد در ۲۷ ذی‌الحجه نامه‌ای به مجلس بنویسد و در آن پذیرفت که «دولت ایران در عداد دول



● محمد علی شاه قاجار

مجلس شورای ملی

[illegible]

● نامهٔ محمد علی شاه به مجلس شورای ملی

مشروطهٔ صاحب کنستیطوسیون به شمار می آید».
متن این نامه خطاب به صدراعظم در اغلب تواریخ با دو سه تغییر لفظی کوچک چاپ شده است. به استناد مسودهٔ نامه که عکس آن را می‌بینید این نامه به مجلس شوراست نه صدراعظم، مگر آنکه در نسخهٔ پاک‌نویس شده آن را به صدراعظم خطاب شده باشد.
اصل این مسوّده میان اوراق ابوتراب خان مختارالدوله بود که برای کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران خریداری شد. از دکتر اصغر مهدوی هم یاد کنم که دریـن انتخاب و تقویم همکاری داشت.
مختارالدوله از نزدیکان و محرمان امور شخصی و دیوانی محمد علی شاه بود و پس از خلع او به همراه شاه مخلوع به اودسا رفت و سپس به اروپا آمد تا اینکه محمد علی شاه وفات کرد.
برای اختلافهای لفظی که گفته شد بطور مثال دیده شود تاریخ مشروطهٔ ایران از احمد کسروی، جلد اول، چاپ دوم تهران ۱۳۱۹، صفحه ۳۰۷ ـ واقعات اتفاقیه در روزگار از محمد مهدی شریف کاشانی، جلد اول، تهران ۱۳۶۲، صفحهٔ ۱۲۵.

۱۲۹۵ ـ فضاحت آسانسور کتاب کتابخانهٔ مرکزی

ساختمان بیست هزار متری کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه پس از قریب هفت سال در سال ۱۳۵۰ آماده شد و طبعاً به مناسبت اهمیت ساختمان می‌بایست گشایشی تشریفاتی داشته باشد. فکر ایجاد چنین ساختمانی از زمان ریاست دانشگاه دکتر احمد فرهاد آغاز شد و در دورهٔ ریاست دکتر جهانشاه صالح کلنگ شروع به بنائی بر زمین خورد و در نوبت ریاست دکتر هوشنگ نهاوندی انتقال کتابها از انبارها انجام گرفت و در اول مهر ۱۳۵۰ شاه و ملکه که طبق مرسوم همه ساله به مراسم افتتاح سال تحصیلی دانشگاه می‌آمدند از کتابخانه دیدار کردند. پس از آن مرسوم شد که هلی‌کوپتر آنها در محوطهٔ ورزش (زیر دست کتابخانه) می‌نشست و آنها از در جنوبی کتابخانه به اطاق پذیرایی وارد می‌شدند و پس از نوشیدن چای و صحبت کردن با رئیس دانشگاه و دیگران از نمایشگاهی که هر سال برای موضوعی مخصوص ایجاد می‌شد دیدن می‌کردند و به تالار دانشکدهٔ ادبیات می‌رفتند تا مراسم آغاز سال تحصیلی انجام گیرد.
بار اول نمایشگاهی از عکس رجال پژوهشگر ادبی، نوشته‌های آنان ترتیب داده شد، عکسها به یک اندازه و نسبةً بزرگ بود و کنار هر عکس تعدادی از تألیفات مهم آن شخص گذارده شده بود. ترتیب استقرار عکسها به ترتیب سال درگذشت آن دانشمندان

بود. شاه از کنار چند عکس که گذشت چون به تصویر احمد کسروی رسید، بیش از آنچه مقابل عکس دیگران ایستاده بود ایستاد و به ملکه رو کرد و گفت این آدم را کشتند.

پس از آن پرسید جایی که نام اهداکنندگان کتاب را گذاشته‌اید کجاست. زیرا قبلاً دکتر نهاوندی به اطلاعش رسانیده بود که یکی از اهداکنندگان دکتر مصدق بوده است. در حقیقت کسب اجازه کرده بود که فضولباشیها ذهن شاه را خراب نکنند و نام او در کتاب آمده بود. قصدش از آن سؤال طبعاً این بود که آن کتیبه را ببیند. شرح این ماجرا را جداگانه در مجلهٔ بخارا نوشته‌ام.

از اتفاقات خارج از انتظاری که به هنگام بازدید پیش آمد از کار افتادن دستگاهی بود که برای رساندن کتابها از طبقات بالا به تالار مطالعه تعبیه شده بود. شاه و ملکه پس از دیدن تالار مطالعه پرسیدند کتاب مورد درخواست دانشجو چه‌گونه و در چه مدت آورده می‌شود. گفته شد تقاضای کتاب به وسیلهٔ لولهٔ بادی (پنوماتیک) به مخازن فرستاده می‌شود و کتاب به آسانسور کوچک حمل کتاب گذاشته می‌شود و پس از چند دقیقه به درخواست‌کننده تحویل می‌شود. ملکه به شاه گفت بد نیست امتحان کنیم. اسم کتابی در ورقه نوشته و به بالا فرستاده شد. هویدا و دکتر اقبال و علم و چند نظامی اقران آنها آنجا ایستاده بودند. ده دقیقه‌ای یا بیشترک گذشت و کتاب نیامد و از دستگاه حرکتی مشهود نشد. طبعاً رئیس دانشگاه و همه خجل شدیم. همراهان شاه حیرت‌زده شده بودند. شاه به ملکه گفت حتماً دستگاه چون تازه کار افتاده عیبی کرده است پس برویم و رفتند به سوی دانشکدهٔ ادبیات.

پس از رفتن آنها رفتم به طبقات بالا که از علت مطلع شوم. چون سؤال کردم گفتند مأموران سازمان امنیت دستگاه را چند ساعت است که خاموش کرده‌اند تا مبادا به وسیلهٔ آن اتفاقی بیفتد! بی انصافها به هیچ کس نگفته بودند حتی به خود شاه یا رئیس تشریفات او که چنین دسته گلی به آب داده شده است. (این دفتر بی معنی)

۱۲۹۶ ـ نامه‌ای از لاهوتی

دوست فرهنگمندم آقای محمد صمدی از ادیبان و مورّخان مهاباد عکس نامه‌ای را برایم فرستاده‌اند که آن را از آقای محمد علی نقابی در سال ۱۳۸۲ دریافت کرده‌اند.

امضای نامه لاهوتی خوانده می‌شود. ولی من خط ابوالقاسم لاهوتی شاعر را نمی‌شناسم. نامه به زبان فارسی پیراسته از زبان عربی است. حتی در آن عده‌ای از اصطلاحات دینی زردشتی مانند «چینوا»، آهورامزدا، سروش، بهمن دیده می‌شود و از

خجسته پیشگاه برگزیده پور ایرانی و آبروی دودمان ساسانی گرامی

والاتبار و سرور بزرگوارم آقای رضا ساسان .

گرامی برادرا [illegible] رسید یکه کردار نیکت اهریمنشان این سامان

مرا از جهان و جهانیان بیزار و نومید کرده بود خواندن نامه‌ات [illegible]

و نوشته‌ی [illegible] که نماینده‌ی یک سرشت پاک و نهاد خجسته آدمی بود

مرا بر آن داشت که باور کنم هنوز یزدان پاک زیردست اهریمن نشده

هست و هستند یزدانیان [illegible] پرستنده [illegible] آلایش و روانی

شایان ستایش دارند [illegible] نمی‌دانید چه اندازه دلم شاد شد که دیدم شما

به همه دستگیری اندیشیده و برایم [illegible] فرستاده‌اید......

آه این کار شما راستی از رهروان خوی فرخنده‌ی ایرانی بود و همین

شیوه [illegible] و جوانمردی است که ایرانی بودن شما را نمایان می‌سازد

[illegible] من تا زنده‌ام [illegible] شما را فراموش نخواهم کرد و امیدوارم

دیگر ایرانیان کردار آبرومند شما را پیروی نمایند .

اکنون شما سخنان مرا باور کنید و بدانید که تا این پایه نیازمند نیستم

[illegible] [illegible] را بپذیرم [illegible]

[illegible] فرمایید که اگر [illegible] از این پیشتر کمک گیری کند خود [illegible] از شما

کمک برای خودم خواست

چه خوش بود اگر [illegible] دیگر ایرانیان مانند شما دل از مهر اهریمنی [illegible]

کنده و تابش یزدانی [illegible] دانش آموزی و آبادانی و دادگری و مهربانی

پاک [illegible] پندار و پاک گفتار و پاک کردار [illegible] و چنین

[illegible] گرده آورده و [illegible] ایرانیان را [illegible] راه ببرند .

آیا می‌دانید که آموزگار ما [illegible] چه اندازه [illegible]

از آنانکه [illegible] پرورش داده و دانش آموزی [illegible]

[illegible] ایرانیان [illegible] یزدان [illegible]

[illegible] خشم خود خواهد سوخت و سروش و بهمن را فرمان

خواهد داد که [illegible] بسوی [illegible] روند .

[illegible] سخن [illegible] کشید و [illegible] سر دادم مرا ببخشید [illegible]

[illegible] لاهوتی

دستخط ابوالقاسم لاهوتی (۱۳۳۶ - ۱۲۶۷ خورشیدی) خطاب به غلامرضا پورآذر (رضا ساسان)، کلمه‌ی (پول) در چند جای نامه از طرف آقای ساسان سیاه و پاک شده است، تا اگر دیگران نامه را دیدند این امر مایه‌ی لطمه خوردن به شخصیت لاهوتی نشود. نمونه‌ی این نامه به لطف دوست فاضل و استاد بزرگوارم جناب محمد علی نقابی در خرداد ماه ۱۳۸۲ به دستم رسید.

سید محمد صمدی

سراسر آن شور و غرور ایرانی بودن در آن هویداست و چه بسا که یادگار زمانی است که با جلال انسی و حسن مقدم (علی نوروز) در استانبول مجلهٔ پارس را می‌نوشته‌اند و در آن مجله ذکر تاریخ باستانی ایران (۵۱۴۵ باستانی) شده.

عکس آن را درج می‌کنم تا شناسندگان خط لاهوتی و اسلوب نگارش آن، مهر تأیید بر آن بگذارند و این است متن آن:

«به خجسته پیشگاه برگزیده، پور ایرانی و آبروی دودمان ساسانی دوست والا تبار و سرور بزرگوارم آقای رضا ساسان.

گرامی برادرا   در هنگامی که کردار زشت اهرمن نشان این سامان مرا از جهان و جهانیان بیزار و نومید کرده بود خواندن نامهٔ دل‌آرا و نوشتهٔ جانفزایت که نمایندهٔ یک سرشت پاک و نهاد خجستهٔ آدمی بود مرا بر آن داشت که باور کنم هنوز یزدان پاک زیردست اهریمن نشده و هستند[1] یزدان پرستانی که دلی بی‌آلایش و روانی شایان ستایش دارند. نمی‌دانید چه اندازه دلم شاد شد که دیدم شما به تهی دستی من اندیشیده و برایم □[2] فرستاده‌اید...

آه این کار شما راستی از روی آن خوی فرخندهٔ ایرانی بود و همین شیوهٔ بخشندگی و جوانمردی است که ایرانی بودن شما را بخوبی می‌رساند و می‌نمایاند. من تا زنده‌ام نیکی شما را فراموش نخواهم کرد و امیدوارم دیگر ایرانیان کردار آبرومند شما را پیروی نمایند.

اکنون شما سخنان مرا باور کنید و بدانید که تا این پایه نیازمند نیستم و با داشتن توانایی هرگاه □[2] را بپذیرم بد کرده‌ام. چه که هستند نیازمندانی که با این □[2] روزگاری خوش خواهند گذرانید و ناچار به آنان باید داد. می‌خواهم باور فرمائید که اگر روزگار ازین بیشتر سخت‌گیری کند خودم از شما کمک و همراهی خواهم خواست.

چه خوش بود اگر می‌دیدم دیگر ایرانیان مانند شما دل از مهر اهریمن نادانی کنده و به آیین یزدانی که دانش‌آموزی و آبادانی و دادگری و مهربانی [و] پاک پنداری و پاک گفتاری و پاک کرداری... است می‌گرایند و چنین □[2] گردآورده دبستان و بیمارستان ایرانیان را به خوبی راه میبرند.

آیا می‌دانید که آموزگار ما آهورامزدا به اندازه بیزار است از آنان که کودکان نژاد خویش را پرورش نداده و دانش‌آموزی نمی‌کنند.

۱. اصل: + یزدان

۲. □ جای سیاه‌شدگی یک کلمه، ظاهراً: پول (همه موارد).

سوگند به ایران که یزدان دادگر دلهائی را که به بیچاره‌گی نژاد خویش نمی‌سوزد به آتش خشم خود خواهد سوخت و سروش و بهمن را فرمان خواهد داد که نگذارند از روی چینوا و به سوی مینو رود.

باری سخن به درازی کشید و دردسر دادم. مرا ببخشید و گاهی یاد و شادم فرمائید.

همیشه دوستدار شما لاهوتی»

و این است یادداشت محمد صمدی زیر آن:

دستخط ابوالقاسم لاهوتی (۱۳۳۶ - ۱۲۶۷ خورشیدی) خطاب به غلامرضا پورآذر (رضا ساسان)، کلمهٔ (پول) در چند جای نامه از طرف آقای ساسان سیاه و پاک شده است، تا اگر دیگران نامه را دیدند این امر مایهٔ لطمه خوردن به شخصیّت لاهوتی نشود. نمونهٔ این نامه به لطف دوست فاضل و استاد بزرگوارم جناب محمد علی نقابی در خردادماه ۱۳۸۲ به دستم رسید. سیّد محمّد صمدی

۱۲۹۷ - گوشه‌ای از گویش کاشان

دوست گرامی حسن عاطفی شاعر و ادیب کاشان کتاب لغات و ضرب‌المثلهای کاشانی را تألیف و فرزند فاضلش افشین آن را چاپ کرده است. هشتاد صفحهٔ آن حاوی لغات محلی است و شصت صفحه‌اش ضرب‌المثلها. کاش آماری از تعداد آنها در مقدمه گفته شده بود.

ایشان در مقدمه نوشته‌اند که قدیمی‌ترین بازماندهٔ لهجهٔ کاشانی درکتیبهٔ مورخ ۷۳۲ درکوه قهرودست:

بد مکن [بد موا] بد مندیش   تا بذت ناید از پس و پیش

دیگر دو بیت است از خواجگی عنایت به زبان مضحکه در طعن یکی از صاحب داعیه‌ها. آن ابیات در خلاصة‌الاشعار تقی کاشانی مضبوط است:

نه جُل گونه که خواجه جانش پُورَه   نـه بـو کـه چیاکری شاکشکی
ایـته نَـه و ایـنه چله چُـر در میز   گـو درمیزی نَـزَه بـزرگ آیشکـی

کاش برگردان فارسی آن را نوشته بودند.

دیگر قطعه‌ای فکاهی از سید نصرالله قمصری (قرن سیزدهم) است که در تذکرهٔ یخچالیه ضبط شده است.

۱۲۹۸ ـ مهرها نشانهٔ دو هنر: خط و آرایه

پنجاه و چهارمین کتاب از سلسلهٔ «معرفی میراث مخطوط» پایه‌گذاری فاضل گرامی سید احمد اشکوری به معرّفی مهرها و اسناد گنجینهٔ حسین کاشانی (اردکان یزد) اختصاص یافته است.

آنچه مرا به خود کشید بخش نخست این دفترست که اختصاص دارد به عکس سجع مهرهای بازمانده از سالهای ۱۲۰۷ تا ۱۳۴۱ قمری که از روی اسناد موجود نزد صاحب گنجینه فراهم شده است و طبعاً بسیاری از آنها مربوط به یزد و اردکان است. علی‌القاعده مهرها هم عمدةً باید ساختهٔ یزد باشد.

هنوز کار تحقیقی مهمّی دربارهٔ مهرها و طبقه‌بندی آنها نشده. طبیعی است مهر طبقات مختلف در جامعه تمایزاتی با هم داشته و در سجع مهرهاشان تفاوتهایی مرسوم بوده است. یک مجموعهٔ دلپذیر از تصویر مهرها را هم چندی پیش هنرمند گرامی آقای محسن احتشامی از مهرهای گردآوری خود به چاپ زیبا رسانید. (به نام مهرهایی از جنس عشق. نگاهی گرافیکی به مهرهای دورهٔ قاجار. تهران، ۱۳۸۳)

در مورد پادشاهان، رابینو مهرهای آنها از عهد صفوی به بعد را در کتابی معرفی کرده و اخیراً هم متخصص آثار قدیمی آقای محمد علی کریم‌زاده تبریزی کتاب خوبی از مهرهای پادشاهان قاجار به چاپ رسانید که چندی پیش ازین ذکر آن شده است.

در معرفی مهرها ضرورت دارد که به حدّ ممکن تعیین طبقهٔ اجتماعی آنها (روحانی، تاجر، اصناف، لشکری، دیوانی، زارع و صنّاع و غیره) بشود.

۱۲۹۹ ـ درگذشت دکتر علی محمد کاردان

دوستی خبر درگذشت دکتر علی محمد کاردان را به من داد. او زادهٔ ۱۳۰۶ در یزد بود و از خانوادهٔ مشهور تنباکوفروشان. در یزد تحصیل کرد و سپس به تحصیل دانشگاهی در رشتهٔ فلسفه و علوم تربیتی در دانشسرای عالی پرداخت و چون شاگرد اول شد به سوئیس اعزام شد و در ژنو درس خواند. همدوره بود با جلال ستاری و دکتر احسان نراقی و شاگرد پیازه (متخصص معروف علوم تربیتی). پس از بازگشت (حدود ۱۳۳۷) چندی در وزارت فرهنگ سمت مشاور داشت تا اینکه به دانشیاری دانشگاه تهران نائل شد. طبعاً با تألیفات و مقالات ارزشمندی که داشت به رتبهٔ استادی رسید و شاید هشت سال ریاست دانشکدهٔ علوم تربیتی را تصدّی کرد. به طور تخمینی می‌نویسم به مناسبت آنکه خودم در آن دوره تدریس نسخه‌های خطی را در گروه کتابداری آن دانشکده

عهده‌دار بودم و به یادم هست که تا او بود به آن کار مداومت می‌دادم. او بعد چندین سال رئیس قسمت آموزش دانشگاه تهران بود و درین قلمرو معارض و مشابه نداشت.

از ایشان نوشته‌های خوبی در مجلهٔ راهنمای کتاب به چاپ رسیده است و هر یک یادگاری دلپذیر است از لطف او و بازتاب خوب از نگرشی که در نقد کتاب و مسائل اجتماعی ابراز می‌کرد.

IRAN (45) ـ ۱۳۰۰

چهل و پنجمین دفتر IRAN ـ نشریهٔ مؤسسهٔ مطالعات ایرانی آکادمی بریتانیا (۲۰۰۷) ـ منتشر شد. متن این مقالات در آن آمده است:

ـ درگذشت علی رضا شاپور شهبازی (۱۹۴۲ ـ ۲۰۰۶) نوشتهٔ کامیار عبدی.
ـ غارهای تنگ بلاغی نزدیک آسپاس (فارس) ـ کار گروهی.
ـ مطالعهٔ باستانشناسانه در شوشتر و رامهرمز (عباس مقدم و نگین میری).
ـ کلمات -Tip- / Tep در ایلامی و Tuppu در اکدی (Jan Tavernier).
ـ Quernlous Cow در فهم گاثاها.
ـ جغرافیای اداری اوائل عصر ساسانی در مبحث آذربایجان (مهرداد قدرت دیزجی).
ـ مرزکشوری در شاهنشاهی ساسانی، مطالعات میدانی در دیوار گرگان با عکسهای روشن و نقشه‌های گویا (کار گروهی).
ـ عبادت قربانی براساس یشتها (Sarah Stewart).
ـ تصویرهای پادشاهان سغدی (اخشیلی) سمرقند (M. Fedorov).
ـ وضع استقرار قلعه و دیوارهای دفاعی ری در اوائل عصر اسلامی (R. Rante).
ـ نصیحةالملوک ماوردی دروغین (L. Marlow).
ـ قصیدهٔ حکمی ناصرخسرو دربارهٔ نفس و عقل (L. Lewisohn).
ـ اراقیت و بوراندخت در داستان ایرانی اسکندر (E. Venetis).
ـ بنای عصر ایلخانی در فارفان ناحیهٔ رودشت اصفهان (احمد صالحی کاخکی).
ـ زورخانه، از سنت تا دگرگونی (L. Ridgcon).
ـ گزارش‌های باستانشناسی اطراف تهران (کار گروهی) (با تصاویر رنگی).
ـ گزارش باستانشناسی ناحیهٔ ممسنی (قلعه گلی) (کار گروهی).
ـ جامعهٔ توسعه یافته و اقتصادی فارس (تُل سپید) (کار گروهی).
ـ کلمهٔ صندوق و جای کتاب (ایرج افشار).

ـ دربارهٔ مطالعات جدید مربوط به سیلک، تپه حصار، شهر سوخته (C.P. Tharnton و Th. Rehren).

۱۳۰۱ ـ قافیه در کشاف اصطلاحات الفنون

Alessia Dal Bianco از پژوهشگران مکتب ونیز دربارهٔ جوانب مختلف شعر فارسی (به اشراف ریکاردو زیپولی) بخش «قافیه» از کتاب کشاف اصطلاحات الفنون تهانوی را به ایتالیایی ترجمه کرده و دربارهٔ مباحث طرح شده او به توضیحات پرداخته است.

بیانکو تقریباً همه متون فارسی مربوط به قافیه را دیده و البته نصوص عربی را. نیز توانسته است که منابع مورد استفاده تهانوی را در جدولی بیاورد.

برای اطلاع علاقه‌مندان مشخصات آن آورده می‌شود:

La *qafiya* nel Kaššaf istilahat al-funun. Venezia, 2007. 101 p. (Eurasiatica. Quderni del Diparti mento di Studi Eurasiatici, 77).

۱۳۰۲ ـ دو «آبادی نامه» از یزد

از یزد دو کتاب جغرافیایی یکی دربارهٔ میبد و دیگری دربارهٔ نصرآباد با پست رسید. خوشبختانه درین سالهای اخیر «چشم هم چشمی» میان فضلای آبادیهای بزرگ و کوچک آنها را برانگیخته است که دربارهٔ آبادی خود شهرنامه نویسی کنند.

این کار در قرون قدیم معمول بود و بعضی از آنها که بر جای مانده مانند تاریخ بیهق و تاریخ سیستان و تاریخ طبرستان و نظایر آنها (و البته نوشته شده‌ها به زبان عربی هم) اگر نبود تاریخ ما بدتر می‌بود از آنچه اکنون هست. بنابراین کتابهایی هم که اکنون نوشته می‌شود اگرچه بسیاری از مطالب آنها جنبهٔ روزگانی و شاید بی‌مایگی دارد و بر چشم امروزیان بی‌اهمیت می‌نماید محتمل است آیندگان را مفید خواهد بود.

به هر تقدیر این دو کتاب عبارت است از:

۱) سیمای نصرآباد از کاظم دهقانیان نصرآبادی نزدیک به ششصد صفحه حاوی تاریخ و فرهنگ و ذکر مشاهیر. در زمینهٔ آثار و ابنیهٔ قدیمی عکسهایی که چاپ کرده‌اند مانند منبر مسجد جامع که تاریخ آن را ۵۲۴ یاد کرده‌اند (ولی مشخص نیست که این تاریخ بر کجای منبر دیده می‌شود) و همچنین سنگ‌نگاره‌هایی که برای مؤلف یادگارهای یزد تازگی داشت.

بخش مفیدی ازین کتاب مطلبی است دربارهٔ سنگ‌نگاره‌های رمه کوه و هسبخته که

دوستم فریدون جنیدی به مؤلف کوشای کتاب کمک کرده و عبارات و کلماتی را که نام اشخاص به خط پهلوی، دین دبیرهٔ اوستائی است در سنگهای رمه کوه و در هسبخته خوانده و در صفحات ۱۴۶ ـ ۱۵۲ چاپ شده است.

در صخرهٔ شمارهٔ ۸ (ص ۱۵۱) سنوات هجری را که در صفحه ۱۵۱ آمده است از روی عکس من چنین می‌خوانم:

۱) حضرة... ابوسعید بن زیاد بن عبدالحمید... فی رمضان سنة اثنی و عشرین و خمس مائه (نه ۵۱۲).

۲) محرّر علی محمّد لر فی محرم سنة تسع عشر و سبعمائه.

۳) عبارت سوم دست چپ را باید در محل خواند. عکس گویا نیست (ص ۵۷۶).

ازین علی محمدلر در سنگ‌نگارهٔ دیگر خطی هست با تاریخ ۷۱۳ (نه ۷۳۰).

۲) دیگری تذکرهٔ مشاهیر میبدست از محمد کارگر شورکی که در آن نام و احوال یکصد و پنجاه و هشت صاحب نام یا سنگ گوار از سال ۴۸۰ قمری تا عصر حاضر دیده می‌شود و به ترتیب قدمت زمان، نامشان آمده است که سی نفر از آن افراد تا آخر قرن دهمند و مابقی از قرن یازدهم به بعد و اکثراً علما و رجال قرن سیزدهم تاکنون.

سرگذشت کسانی که در قید حیات می‌باشند جداگانه در پایان کتاب آمده است.

عکسها و اسنادی که آقای کارگر توانسته از خانواده‌ها به دست بیاورد کتاب را دلپذیرتر کرده است. دربارهٔ عکسی که از محمد تقی مازار در صفحهٔ ۱۶۴ به نقل از مشروطیت در یزد نقل شده است به احتمال می‌توانم بگویم که نفر اول نشسته دست راست علی اکبر اربابی مازار است که داماد حاج محمد صادق افشار بود. دو بچه هم اولاد او باید باشند.

۱۳۰۳ ـ کتابهای ایرانی چاپ خارج

شنیدم کتابخانهٔ ملّی اعلام کرده است که ایرانیان مقیم خارج لطف کنند و تألیفات خود (به هر نوع و در هر موضوع) را برای وجود داشتن در مجموعهٔ ملّی کشور به نشانی آن کتابخانه بفرستند تا استادان و دانشجویان و محققان در اختیار داشته باشند.

با این اعلام و تمناکاری صورت نخواهد گرفت. البته ممکن است چند نفری این خواهش را از سرِ سوز و علاقه‌مندی بپذیرند و کتابی بفرستند ولی کی و کجا این خبر به گوش ایرانیهای پراکنده در هفت اقلیم جهان برسد. و تنبلی بگذارد که نوشته‌های خود را

به پست بدهند.

چه در دورهٔ شاه و چه پس از آن درین زمینه اقدام عملی انجام نشده است. زیرا راه عملی و ممکن را نرفته‌ایم و آن راه منحصراً خرید کتاب است. همان طور که مجموعهٔ گرانقدر معین‌الدین محرابی را حدود پانزده سال پیش برای کتابخانهٔ ملی خریداری کردند.

اکنون کتابخانه ملّی می‌باید به چند کتابفروشی ایرانی که در لوس‌انجلس و واشنگتن و آنها که متعدداً در کشورهای فرانسه و آلمان و مخصوصاً سوئد و حتی استرالیا هستند نامه بنویسد (همان طور که برای خرید کتاب خارجی به ناشران خارجی می‌نویسد) و بخواهد صورت هر چه کتاب از نوشته‌های چاپ شدهٔ ایرانیان در خارج از کشور را دارند بفرستند و آناً خریداری کنند. ره چنان رو که رهروان می‌روند.

اکنون کتابخانه ملّی طبق مقررات موضوعه کتابهای چاپ ایران را آسان به دست می‌آورد. در حالی که اگر قرار بود که مؤلفان خودشان کتاب به کتابخانه بفرستند کمتر کسی تن به این کار می‌داد. بسته‌بندی کردن و به پست دادن خودش کار ملال‌آوری است. به یاد می‌آورم سال ۱۳۴۱ را که متصدی کتابخانه ملی بودم. چون هنوز مقررات مربوط به اخذ کتاب مجانی از ناشر و مؤلف وضع نشده بود با اعلان و خواهش و حتی صدور دستور وزارت و تمهیدات دیگر امکان دریافت کتاب مجانی بسیار دشوار و کاری غیرعملی بود. به هر تقدیر همین قدر که کتابخانهٔ ملّی به حکم هدف قانون تأسیس کتابخانه دریافته است که کتابهای ایرانیان مقیم انیران را گردآورد قدمی است.

۱۳۰۴ ـ اهداء قرآن به ایوب خان پاکستانی

یکی از خاطرات دورهٔ کتابداریم این است که چون ساختمان مسجد دانشگاه به پایان رسید مراسم افتتاح آن را به روزی گذاشتند که ژنرال ایوب خان رئیس جمهور پاکستان به تهران می‌آمد. چند روز پیش از آن از دربار به رئیس دانشگاه تهران ابلاغ شده بود که اعلیحضرت دستور داده‌اند یکی از نسخه‌های خطی خوب قرآن که در کتابخانه هست آن روز به مراسم بیاورید که ایشان به یادگار و میمنت این روز به ایوب خان بدهند.» رئیس دانشگاه آن دستور را به من فرمود ولی به ایشان گفتم کتب دانشگاه ثبت و ضبط دارد و صاحب جمع در مقابل وزارت دارایی مسؤول است و امکان ندارد چیزی از اموال دولتی را بدون رعایت مقررات از تملک خارج ساخت. ناچار ایشان از محل اعتبارات خاص رئیس دانشگاه بیست هزار تومان داد و یک نسخهٔ خطی قرآن زیبا ظاهراً توسط

آقای باقر ترقی برای آن منظور خریداری شد. قرآنی بود به قطع رقعی با جلد لاکی (آن قدر که حافظه‌ام یاری می‌دهد).

همان وقت در کتاب گنجینهٔ صفی (صورت کتب بقعهٔ شیخ صفی در اردبیل) که مرحوم میرودود سید یونسی چاپ کرده بود خوانده بودم که نادرشاه یک قرآن از آن مجموعه را برای پادشاه عثمانی بطور هدیه فرستاده بود. (این دفتر بی‌معنی)

۱۳۰۵ ـ دیداری دیگر با یوشیفو سکی ـ قضیهٔ نعل در شمسه

با یوشیفو سکی (ایرانشناس ژاپونی) صحبت نسخه‌های خطی فارسی در ژاپون شد. گفت عجب است که از روزگار ناصرالدین شاه دیپلوماتهای ژاپونی به ایران آمد و شد داشته‌اند ولی هیچ یک ـ برعکس اروپائیها ـ درصدد خریدن و بردن نسخهٔ خطی نبوده‌اند. به همین ملاحظه در ژاپون نسخه خطی مهمی به زبان فارسی نمی‌شناسم.

می‌گفت اما بیست سال پیش که از ایران به ژاپون برگشتم دوستی به من گفت که پیش از جنگ جهانی یک نقاش ژاپونی که در اروپا زندگی می‌کرد چون به نسخه‌های مصور فارسی علاقه‌مندی داشت چندین نسخهٔ خطی مانند گلستان و خمسهٔ نظامی و شاهنامه و اقران آنها خریده بود که بیشتر کار هندوستان بوده است و چون به ژاپون بازمی‌گردد (همان پیش از جنگ) نمایشگاهی از آنها برگزار می‌کند و در همان موقع دفترچه‌ای در معرفی اجمالی آنها به چاپ رسانیده بود که بعدها نسخه‌ای از آن را در خانه‌ای که زنش زندگی می‌کرد دیده بودم. اما زنش گفت در جریان جنگ چون بمب قسمتی از خانهٔ ما را خراب کرد چند تا از نسخه‌ها در شعلهٔ آتش سوخت و نسخهٔ شاهنامه که مصور بود از آن جمله بود. سکی گفت از آن شاهنامه عکس یک برگش در آن جزوه چاپ شده است و به طوری که بیست سال پیش دیدم چون خط آن نسخه نسخ بود دانستم که نسخهٔ ارزشمندی بوده است. سکی نه نام نقاش به یادش مانده نه اینکه در آن جزوه از چند نسخه سخن رفته بود. قرار شد چون به ژاپون بازمی‌گردد با پرس‌وجو بتواند آن زن بیوه را بیابد و عکسی از آن جزوه برایم فراهم کند.

سکی دو سه سال در ایران تحصیل کرد. در سفر اول خود علاقه‌مند به مطالعه در موسیقی ایران بود. دو مقاله هم به من داد (به فارسی) که یکی در آینده چاپ شد و دیگری در فرهنگ ایران زمین.

پس از آن سفر تحصیلی، بیش از ده بار به ایران و ترکیه برای مطالعه در نسخه‌های خطی فارسی سفر تحقیقاتی کرده است. این سفرها همه در پی مطالعه و بررسی

نسخه‌های خطی آرایشی و قطعات خوشنویسی بود و درین زمینه از جمله مرقع مشهور سلطان یعقوب را در طوپقاپی سرای مورد رسیدگی دقیق قرار داد و برای آن فهرست ممتاز فراهم ساخت.

سکی فارسی را روان و مطمئن و روشن و درست صحبت می‌کند و اصطلاحات مربوط به تذهیب و خط و تجلید را بسیار خوب می‌داند. از هنرهای او ساختن کاغذهای ابری دلپسندست به شیوهٔ ایرانی.

این بار آمده است که از نسخه‌های قانون الصور صادقی نقاش عصر صفوی عکس بگیرد. زیرا به تصحیح آن متن و مطابقهٔ چاپ روسی آن با چاپ دانش‌پژوه مشغول شده است تا پس از رفع ابهامات و اشکالات آن را به ژاپونی ترجمه کند. کار دیگری که در دست دارد مطالعهٔ موشکافانه دربارهٔ «گلستان هنر» است. به راستی هنردوستی موشکاف و عاشق ریزه‌یابی در تحقیق است.

امشب از من می‌پرسید چرا ایرانیهای استاد در زمینهٔ هنر نقاشی خود نوشتهٔ مهمی که جنبهٔ پژوهشی و غیراحساسی باشد ننوشته‌اند و نمی‌نویسند. امیدم آن است که کسی علت واقعی این سخن راست را بنویسد.

سکی مشکلی را طرح و به من ایراد کرد و آن مربوط به ضبط اصطلاحی در عرضه داشت ملازمان کتابخانه بایسنقر بود که متنش را در کتاب برگ بی‌برگی (یادنامهٔ استاد رضا مایل) به همّت فرزند دانشمندش نجیب مایل هروی چاپ کرده بودم. نگارش این عرضه داشت به جعفر تبریزی خطاط منسوب است. در آن جا این عبارت آمده است:

«مولانا شهاب دیباچه و چهار لوح و شُرف دیباچه صورت‌گیری را طلا نهاده و هشت نعل شمسهٔ میان دیباچه را تحریر کرده و حالی به یک موضعی دیگر از عمارت گلستان مشغول است».

ایرادش این بود که من توضیحی دربارهٔ «نعل» نداده‌ام، اگرچه در فهرست اصطلاحات متذکر آن شده‌ام. حق با او بود. زیرا مناسبت میان فعل و نسخهٔ خطی چه می‌تواند باشد. به ایشان گفتم امروزه به اشکال نیم‌دایره‌ای که در کارهای هنری دیده می‌شود «دال‌بر» می‌گویند و در قدیم به نیم‌دایره‌هایی که اطراف «شمسه» رسم می‌شد چون به شکل هلال نعل است آنها را نعل می‌گفته‌اند. کمااینکه همین اصطلاح در بنائی برای نعل‌درگاه که قوسی بود تا چندی پیش به کار می‌رفت.

۱۳۰۶ ـ عکسهای محمد حسن میرزا

محمد حسن میرزا (۷ شوال ۱۳۱۶ ق ـ دی ۱۳۲۱ شمسی) دومین پسر محمد علی شاه بود. چون احمدشاه به پادشاهی رسید محمد حسن میرزا که برادر بزرگ احمد میرزا بود به ولیعهدی و مدتی به نایب‌السلطنگی برادر منصوب شد.

عکاسخانهٔ شهر که یکی از فعالیت‌های ابتکاری شهرداری تهران بود (با یاد خوشی از بهمن جلالی که سالهایی در تشکیل و توسعهٔ آن خدمتگزار می‌بود) چند سالی است کتابهای ارزشمندی را از مجموعهٔ عکسهایی که خود دارند یا از آن دیگران به نمایش می‌گذارند به چاپ می‌رسانند و به تاریخ عکس ایران گستردگی می‌بخشند.

از خانم گلرنگ دانشگر مقدم باید نام برد که معرّف این مجموعه عکس به عکاسخانهٔ شهر بوده است و مآلاً به معرفی ایشان مقداری از عکسها برای آن‌جا خریداری می‌شود.

عکاسخانه مجموعه‌ای از آلبوم محمد حسن میرزا متعلق به آن دارندهٔ خصوصی را در کتاب شکیلی به مدیریت مژگان طریقی و با نوشته‌ای از محمد ستاری (متخصص تاریخ عکاسی) در تابستان ۱۳۸۶ انتشار داده است.

بخشی از کتاب به وصف زمانه و زندگی محمد حسن میرزا و عاقبت او اختصاص داده شده است تا امروزیان بی‌خبر از سلسلهٔ قاجار، آگاهی اجمالی از آن تیره‌روز به دست آورند.

پس از آن نود و چند قطعه عکس چهره‌ای (پرتره) از محمد حسن میرزا و گروهی و نیز مناظر (طبیعت و عمارت) درین دفتر به زیبایی تمام و مراقبت فنی به چاپ رسیده است. افسوس که برای هیچ یک ازین عکسها حتی یک کلمه نیامده است.

ظاهراً عمدهٔ عکسها مربوط به دوره‌ای است که محمد حسن میرزا در تبریز بوده است. امیدست با انتشار این مجموعه اشخاص مطلع کمک به شناسایی افراد عکسها بنمایند و در چاپ بعد آن توضیحات به چاپ برسد. فعلاً کتاب دیدنی ولی «ابتر» است.

۱۳۰۷ـ یاری علمی آسیهٔ اسبقی به ایرانشناسان آلمان

آسیهٔ اسبقی نام آشنای ایرانیی است که در آلمان (برلن) تدریس زبان فارسی را بر عهده دارد. او از زمرهٔ پژوهشگران پرتوان مباحث زبانی ایران است که پس از تجربه اندوختن‌های خجسته از سالهای تدریس در آلمان همّت بر تألیف فرهنگ بزرگ زبان فارسی به آلمانی گماشت و اینک آن کتاب مرجع انتشار یافته و به دسترس علاقه‌مندان درآمده است. درین فرهنگ حدود پنجاه هزار واژهٔ مفرد و مرکب و موارد تشبیهی و



● محمد حسن میرزا

مجازی آنها مندرج است. خوشبختی خاص اسبقی آن است که در تدوین فرهنگ از همکاری شوی آلمانی خود هانس میکائیل هاوزیگ بهره‌ور شده و در مقدمهٔ کوتاه و گویایی از ایشان و دیگر کسانی که مددی رسانیده بوده‌اند یاد کرده است. نام و مشخصات کتاب را برای علاقه‌مندان می‌آورد.

Asya Asbaghi : Grosses Wörterbuch: Persisch - Deutsch. Unter Mitarbeit von Hans - Michael Haussig. Hamburg, Helmut Buske Verlag, 2007, 928 p.

البته باید از بزرگ علوی هم یادی بشود از آن روی که پس از مرحوم غلامعلی تربیت، فرهنگ فارسی آلمانی ناموری را با همکاری استادی آلمانی به چاپ رسانید. فرهنگ اسبقی پس از گذشت چهل سال نیازهای جدید را طبعاً بیشتر پاسخ‌گوست.

۱۳۰۸ـ غزل سبک هونه‌گانی

خسرو احتشامی از قشقائیهای آبادی هونه‌گان سمیرم است. شاعری است که ذوقش در مضمون‌یابی، ارائهٔ تشبیهات، ترکیب کلمات با خاطراتش دوش به دوش همراه است. زندگی ایلی و خانی و مظاهر طبیعی (آسمان و ستاره و ماه و خورشید وکوه و درخت و بیابان و آتش) و همه ابزارهای زندگی در خانه‌های قدیمی و پرندگان خوش صوت و مادیانها وگوسفندان که یادآور روزگاران چوپانی و ایل خدائی است در شعر او جلوه‌گری و ظهور دارند. در هر برگ از دفتر شعر حماسه در حریر که مجموعهٔ غزل شاعر است می‌توان هنرمندی او را درکاربری تازه‌جویانه از آن عناصر و عوامل دریافت.

یکی از غزل‌های استثنایی احتشامی آن است که «ویرانی» نام‌گرفته است. درین غزل بلند که چنین آغاز می‌شود «پیر احساس هوای غزلی در سر داشت» بسیاری از ادوات کاربردی زندگی پدرانش را مضمون یادکرد گذشتهٔ فرهنگ بومیش قرار داده:

چپق چینی دلباختگی ـ گل توتون سخن ـ ترمهٔ طاقچه پوش رف اندیشه ـ قدح مرغی دیدار ـ لاله ـ مردنگی لعلی ـ قوری گلدار ـ کاسهٔ کشمیری ـ نی کیکم ـ زری زرد ـ نقده ـ در بالاروی ارسی ـ سفرهٔ قلمکار ـ قاشق شمشاد ـ کوزهٔ بارفتن ـ تنگ کُندن ـ لوحهٔ کاشی ـ سینی کُندهٔ مسوار ـ قاب قلمدان ـ هفت دری ـ حوضچهٔ مرمر ـ رقم «بندهٔ درگاه ولایت عباس» (روی شمشیر و خنجر و قمه) ـ ساچمه زن ـ گلمیخ ـ زین طلاکوب ـ رکاب سیمین ـ جل آلما گل کشکولی باف ـ کاغذ باد. آن غزل چنین پایان می‌گیرد :

باورم نیست که در سینهٔ این تپهٔ خاک تویی آن خانه که فرهنگ مرا در بر داشت

مرادش مفهوم ساختن سرگذشت قلعه‌ای است که روزگاری پدرانش در آنجا

می‌زیسته‌اند و خود کودکیش را بر فراز آن قلعه که اینک تپهٔ خاک شده است گذرانیده و شاید افسوس دارد که آن فرهنگ از دستش رفته است.

یادگذشته‌ها و آثار گذشتگان به صورت کنایات و تشبیهات تازه و نکته سنجانه، با به کار بردن اصطلاحات پیشینه در سراسر این مجموعه و میان هر مصرع و بیت آن جلوه‌گری دارد. شما نوروز را در شعر احتشامی چنین می‌شناسید:

گلریز و غزل افشان در خاطر من نوروز　　ای دفتر رنگینت پائیزشکن، نوروز

ترکیب پائیزشکن برای من تازگی دارد. ظاهراً ساختهٔ ذوق و ذهن این شاعرست. دنباله‌اش را بخوانید. «خورجین سفر» و «شعرهای شکفتن» نمونهٔ تراوشهای دیگر از همان میدان است.

خورجین سفر واکن بنشین و تماشا کن　　شولای شکفتن را در باغ و چمن، نوروز
خواهم که نکوپایی، این بار که می‌آیی　　ای سبز اهورایی ای فرّ کهن، نوروز
از سلسلهٔ سرما بنویس حکایتها　　بیداد زمستان را بگشای دهن، نوروز
چون آتش یزدانی می‌میرم و می‌مانی　　در سینهٔ ایرانی در یاد وطن، نوروز
با پنجره‌های کر، در کوچهٔ بی باور　　باز آمدن گل را فریاد بزن، نوروز
در خلوت خواریها گنگ اند قناریها　　باید سخن آموزند از زاغ و زغن، نوروز

مظاهر زندگی ایلی قدیم در شعر احتشامی مهمترین مقام را دارند. مانند:

در سیه چادر موبینه بلندای شبان　　نی دردی است ز بی همنفسی شیر شده

یا:

بپوش جامهٔ گلباف و گیوهٔ گلدوز　　چوپی برقص، به ساز غزلسرایی من
کپرنشین بنام بلند دهکده‌ام　　که سنگ چین به فلک برده بینوایی من

پرندگان بیابانی و کوهی و حتی شهری و بومی چون بدبده، بلدرچین، پرستو، پروانه، بلبل، هزار، ترند، جغد، چلچله، دارکوب، زنبور، زنجره، سنجاقک، سیره، سیمرغ، شاهین، شباویز، عقاب، غاز، قرقاول، قناری، کبک، کبوتر، کرک، گنجشک، مرغابی و هوبره در شعر خسرو حشمتی جایگاهی اخصّ یافته‌اند. جانوران دیگر چون گراز و خرگوش و مادیان و البته غزال و آهو هم جای خود را دارند.

اینک ببینید که صوت خوش شجریان چگونه به سخن لطیفی در غزلش تحسین شده است. طبعاً از مدح لفظی به دورست و به جوهر شعر نزدیک:

بخوان که هر چه قناری است در سکوت نشانی
ترنّمی نکند بلبلی اگر تو بخوانی

گل سرود بروید ازین کویر خموشی
ز جام زمزمه وقتی زلال نغمه فشانی
ز اوج آتش بیداد ای ترانهٔ بودن
سیاوشانه گذشتی که جاودانه بمانی
تکلّم گل سرخی، تبسّم تَر باران
بیان سبز گیاهی، زبان آب روانی
بخوان که قلهٔ آواز را چکاوک عرشی
بخوان که وسعت این باغ را طراوت جانی
شکسته است غرور غزلسرایی مرغان
تو نرمتر ز نوائی، تو گرمتر ز فغانی
بخوان که هرچه هزارست زیر بال بگیری
بخوان که هر چه قناری است در سکوت نشانی

معمولاً تحسین و ثناخوانی که از دل برآمده باشد کار آسانی نیست ولی در آن چند بیت پرلطف شاعر شما را با شخصیت و هنر شجریان راغبانه و شاعرانه آشنا می‌کند و ازین رده است آنچه در توصیف شفیعی کدکنی گفته است:

تنها نه آفتاب نشابور و کدکنی
در این شبان تیره چراغان میهنی
البرزی و دنائی و تفتانی و سهند
چتر غرور بر سر هر کوی و برزنی
ده قرن شوق و ذوق و هنر در تو خفته است
تو سومین هزارهٔ این باغ و گلشنی

تصوّر اینکه ترکیبی مانند «کاه‌گل پشت‌بام» بتواند در شعر بلند محلّی از إعراب داشته باشد مشکل است ولی احتشامی در غزل «حسرت» به آسانی آن را قرین چشمه و گلگشت آورده و گفته است:

می‌روم از خویشتن با تپش تابها — چشمه و گلگشت و من شاخهٔ بید کهن
خفتن و شستن نگاه در شط مهتابها — کاهگل پشت بام نم زدهٔ آب جام

چون از خواندن مجموعهٔ حماسه در حریر لذت بردم این چند سطر به ناتوانی قلمی شد تا مگر ایرانشناسان خارجی علاقه‌مند به شعر معاصر از این دفتر دلاویز ناآگاه نمانند.

۱۳۰۹ ـ ضرورت ثبت دقیق مشخصات کتابشناسی

کتاب خواندنی بازیگران کوچک در بازی بزرگ (مربوط به وضع حکومت خاندان علم در سیستان و مسائل خاص مرزی با افغانستان) تألیف دکتر پیروز مجتهدزاده به ترجمهٔ عباس احمدی (تهران، انتشارات معین، ۱۳۸۶) توجّهم را به منابع خود کشید. چون به متن انگلیسی آن دسترسی پیدا نکردم نتوانستم دریابم که اشکال موارد ذیل ناشی از کی است. در آن آمده است:

ص ۳۵۰. تاریخ و جغرافیای گناباد از سلطان حسین تابنده از انتشارات دانشگاه تهران دانسته شده است در حالی که نیست. شاید مقصود آن باشد که در چاپخانهٔ دانشگاه تهران به هزینهٔ مؤلفش چاپ شده است. همین کتاب در صفحهٔ ۳۷۸ بی ناشر یاد شده است.

ص ۳۵۱. تاریخ جهان آرا تألیف قاضی احمد غفاری قزوینی به ویرایش مجتبی مینوی دانسته شده است. تعجب است.

ص ۳۵۲. مجمل التواریخ گلستانه ویرایش ملک‌الشعرای بهار دانسته شده است (دو بار). اگر منظور مجمل التواریخ گلستانه باشد (که مناسبت دارد) چاپ‌کننده‌اش محمد تقی مدرس رضوی است و اگر مراد مجمل التواریخ و القصص باشد که ملک‌الشعرا تصحیح کرده بود گمان نمی‌کنم ادنی اطلاعی دربارهٔ قضایایی داشته باشد که به سیستان دورهٔ قاجاری مربوط بشود. چون سر در نیاوردم آوردم. در کتابشناسی (ص ۳۷۹) هم یادی از آن نشده است.

ص ۳۵۹. نام چاپ‌کنندهٔ فرمان احمد شاه درّانی می‌بایست قید می‌شد (حسین شهشهانی).

۱۳۱۰ـ فرنگیجات / بدلیجات (اصطلاحات بازار)

این دو اصطلاح بازاری‌مآب تازه است. از فرنگیجات منظور سبزیهایی است که در ایران سابقهٔ کشت و خوردن آنها نبود و درین سالهای گرانی و سختی رواجش بیش شده است و بر بعضی از تابلوهای دکانهای سبزی‌فروشی در مناطق شمال شهر دیده می‌شود. عیبی به جمع ناموجه آن نگیرید، ولی بدانید که تره فرنگی و کلم تکمه‌ای (بلژیکی) و مارچوبه و بارکلی حتی سیب زمینی استنبلی که قیمتی بیش دارند از جعفری و تره و شنبلیله از آن رسته است و طبعاً باب دندان متعینین تازه چرخ است.

اما «بدلیجات» در مورد مغازه‌هایی به کار می‌رود که کارشان فروش جواهر بدلی و انواع «زلم زیمبو»های ساخت هفت اقلیم جهانی است. ازین که بر تابلوها نوشته می‌شود معلوم می‌شود فعلاً در ایران بازار خوبی یافته است. تعجب است که هنوز «یدکی جات» باب نشده است.

این نکته‌ها با ایرانشناسی امروزی ارتباطی ندارد اما صد سال دیگر که ایرانشناسان می‌خواهند مفهوم آنها را بدانند می‌باید به فرهنگ حسن انوری هم وارد شود.

۱۳۱۱ـ یاد عبدالعلی بیرجندی

دانشگاه بیرجند در سال ۱۳۸۱ مجمعی به عنوان بزرگداشت ملا عبدالعلی بیرجندی ترتیب داد و پارسال بیست و چهار مقالهٔ آن با نام «مجموعهٔ مقالات همایش بین‌المللی بزرگداشت ملا عبدالعلی بیرجندی» جزو انتشارات هیرمند (تهران، بهار ۱۳۸۶) در تهران منتشر شد.

در میان مقاله‌های آن مجموعه یک گفتار با «عنوان اصطلاحات و باورهای نجومی در رسالهٔ آداب الفلاحهٔ عبدالعلی بیرجندی» به قلم محمد بهنام‌فر دیده شد که به کتاب معرفت فلاحت مرتبط می‌شود. البته در بعضی از مقاله‌های دیگر هم ذکر معرفت فلاحت (از مصنفات مسلم بیرجندی) آمده است. نامی را که نویسندهٔ این گفتار به آن کتاب داده است در مأخذی ندیده بودم.

۱۳۱۲ـ کتابی تازه از سلسلهٔ کازرونیّه

علی میرافضلی، متخصص کم بدیل شناخت اشعار قدیم، آرام آرام اما پیگیرانه، دور از تهران رنج‌آور بر دامنهٔ جبال بارز، عکس مجموعه‌های خطی و منابع مورد لزومش را در اختیار آورده است و نتیجهٔ مطالعات ژرف و بسیار مفید خود را به صورت مقاله‌ها و کتاب (مانند آنچه دربارهٔ رباعیّات خیام انجام داد) به دسترس می‌گذارد. همین روزها کتاب معتبری به نام شاعران قدیم کرمان ازو به دستم رسید که به همّت فاضل دقیق آقای عمادالدین شیخ الحکمایی مؤسس سلسلهٔ «کازرونیه» انتشار یافته است.

کتاب نمونهٔ دلپسندی است برای این گونه کار، هم از حیث روشمندی تحقیق و هم از حیث انتخاب شعر از شاعرانی که نامشان درین مجموعه هست.

کتاب در دو جلد خواهد بود. جلد نخست همین است که در ۶۷۹ صفحه به چاپ رسیده و حاوی ارائهٔ سرگذشت از امیرمسعود کرمانی، شمس‌الدین محمد بردسیری،

افضل‌الدین کرمانی، اوحدالدین کرمانی، صدر کرمانی، طیّان‌بمی، شرف‌الدین مقبل، نجم‌الدین حس شهرویه، محمود کرمانی، پادشاه خاتون، بدرالدین یحیی مشّاط، ناصرالدین منشی، محمود منوّر کرمانی، طغرل کرمانی، فخرالدین کوهبنانی، خرمشاه کرمانی، بدیعی کرمانی، شمس اوحد کرمانی، میرکرمانی، تاج‌الدین کرمانی، نجیب کرمانی، خواجوی کرمانی، شمس‌الملک کرمانی، سلطان عمادالدین احمد، شاه نعمةالله ولی است، یعنی بیست وشش شاعر (از نیمهٔ قرن دوم تا نیمهٔ دوم قرن هشتم هجری) با انتخابی از اشعار آنان، بیشتر براساس مجموعه‌ها و جُنگهای قدیم و اصیل خطی. جلد دیگر به دورهٔ تیموری و صفوی مرتبط خواهد بود.

میرافضلی در آغاز گفتاری آورده است با عنوان «گوشه‌هایی از سه قرن تاریخ شعر کرمان» و آنچه دربارهٔ کرمانیّات، از جمله در شعر مختاری غزنوی و... دیده می‌شود. کاش نگاهی هم فرموده بود به دیوان ذوالفقار شروانی که عمری را در کرمان گذرانید و اشاراتی به آن خطه کرده و سلاطین و بزرگان آن جا را مدح کرده است.

۱۳۱۳ـ برگردان «سینو و ایرانیکا» به ژاپونی

از یوشیفو سکی (ژاپونی متخصص شناخت هنرهای نسخه‌آرایی ایرانی) شنیدم که دو کتاب مهم مربوط به ایران از زبان انگلیسی به ژاپنی ترجمه شده است:

۱) Sino Iranica تألیف B. Laufer که در سال ۱۹۱۹ توسط دانشگاه شیکاگو نشر شد. او استاد چینی‌شناسی بود و کتابش دربارهٔ تاریخ و لغت‌شناسی و بُرد و آورد گیاهان میان دو سرزمین ایران و چین است. این کتاب مهم در ۱۹۶۷ توسط کمپانی انتشاراتی Ch'eng-wen در تایپه (تایوان) عیناً به تجدید چاپ رسیده است.

۲) The Golden Peaches of Samarqand تألیف E.H. Schafer که در ۱۹۶۳ توسّط مؤسسهٔ نشر دانشگاه کالیفرنیا (امریکا) انتشار یافت.

کتابی است که مؤلفش براساس مطالعات خاورشناسان آمریکایی، اروپایی و چینی و ژاپونی در مورد تمدن دورهٔ T'ang (۶۱۸ ـ ۸۸۹) نوشت. در این کتاب هم به آورد و بُرد گیاهان و جانوران و سنگها و جواهر و داروها و پارچه‌ها و چوبها و غذاها و چیزهای دیگر میان ماوراءالنهر و سرزمین‌های دیگر پرداخته شده است، نه تنها با ایرانیها بل‌که با ملل دیگر هم.

۱۳۱۴ـ سیمین طاهری بویراحمدی (طاس احمدی)

این بانوی فرهنگمند، فرزند دلبند عطا طاهری است و تاکنون این کتابها را از او دیده‌ام:

۱۳۷۹، سروناز (پانزده داستان کوتاه و سرود، با نقاشی) ـ ۱۳۷۵، شهربانو (شانزده داستان کوتاه و سه سروده) ـ ۱۳۷۲، سرگذشت مادر صبور (هشت داستان کوتاه و یک سروده به گویش محلی). و همه برگوکنندهٔ زندگی اهالی بویراحمدی و کهگیلویه. برای نمونه دو قطعه از کارهای او نقل می‌شود:

دوست داشتنیها

دم‌چنار: زادگاهم، آرامش کوهسارانش را، درختان کهن، انبوه و تنومند بلوطش را دوست دارم، که میان آنها تاب خوردم؛ درون رودخانهٔ زلال و کم عمقش شنا کردم. از چشمه‌های کوچکش که چون تکه‌های شکستهٔ آینه بر زمین پراکنده‌اند، آب نوشیدم. درون آنها به خود نگریستم. از درختان وحشی گیلاسش سبد سبد گیلاس شیرین چیدم. به دنبال خرگوشها، میان جنگلهایش بسیار دویدم. آن زمان، در اواسط بهاران، از دامن سرسبز «کوه سی یوک» همراه با کودکان دیگر، خرمنها گل به غارت بردم. آنجا همراه ننه‌خاور، برای مرگ تنها گاو شیرده‌اش گریه کردم. با دختران ایل هیزم از کوه و آب از چشمه آوردم. سراسر خاک بویراحمد را دوست دارم.

کوههای نیر (نور)، ساورز و زرآورد، باغها، مزرعه‌ها، مردم شریف و شجاع ایلی‌اش را، آوازهای زیبا و شروه‌های اندوهگینشان، نغمه‌خوانی بلبلان و کبکهای سرمستش، و حتی قارقار کلاغهایش را دوست دارم.

حجب، شرم، حیا و نگاه گرم و دوستانهٔ دختران ایلش را، کوچ را، نواختن نی چوپانش و همکاری و همیاریشان را دوست دارم.

یاسوج: قله‌های برف‌پوش و آسمان‌بوس دنایش، سی‌سخت، تل خسرو، بازرنگ و مزدک و زیبا را. آبشار شتابانش را، رود بشار آن اژدهای پیچانش را، دشت روم و دره‌های سرسبزش را دوست دارم.

چشمه بلقیس: آن بهشت کوچک را، رایحهٔ خوش شالیزارهای چمپایش را، چشمهٔ سیاه آن، شنای قزل‌آلاهای سیم‌گونش را و عرق جبین کشاورزهای زحمت‌کشش را دوست دارم.

دهدشت: نیمه تشنه، ویرانه‌های بلاد شاپورش را، آرامگاههای هفت امامزاده با گنبدهای گچ و ساروجی‌اش را، آتشکده‌هایش، مسجدها و آب انبارهایش را، دشتهای

بی‌حد و مرز مستعد ولی تشنه‌اش را، خوشه‌های زرین گندمزارانش را، مخمل سبز بهارانش را و مردم سخت‌کوش و مهربان و دلیرش را دوست دارم.

قلعه دختر: رودخانهٔ زمردینش را، خوشه‌های پربار چمپایش را، نگاه گرم و ساده و دنیای مملو از صداقت مردمش را دوست دارم.

سوق و لنده: رودخانهٔ مارونش، کوههای سیاه و سفیدش، فرزندان باهوشش، فصل بهار و شقایق زارانش را دوست دارم.

کوه ماغر: سنگ نبشته‌هایش، تنگهٔ سولک درختان زربین (درخت سرو، ول) زیبایش، مردم پاک و باصفا و زحمت‌کشش را دوست دارم.

کوه دل‌افروز: دره‌های زیبای مهرجان، آجم سبز میر، چربیون، مردم کوچرو مهربان و دلیر و پرتلاشش را دوست دارم.

گچساران: زرخیز و گنبد سرفرازش را، شعله‌های همیشه فروزان رقصان گازش را، دریای نفتش را، پمپاژها یا آن قلب پرتوانش را، لوله‌های نفت یا آن شریانهای با فشار و شتابانش را، بازوان نیرومند کارگرانش را و مردم خوب و مهربان و ندارش را دوست دارم.

مارگون و لوداب و نرماب و دشت روم و سپیدار پازنون و بلوط کارون و کت و کتا را دوست دارم.

سراسر خاک ایران زمین را دوست می‌دارم...

آری، میهنم، ایران زمین را دوست دارم، دوست دارم. دوست دارم.

تهران ـ تیرماه ۱۳۷۰

زن لر (ترجمهٔ فارسی قطعهٔ لری که سراینده خود ترجمه کرده است)

ای زن لر، شما چه کار می‌کنید؟	اَیْ زَنِ لُرْ توچِیْ کِنی؟
همسرم برای کارگری رفته	میرَمْ رُهَتِهْ سیْ کاٰرْگری
صاحبی و یاوری ندارم	نَه صَحاٰیْ نَه یاٰوِرْیْ
به جای همسرم، گندم درو می‌کنم	وَجَیْ میرَمْ غَلَیْ بِرْمْ
خرمن را خرد می‌کنم	جِو خونِهْ آخونْ اَیْ کِنُمْ
برای کوبیدن خرمن، الاغها را هی‌هی	هَیْ هَیْ، وَهَیْ هُوْشْ، اِیْ کِنُمْ
می‌کنم تا تند بدوند	
خرمن خرد شده را با شانهٔ مخصوص به هوا	اُوسَیْ زَنُمْ دُوْنْ گُلِشَهْ جِیاٰ اِیْ کِنُمْ

پرتاب می‌کنم تا دانه‌ها از کاه جدا شوند.
خورهایمان را از گندم پر می‌کنم
آنها را پشت الاغ بار می‌کنم
به آسیاب می‌برم
آرد را غربال می‌زنم، خیس می‌کنم
خمیر آن را چونه می‌کنم
روی طبق چوبی با تیر پهن می‌کنم
روی تابه با آتش هیزم
یا با آتش تپالهٔ خشک چهارپایان
نانها را یکی یکی، یا دوتا دوتا مرتّب می‌پزم
و برمی‌دارم.

هُوَرلْ مُونْ پُرْ اِیْ کُنُمْ
بارْشْ اِی کُنُمْ
مِنْ آسْیَوْ آرْدْش اِی کُنُمْ
آرْدِاِی بیزُم، تَر اِی کُنم
خُمیرُمَه چُونَی کِنُم
سُر خُنچِک پَهنِش اِی کُنُم
وَری تاوُه، یَی تَش هیمَه
یا یَی تَشِ کوتِ حیوُونَل
جُفت بریز، یاتَک بریز

*

باز خدمتتان عرض کنم
مـرغ را روی تـخم‌هایش مـی‌خوابـانم، تـا جوجه شوند
یک عالم جوجه توی حیاط (حصار چوبی)
چینه می‌کنند
برای بچه‌هایم تخم‌مرغ می‌پزم
وقـتی کـه مـرغ و جـوجه‌ها را آب و دانـه می‌دهم
بچه‌هایم لذت می‌برند.

دَه عُرض وُ خدمَتِ کِنُم
مُرغ اِی خُوُنُم، تِیلِی کُنِه
یَه غرار تِیلَه مِن هُوَشامُون تیفکی کِنِه
سِی بَچِه یَل خاگ، اِی پَزُم
وُ ختی که اُودُنگ اِی کِنُم
بَچِه یَلُم کیف اِی کِنِن

*

روزی دو مرتبه، از چاه یا از رودخانه
مشکها را پر از آب می‌کنم
آنها را زیر بغل یا به پشت به خانه می‌آورم

روزِی دُوُدُف یا سُرچَه یا سُرِرُو
مَشکَلَه وَ اُو پُر ای کُنُم
یا زِرِ چِل یا هَم وَ پَشتُم اِی کَنُم

*

بعد از همهٔ افراد خانواده به خواب می‌روم
خروس خوانان بیدار می‌شوم
نماز و دعایم را می‌خوانم

دِیْن دَیْ هَمَه، وَ خَو اِی رَم
غُرُوس، خُونُون، دیار ایبُوم
نَماز دَعامُ ای خُونُم

آتش اجاق را روشن می‌کنم
به چوپان صبحانه می‌دهم
شیر گله را می‌دوشم و صاف می‌کنم
می‌پزم و مایه می‌زنم
آتش اجاق را نمی‌گذارم خاموش شود
مَشْکِ دوغ را تمیز می‌کنم
دوغ را آماده می‌کنم و کشک درست می‌کنم
همسایه‌ها را صدا می‌زنم
تا ظرف بیاورند من آن را با دوغ پر کنم.
کره را می‌گیرم و گرم می‌کنم
روغن آن را سرد می‌کنم
داخل مشک روغن گیاه معطر کاکوتی
می‌ریزم
به جان خودت و به روح پدرم قسم
فقط کمی بر زبان می‌زنم
به شما حلال باشد بر من حرام اگر طعم آن
را
به درستی بچشم
با آن، قرضها را رد می‌کنم
برای پیله‌ورکار می‌کنم
ای اشعهٔ خورشید کمر پیله‌ور را بشکن
این پیله‌وری که ارزان می‌خرد و گران
می‌فروشد
مگر به این سادگی کنار می‌رود
او جان به عزرائیل هم نمی‌دهد
آتش گرفته، مانند زالو به گلویمان چسبیده

*

باز برایت بگویم برادر عزیزم
شلتوکها را با هاون چوبی می‌کوبم

تَشِ چالَه، بُرایِ کِنُم
چیُونَه، اُونُون، اِی کِنُم
شیرِ اِی دُوشُم، اِی یا پالنُم

اِی پُزُم وُ مالَه‌اِی زَنُم
تَش و پیش وَهْ چالَه‌اِی کِنُم
چُمتُورِه، پاکِ اِی کُنُم
دُوایِ زَنُم و کشک اِی کُنُم
هَمسا یلَم یا دایِ کُنُم
هَرکَسی دَرف بیارِه، دَرفِشَه وَ دُوپُرایِ کُنُم
کرَه‌اَی گِرُم وُ داغ اِی کِنُم
روْغَنِشَه سَردایِ کِنُم
مِن خیگِش چُوک اِی کِنُم
بِه‌جُون غُت و بَختِ بُوْم
غَیراَزیَچِی سَرزُون بِکنیم
وَتوُ حَلال مُوحَرُوم، اَگرَو دِرِسی
طُومِش کِنُم
باشْ قَرضَل رَدایِ کِنُم
سی پیلَه وُرکارایِ کِنُم
آی تَشکِ روُزیه رَتِه مِن کَمَرِه
اِی اَرزُون خِرِه، گِرون فُروشَ
یَه مَه‌ای طُورِی وِل اِی کِنِه
و عِزرائیل هَم جوُن نیدِه
تَش گِرُوتِه، مَی زُهلی یه مِن
خِرمُونِ

دَه سیتِ بگُم کَکَیْ‌جونیم
چَلتیکَله سِرکو، اِی زَنُم

موقع برنج کوبی آواز هلی، هلی، های
می‌خوانم
به یاد خویشاوندانم شعرهای زیبا می‌خوانم
تا شلتوکها را سفید و دانه کنم

*

شلوار و پیراهن پاره شده را
می‌شویم و دوخت و وصله می‌زنم

*

خدمت شما عرض کنم
پشمها و موها را شانه می‌زنم
خامه را جدا و بامی (پشم، مو، مخلوط را
جدا درست می‌کنم)
آنها را دور ساق و مچ دست می‌پیچانم
به شکل گلوله درمی‌آورم
بچه‌ام گرسنه است جیغ می‌زند
برایش لالایی می‌خوانم
دوک، دوک، پشم و مو می‌ریسم

*

بندهای ریسیده را به شکل کُره درمی‌آورم
آنها را توی آب خیس می‌کنم، با دوک دوباره
تاب می‌دهم
با گل انار و برگ درخت
بندها را رنگ‌آمیزی می‌کنم
چه برایت بگویم که چه می‌کنم
سفره و جاجیم و سر افسار
قالی، گلیم، خرجین مخصوص آب آوردن
چادر سیاه، خور، جای آینه
هرچه شما بفرمایید از دوختنی تا بافتنی
همه را درست می‌کنم

هَمَی، هُلی، هٰای، اِی کِنُم
شعر اِی خُونم و خویَشلم یا دایِ کِنُم
بِرنجَله دُون اِی کِنُم

تُنبُون جُومُیَ دِه عرِه، سَنه
اِی شُورم، گَنِد اِی زَنَم، پَرُوایِ کِنُم

دَه عَرض وَ خِدمَتِت کِنُم
پَشمُله‌مُیلَه‌اِی تِشکَنُم
جِیا، جِیا خُومَه وَ بٰا مِی اِیزَنُم

ودوردَهسُم پیتش ایدُم
گُلِه‌اِی زَنُم
بچِی گُسنم جیَرِی ایزَنِه
وَ سی بَچِم لَلُوِ اِی کَنَم
پَرَه، پَرَه‌اِی گَرَدُنم

کِرِنٌ، کِرِنٌ، بَندایِ کِنُم
یَی دَیک اِودا یٰاشُون اِیدم

یَی گُلِ نٰارو بلک دٰار
بُندَلَه رَنگ اِی کِنُم
جه سیت بِگُم که چِی کِنُم
سُرفه وَ جٰاجیم، سَرا وُ سٰار

خَالین، گِلیم، خُرجین اُوبٰار
بُهون وَ هورای نَه دُون
دَه هرچی بِگی ازدُخ تَنی
تا بَفتَنی

*

همسرم بدبخت، بی‌خبر است
تمام طول سال در به در است
وقتی که به خانه می‌آید
نپرسیده داد می‌کشد
آهای زن از جایت بلند شو، بلندشو، چرا
مانند مرد نشسته‌ای

مِیرِم فَقیرِ بی‌خَورِه
سالْ تا سالْ دَرُودَرِه
وَختی که اِی یا
نَپُرسِه وُ قیرِه‌اِی زَنه
هَی دَه وَرِیْ نِشُه مَنَه مِی مِردیه

*

و اما ییلاق و قشلاق
وای، واویلا
از سرازیری و سربالاییهای آن
بچهٔ شیرخوار بر پشتم بسته است
افسار گوساله در دستم
در سردسیر هیزم را با پشت می‌کشم
در گرمسیر خارهای خشک جمع‌آوری
می‌کنم
تپاله‌های خیس چهارپایان را با دستهایم
مشته می‌کنم
خشک می‌کنم، برای سوخت زمستان
جمع‌آوری می‌کنم

هم سیت بُگم کَه چِی کِنم
مالَه زیر، مالَه بالا
هَیْ شَهرَه گُل، هَیْ وا وُیلا
وَی سَرَه زیری، وَی سَرَه بالا
بَچَیْ شیری مِن پُشتِمِه
بَندِگورمن مُشتَمَه
سَرَحد، هَیمَه و پُشت اِی کِشم
وگرمسیر خار خُشک اِی کشم
کُوتَلِ تَرَه‌مُشته‌اِی کُنُم
خُشک اِی کِنم سی زِمِسونِ
جَم اِی کِنم

*

خواهرم عزیزم که برایت بگویم
درخت بلوط را تکان می‌دهم و میوهٔ آن را
جمع می‌کنم
پوست می‌گیرم و خشک می‌کنم
با آسیاب دستی خورد و آرد می‌کنم
خمیر آن را چونه می‌کنم
از آن نان بلوط (کَلگ) می‌پزم
تا بچه‌هایم همراه با دوغ بخورند

دَه دَی جونی که سیتَ بگُم
بلی اِی تِک نُم، جَم اِی کِنم

پُوَس ای چینُم وَخُشکَ اِی کِنم
بِیُ برِدَ هَر خُرداِی کِنم
خَمیرشَه چُونَی کِنم
سی کُگ دوی بچه‌ یل

*

تا بچه‌ها، دل پیچه می‌گیرند.
و دچار اسهال می‌شوند
گیاهان دارویی کوهی را می‌پزم
و آنها را دوا و درمان می‌کنم
وقتی که خسته هستم، از روی خستگی
برای بچه‌ام که توی گهواره است لالایی
می‌خوانم
البته آواز هم بلد هستم
کِل می‌زنم و خیلی قشنگ می‌رقصم

تا بَچَه یَل بُرایِ کِنِن
تَب وَ رگَشتِهِ سُرایِ کِنِن
عَلَف کوُهِی نه اِی پَزُم
دَوا وَ دَرمونشون اِی کنُم
تا خَهَسه یَم وَ دِل خوُنم
سیَچَی مِن تِلارِی لالایی اِی خوُنم
اَلبَتَه سِروُ، شیره دُوماهُم بَلُ دُم
کِل اَیَزنم، چقرملوس اِیربازُم

*

شما پرسیدید وقت زایمان چه کار می‌کنید؟
در ده وقتی دکتر نباشد
دارو و درمان هم نباشد
هنگام زایمانم رسیده باشد
پیرزنی به نام گلی جان که قابله (ماما) است
نزد من می‌آید
برای اینکه مرا «آل» نبرد
قفلی را مرتب باز و بسته می‌کند
سوزن جوال دوز را بین گیسوانم فرو می‌برد
خط سیاهی بین ابروهایم می‌کشد
ریسمان سیاهی هم دور تا دور رختخوابم
می‌اندازد
دل و جگر مرغی را بر بالای درِ خانه
می‌آویزد
اگر خداوند مرا کمک کند، گلی جان به قول
خودش
آن را فراری دهد
بچه‌ای سالم به دنیا می‌آورم

ای پرُسی وَختِ زیمون چه اِی کنی؟
مِن دِه وُختی دُکترنه بوُ
دَوا و دَرمون هم نبو
وَخت زِیمونُم رَسی دِه بوُ
دالوگُلیَجان هَم نَنَه بوُ
سی خاطری که آل نَبرُم
قُلفِی نَه باز وُ بسَه‌اِی کُنه
سیَزن دَلیل، اِی زَنه مِن میَ‌یلُم
کیِش سِه، اِی کشِه، بین بورگَه لُم
بَندِ سِه‌اِی کِشه، دوُر بوُشتِلم
دل و جگر مرغَی نه اَیَزکشِه بالایَ سرُم
اگر خدا یاریم کِنِه، دالوگلیجان آلِ
فراری بکنِه
بَچَی سالم اَدا اِ می‌کنُم

*

فرمودید اگر زنی صاحب پسر نشود
من می‌گویم آخ و دریغ به شانس آن زن
که این همه کار به گردن وی باشد
و صاحب فرزند پسر نشود
شش دختر ردیف، ردیف
دور اجاقش نشسته باشند
هر دم زن گریه می‌کند
از اقبال خود گله می‌کند
می‌گوید از دست این مرد بی‌وفا
واویلا
حرفهای او مانند تیغ بوتهٔ زول
در قلب من فرو می‌نشیند
هر دقیقه بهانه می‌گیرد
دعوا می‌کند و فریاد می‌زند
هر جا می‌نشیند حرف از زن خواستن دارد
مرتب چای می‌خورد و قلیان می‌کشد
غر، غر و خرّو پف می‌کند
از دست زن چه ساخته می‌شود
وقتی بخت او سیاه باشد و شانسش به خواب رفته باشد
فقط آب توی اجاق می‌ریزد تا آتش خاموش شود
کولیها و آهنگرها که به اختلاف آنها پی برده‌اند
خانهٔ مرد را خراب کرده‌اند
بیشتر پشم، کشک، روغن را
عوض داروی سحر و جادو برده‌اند
تا شاید دل مرد را به رحم آورند

ای فَرمایی اگَر زنی کُرگیرش نَیا
موُهِم ای گُم، آخ وَ بخَتِ اوُزنی
اِی هَمَه کار وُ گَرُدَنِش
اولادِ کُرنداشته بُو
شِش تا دُووَرِقاط، رِقاط
بُندِچالُش نَشِسَه بُو
هَردَمون زَن اِی گَریوه
وَ بخَتِ خوش گِلِه‌ای کِنِه
وَدَس اِی مِردبی وَفا
وَاوِیلا، کِتَل کِتَل
گَپ لِش مُی خارزُول
اِی تِه کِه مِن دِلِمُون
هَردَقه بُونِه اِی گِره
جَر اِی کِنِه وُلرکِه‌اِی زَنِه
هَرجانِشَس، زُن، زَن اِی کِنِه

چیَ اِی خِره و قیلون اِی کَشِه
غُر، غُرو، خُروُپف اِی کِنِه
زَن چه وَدسِش ساخَتیه
وَختی بَختِش سِه بو، شانِسِش وَ خُورهَتِه
هَم اوُ، مِن چالهِ‌اِی کِنِه
غرُبَه تَل هَم کَه وَی گَپ بُوَبُردِنه
حونهٔ مِرده چُول کِردِنِه
بیشتِر پَشم، کَشک و روَغنه
بابَتِ دَوَی مِهربُردِنِه
تا دِلِ مرد رَحیم وابو

ولی از بدشانسی مرد که دلش رحیم نشد،
هیچ
مریض و ضعیف هم شد
گردن او به باریکی نی، در نیستان شد
هر دقیقه می‌پرد برای لنگه کفش
یا با ضربهٔ چوب، یا هم پرتاب چوبی کوتاه و
محکم
همسرش را که بسان درخت سپیداری
بالا بلند و زیباست کتک کاری و اذیت
می‌کند
گیسوان طلایی چون کمندش را مانند شلاق
دور مچ دستش می‌پیچد
زن می‌گوید، مرد رویت سیاه باشد
چه برایت بکنم
حتماً خداوند این چنین خواسته
که فرزند پسر به ما نمی‌دهد
پس من چه بدی به تو کرده‌ام
مانند ابر بهار، برای تو می‌بارم
سبز می‌کنم، برداشت می‌کنم
در انجام همه کارها شریکت هستم
پس ای دیوانه برای تو دیگر چه کاری انجام
بدهم.

و بخَتِ،بَد، رحیم که هیچ
عَلیل وابیَ
گَرْدَن، وابی، مَی نَی نِکَه
هَرْدُقه بُل اِی کِنِه، سی لنگ لَچِه
یا دُم تُرکِه یا کَلِه، پرغ چوغَچه
بُهتِ اِی کِنِه اِی دارُ بلَنَدَ
مَی سَفیار
پُهلَل بور مَیْ کَمند وَ دورِ مُچِش
پیتْ
اِی کِنِه
اِی گُ کورْیت سیْه
چِه سبت کُنم
خاصِ خدااِی چِنِه
که اولاد کُرومُونیدِه
پَه چه بُدی وُت کردِه مِه
مَی اوریَها رسیت آیَ بارُم
سُوزای کُنم، ایوَردارُم
مِن هَمِهَ کار شُریکتُم
کُوبَه، کلوُچه سیت کِنُم

۱۳۱۵ـ محرّم‌المکرّمی دیگر

در یادداشت مالکیت محمد بن محمد بن محمد الشافعی بر نسخهٔ مورخ ۷۱۶ التوضیحات الرشیدیّه جزو مجموعهٔ حاجی کریم (استانبول) به کتابت محمد بن خلیل بن ابراهیم بن عفیف الشروانی الخرم دشتی در مدرسهٔ حکیمیهٔ شنب تبریز (یعنی تأسیسات عصر غازان خان) قید «غرّهٔ محرم المکرّم سنهٔ ثمان و اربعین و سبعمائه» شده است (از روی تصویری که فاضل محترم عثمان غازی اوزگودنلی برداشته است نقل



کار زن لر به روایت تصویر



مال، مجموع چند چادر سیاه (بهون) است، و در نقطه‌ای که مرتع است یا آب کافی وجود دارد، بر پا می‌شود. مال یک واحد اجتماعی - اقتصادی است که براساس نیاز تعاون و نظام دامداری عشایری به وجود می‌آید.

قاش: فضا و میدان میان چادرهای سیاه مال را قاش گویند. قاش محل نگهداری و استراحت گله در برگشت از چراگاه است.



شیردوشی



وسیله اندازه گیری حجم شیر در ظرف، "نکار" خوانده می‌شود. نکار قطعه چوب نازکی است که یک سرآن دو شاخه است.
پس از ریختن شیر در ظرف، نکار را به طور عمودی در شیر فرو می‌برند. آن قدر آن را کوتاه می‌کنند، تا دو شاخه یا گره نکار بر سطح شیر مماس شود.



حمل شیر توسط زن عشایری برای شیروهره
ظرف شیروهره شامل طاس یا پاتیل در اندازه‌های مختلف است.



شیروهره، یا شیر بهره، به علت کمبود تعداد دام و در نتیجه کمبود مقدار شیر دامهای یک یا چند خانوار، برای تهیه ماست و سایر مشتقات شیر به وجود آمده است. برای این کار، چند خانوار شیر دامهای خود را پس از اندازه گیری، به یک خانوار می‌دهند. پس از مدتی، شیر دریافت شده را محاسبه کرده و نوبت به خانوار دیگری می‌رسد که شیرطلبی خود را از دیگر خانوارها بگیرد و ماست و فرآورده‌های دامی تهیه کند.



تهیه دوغ و کره از ماست، با مشک مخصوص کره گیری (چمتر)



دروکردن گندم، هنگام نبودن مرد در خانه

شد.)

۱۳۱۶ـ چاپ دوم ترجمهٔ انگلیسی تاریخ بخارا

ریچارد فرای که متخصص پرکار در مباحث ایرانشناسی مربوط به ایران باستان است چون دارای دید گسترده‌ای نسبت به جغرافیای تاریخی شرق است سالها پیش تاریخ بخارای نرشخی را به ترجمهٔ انگلیسی درآورد و توسط انتشارات دانشگاه هاروارد چاپ کرد (کیمبریج امریکا، ۱۶۹۵).

امسال که سفری به ایران کرد نسخه‌ای از چاپ دوم آن را که به قطع دیگر توسط ناشری دیگر (Markus Wiener Publishers) در پرینستون امریکا انجام شده است برایم سوغات آورد. باید گفت که علاقه‌مندی او به تسلسل مباحث تاریخی فرهنگی موجب شد که مجموعهٔ تواریخ نیشابور را (فارسی و عربی) هم به صورت عکسی توسط انتشارات Mouton (لاههٔ هلند) در مجموعهٔ معتبر Harvard Oriental Series(No.45) در سال ۱۹۶۵ منتشر ساخته است. کتابی هم دربارهٔ میراث فرهنگی ایران در ماوراءالنهر دارد که اخیراً به همت اوانس اوانسیان ترجمه و نشر شده است (موقوفات دکتر محمود افشار). فرای از عاشقان تاریخ فرهنگی آن سرزمین است.

۱۳۱۷ـ حضور ایران در جهان باستان

رشته سخنرانیهایی است که به نام خاندان رازی به پشتیبانی مالی بنیاد خانوادگی رازی (موقوفهٔ انوشه و علی رازی) و به اهتمام:

- Printup Press and Graphics
- Dr. Samuel M. Jordan Center for Persian Studies and Culture
- History Department, University of California Irvine

در دانشگاه شهر ایروین برگزار شد دکتر تورج دریائی برگذارکننده و دکتر ریچارد فرای سخنران آغازکنندهٔ آن مجمع بودند. سخنرانیها را به سه عنوان بخش‌بندی کرده‌اند.

هنر و باستان‌شناسی جهان ایرانی

ـ علی موسوی (موزهٔ لوس‌انجلس) باستانشناسی سالهای ۲۰۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد.

ـ کامیار عبدی (کالج دارتموث): دگرگری نوعیلامی. عصر ایرانی (جنوب غربی)

ـ E. Carter (دانشگاه لوس‌انجلس): فلزهای شوشی ۱۶۰۰ تا ۱۱۰۰ پیش از میلاد.



Razi Family Lecture Series

The Presence of Iran in the Ancient World

Introduction

Richard Nelson Frye *Harvard University*

Art and Archaeology of the Iranian World

Ali Mousavi *Los Angeles County Museum of Art*
Archaeology and Proto-Iranians: 2000-1000 B.C.

Kamyar Abdi *Dartmouth College*
Transition from Neo-Elamite to Persian Period in Southwestern Iran: Drastic or Laconic?

Elizabeth Carter *University of California Los Angeles*
Master metallurgists of Susiana c.1600-1100 B.C.

Judith Lerner *New York*
Ancient Iranian Presence in 19th-century Persia and the Revival of Sculpture

Religion of the Empires

Hanns-Peter Schmidt *University of California Los Angeles*
Some Controversial points in the Study of the Gathas of Zarathustra

Jennifer Rose *Stanford University*
Gods, Kings and Priests at the Crossroads

Martin Schwartz *University of California Berkeley*
Who is Khshathrapati/Apollo at Xanthos? Not Mithra!

Touraj Daryaee *University of California Irvine*
From Yima's Vara to Jamshid's Throne: The Naming of Persepolis

History, Text and Remains of Ancient Iran

Matthew W. Stolper *University of Chicago*
Persepolis Fortification Archive Project: Recent Developments

Rahim Shayegan *University of California Los Angeles*
Early Arsacid Hostage Policy

Michael Morony *University of California Los Angeles*
Should Sasanian Iran be included in Late Antiquity?

March 8th, 2008

Lectures start at 9:30am

University of California, Irvine

Humanities Instructional Building (HIB 135)

Sponsored by

Razi Family Foundation

Endowment of Mrs. Anousheh and Ali Razi

Co-sponsored by



printup press & graphics
Santa Monica, California



Dr. Samuel M. Jordan Center for Persian Studies and Culture



HISTORY DEPARTMENT
UNIVERSITY OF CALIFORNIA IRVINE

ـ J. Lerner (نیویورک): پیشینگی حضور ایران در قرن نوزدهم.

دین در امپراطوری ایران

ـ H. Schmidt (دانشگاه لوس‌انجلس): بعضی مغایرات در مطالعات گاثای زردشت

ـ J. Rose (دانشگاه استنفورد): خدایان، پادشاهان و عابدان.

ـ M. Schwartz (دانشگاه برکلی): خشترپی کیست. آپولو در کزانتوس.

ـ تورج دریایی (دانشگاه ایروین): نام‌گذاری پرس‌پلیس (تخت جمشید).

تاریخ، نصوص، آثار ایران باستان

ـ M. Stopler (دانشگاه شیکاگو): طرح گنجینهٔ سندی تخت جمشید: وضع پیشبرد کنونی آن.

ـ رحیم شایگان (دانشگاه لوس‌انجلس): قدیم‌ترین روش اسیرگیری.

ـ M. Mornoy (دانشگاه لوس‌انجلس): آیا می‌توان ایران عصر ساسانی را در تاریخ قدیم قرار داد.

۱۳۱۸ـ طالش / تالش

چند سال بود که از علی عبدلی و کارهایش بی‌خبر بودم. بی‌خبری موجب آن شده بود که تصور می‌کردم از رضوان شهر به درآمده است. اما معلوم شد در دیار بومی زیبای خود مانده و دکهٔ کتابفروشی را ازین سوی میدان به آن سو برده است، حتماً برای آنکه بزرگتر شده است.

پرسیدم چه می‌کنی. گفت کتاب تازه‌ای به نام تاتهای ایران و قفقاز، تنظیم کرده‌ام و امید دارم ناشری برایش پیدا کنم. گفتم هر چه بیشتر بتوانی گذشتهٔ آن مرز و بوم را بشناسانی برای تاریخ ایرانیان ضرورت دارد. معلوم شد در مدت بی‌خبری من چند تألیف دیگر انتشار داده است که من فقط اخبار نامه را دیده بودم و آن متنی است دربارهٔ وقایع دربند شروان، نوشته‌ای از قرن سیزدهم که خود یک نسخه از آن را در مجموعهٔ کتابخانهٔ ملی اطریش (وین) فهرست کرده‌ام.

خوشبختانه با کارهای او آگاهی ما نسبت به تالشان (زبان و فرهنگ و محیط و بخش عشایری آن) گستردگی گرفته است و به همین مناسبت برای آگاهی علاقه‌مندان به این رشته نام کتابهای چاپ شدهٔ او را می‌آورم (آنچه برای آن منطقه است).

فرهنگ تاتی و تالشی، تالشها کیستند، ترانه‌های شمال، تاتها و تالشان، نظری به جامعهٔ عشایری تالش، تاریخ کادوسها، چهار ساله در زمینه‌های تاریخ و جغرافیای تالش،

فرهنگ تطبیقی تالشی و تاتی و آذری، ادبیات تات و تالش، اخبارنامه، نگاهی به گذشتهٔ تالش، تاریخ تالش، خوراکهای تالشی.

۱۳۱۹ـ یادداشتی از اللهیار صالح

اللهیار صالح رسم داشت که هر روز در دفتری یا تقویمی که دم دستش بود اسامی کسانی را که می‌دید و گاه شمّه‌ای از مذاکرات آن روز را یادداشت می‌کرد. روز پنج‌شنبه سوم بهمن ۱۳۴۲ چنین نوشته است:

«در اولین لحظات بیداری که به فکر سال گذشته افتادم (صبح سوم بهمن ۱۳۴۱) : در چنگال مأمورین سازمان امنیت و به اصطلاح خودشان «مهمان» آنها بودم در باشگاه سازمان نزدیک قلهک ابتدای خیابانی که به داودیه می‌رود. به من الهام شد که باید بکلی از خیال کناره‌گیری صرف‌نظر کنم و بار دیگر جداً بکوشم تا به جبههٔ ملی روح تازه‌ای بدمد و نهضت ملّی ایران این دفعه به جای شعار «استقرار حکومت قانونی» **در راه آزادی** از دیکتاتوری قدم بردارد. انشاءالله تعالی.

۱۳۲۰ـ واژهٔ فرنگی بطور سبیل

از کنار گردشگاه قیطریه می‌گذشتم. چشمم افتاد به لوحه‌های حلبی متعدد شهرداری برای اینکه صاحبان وسائل نقلیه با پرداخت پول کجا می‌توانند توقف کنند تا جریمه نشوند. بر روی این لوحه‌ها این طور نوشته‌اند:

زون الف
سیستم پیام کوتاه (SMS)
کارت پلاک

منی که بی‌خبر از عالم توسعه و فن و ترقّی هستم متوجّه شدم که چهار واژهٔ فرنگی درین لوحه هست. اکنون مصداق دو واژهٔ کارت و پلاک به جهات مختلف و ضروریّات روزمرهٔ زندگی برای باسواد و بیسواد و اغلب آدمهای امروزی مشخص و شاید مفهوم است نسبت به دو تای دیگر با خود گفتم من که نمی‌دانم ولی آیا همه رانندگان وسایل نقلیه بر مفهوم «سیستم پیام کوتاه» (SMS) آگاهند و آیا آنان جملگی می‌دانند که Zone یعنی منطقه، ناحیه، محله، محدوده و چند کلمهٔ مصطلح دیگر. آیا شهرداری و دستگاه

«پارک‌بانی» آن نمی‌توانست با یکی از فرهنگستانیها مشورت کند و به جای «زون» یک اصطلاح مناسب اختیارکند و «زون» را وارد تکلم ایرانیان نکند. البته شهرداری در مورد پارک کلمهٔ بوستان را می‌نویسد.

احتمالاً هیچ یک از اعضای فرهنگستان گذرشان کنار این لوحه‌ها که در سراسر خیابانها و جاهای پر آمدورفت نصب است نیفتاده است، ورنه آنها خود را موظف به تذکر می‌دانستند و این تذکر را فرهنگستان به شهرداری می‌دادند.

۱۳۲۱ـ دیدن جمال فتحعلی شاه

دربارهٔ سفری که فتحعلی شاه به سال ۱۲۴۵ از راه شیراز به خوزستان می‌رفت پسرش محمود میرزا در سفرنامهٔ عهد حسام نوشته است:

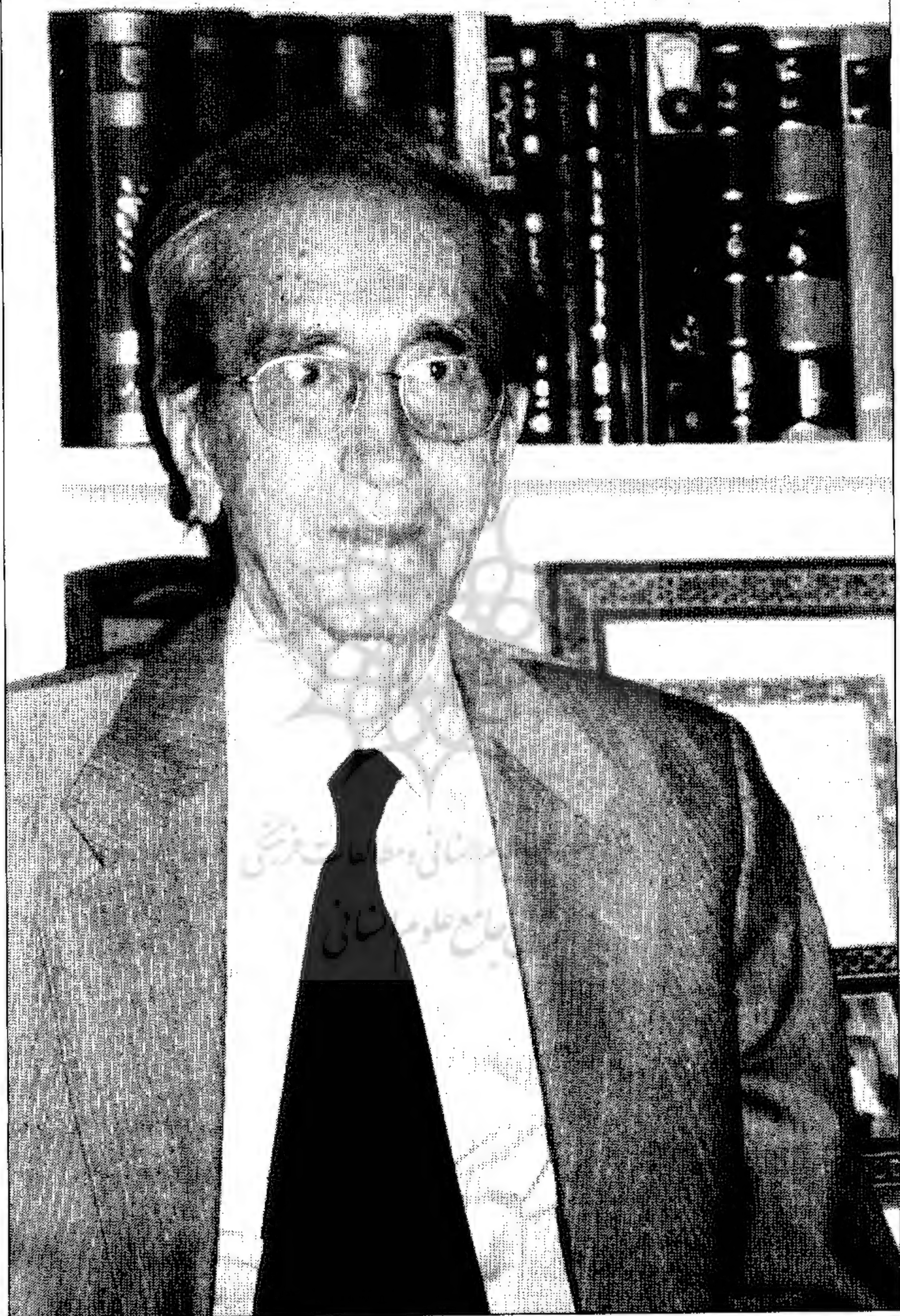
«ده زن بهبهانی مَهر خود را به شوهر حلال کردند که اذنی داده شود به آنها که رفته جمال پادشاهی را زیارت نمایند.» (ورق ۴۲ ب).

۱۳۲۲ـ درگذشت احمد شهیدی

نام او را از زمانی که مجلهٔ اطلاعات هفتگی شروع شد (شصت و هفت سال پیش) و سردبیر آن بود می‌شناختم. اما نخستین بار نزدیک به چهل سال پیش در خانهٔ شادروان علی دشتی او را دیدم. دشتی مرا به او معرّفی کرد و چون نام راهنمای کتاب را شنید به من گفت پیش از آن هم مقاله‌های شما را در مجلهٔ اطلاعات ماهانه دیده بودم. من هم نام او را مکرر از زبان زین‌العابدین مؤتمن شنیده بودم و می‌دانستم از زمانی که مؤتمن آشیانهٔ عقاب را توسط بنگاه افشاری چاپ می‌کرد با شهیدی دمخور شده بود. زیرا شهیدی هم ترجمهٔ چند داستان توسط آن بنگاه چاپ کرده بود. پس از آن دیدار سه چهار بار دیگر هم در خانهٔ دشتی ایشان را دیدم. همیشه و در همه حال آرام صحبت می‌کرد. کم می‌گفت و درگفتن همیشه تأمل داشت. یعنی بر روی کلام خود مکث می‌کرد تا سنجیده حرف بزند. مطلبی عجولانه از دهانش بیرون نمی‌آمد.

خوش قلم بود. هرگونه گزارشی را روان می‌نوشت از تفسیر سیاسی تا پاورقی‌نویسی. چون سالهای دراز از نوشته‌های روزنامه‌های فرانسوی ترجمه کرده بود آشنایی خوبی به این گونه نوشته‌ها داشت.

بعد از سال ۱۳۵۷ بیشتر او را در خانهٔ ابوالقاسم انجوی می‌دیدم که رابطهٔ دوستی آنها مربوط می‌شد به ایامی که انجوی با دشتی حشرونشر کامل پیداکرده بود و انجوی با



● احمد شهیدی - شهریور ۱۳۸۳ (عکس از علی دهباشی)



یک هفته در دنیا

بقلم : نجفقلی پسیان

در هفته ای که با نخستین روز سال ۱۳۲۸ آغاز یافت از نیویورك تا شانگهای و از لندن تا تهران، در کلیه کشورهای مهم تحولات بزرگی روی داد که حکایت از نگرانی افکار عمومی ملل جهان میکرد.

پیام ترومن بملت ایران

ساعت ۸ بعدازظهر روز دوشنبه اول فروردین ماه در نخستین برنامه فارسی صدای امریکا ترومن رئیس جمهوری آنکشور پیامی بملت ایران فرستاد و آرزو کرد که روابط صمیمانه ایران و امریکا تقویت یافته وجهانی بوجود آید که در آن افراد بدون وحشت و بیم از جنك در صلح وصفا وصمیمیت زندگانی کنند. معاون ریاست جمهوری امریکا، «بارکلی» در پیام خود ایستادگی ملت ایران را در برابر حوادث ناگوار تاریخ یاد بلکه مربوط به سیاست داخلی امریکا بود. با برکناری ژنرال بیدل اسمیت آخرین فرد نظامی که در کارهای مهم سیاسی مداخله داشت از میدان فعالیتها سیاسی بر کنار شد.

توجه امریکا به خاور میانه

دین اچسن وزیر امور خارجه امریکا روز جمعه پنجم فروردین ماه طی نطقی که در برابر خبرنگاران خارجی و امریکائی ایراد کرد اعلام داشت که اقدامات ما، در حمایت و پشتیبانی از تمامیت ارضی و استقلال کشور های ایران و یونان و ترکیه مظهر و نشانه عزم ما در کمك بکشورهای آزاد جهان است وزیر خارجه امریکا اضافه کرد که دولت امریکا در کشور ایران بهیچوجه پایگاه نظامی و فرودگاه ندارد.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول ع. مسعودی

سردبیر: احمد شهیدی

جای اداره : خیابان خیام

تلفن : ۵۵۷۹

۴۶۲۴ — ۴۶۷۷

تکشماره : ۵ ریال

شهیدی هم‌افق شده بود. البته سالی دو سه بار آمدوشد شخصی با او داشتم و به منزل یک‌دیگر می‌رفتیم. دو سه بار هم علی ده‌باشی را با خود به خانهٔ آن مرحوم بردم تا بلکه شهیدی نوشته‌های خود را برای چاپ به دهباشی بدهد. البته یک مقالهٔ مفصلی که مربوط می‌شد به جریان چاپ مقالهٔ معروف خودش در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ روزنامهٔ اطلاعات برای درج به بخارا داد. ولی دنبالهٔ آن را نگرفت و از دادن نوشته‌های خاطراتی که دربارهٔ افرادی مانند نصرالله فلسفی و عباس اقبال و اقران آنها نوشته بود امساک کرد و نداد.

یکی دو بار هم با فرید قاسمی به خانه‌اش رفتیم که باز دلم می‌خواست سوابق زندگی مطبوعاتی خود را در اختیار این مورّخ حق‌شناس تاریخ مطبوعات ایران بگذارد. باز هم امساک کرد و تن در نداد. تمام این تصمیمات که اختیار می‌کرد ناشی از آن بود که ترسناک بود. دل و جرأت نویسندگی را از دست داده بود و در زندگی آرامی زندگی خردمندانه را پذیرفته بود. امیدست فرزندان ایشان مجموعهٔ نوشته‌های مرحوم شهیدی درین زمینه‌ها را به چاپ برسانند.

خاطرهٔ دیگری که دارم این بود که حدود سال ۱۳۷۰ به من گفت می‌خواهم سرنوشتی برای کتابخانه و یادداشتهای خود معین کنم. از من پرسید چه کنم. ضمن صحبتها که میانمان گذشت این نتیجه را گرفت که با مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی وارد مذاکره شود. دو جلسه درین زمینه با آقای کاظم موسوی بجنوردی ملاقات کرد ولی تصمیمی نگرفت.

۱۳۲۳ـ یادگارهایی از سانسور

آقای اقبال حکیمیون در کتابی به نام سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی ایران تا پایان دورهٔ رضاشاه (تهران، ۱۳۸۶) دربارهٔ نوع سانسورهای مطبوعاتی آن دوره قضیهٔ «حسن به داده بده وز جبین گره بگشای» (حافظ) را که به جای «رضا به داده بده وز جبین گره بگشای» چاپ شده بود از نوشتهٔ پدر من نقل کرده است.

قضیه‌ای هم در مورد مقالهٔ سید حسن تقی‌زاده وکیل مجلس دورهٔ پنجم مندرج در شمارهٔ اول مجلهٔ آینده (تیر ۱۳۰۴) پیش آمده بود که چون به آن در ترجمهٔ سیاست اروپا در ایران اشاره شده است یادکردش را مناسب می‌داند. تقی‌زاده در آن مقاله چند بار نکته‌های دربارهٔ بلای وافورکشی نوشته و متذکر شده بود که یکی از ارکان اصلاح مملکت از میان بردن این اعتیاد است. مقاله عیناً چاپ می‌شود ولی چون صحافی

می‌کنند و به دفتر مجله می‌آورند دیده می‌شود که روی کلمات وافور را در همه شماره‌های مجله به وسیلهٔ تخته سربی چاپخانه‌ای سیاه کرده‌اند. مجله در مطبعهٔ مجلس شورای ملی چاپ شده بود که زیر نظر ارباب کیخسرو شاهرخ اداره می‌شد. پدرم گفت بدواً به مطبعه مراجعه کردم که چرا کلمات را این طور سیاه کرده‌اید. مدیر مطبعه می‌گوید دستور مأمور تأمینات است که پس از چاپ شدن اجازهٔ ترخیص ندادند و گفتند باید ابتدا روی این کلمات را سیاه کرد. سپس صحافی کنید.

پس شکایت پیش رئیس ادارهٔ نظمیه سرتیپ محمود درگاهی برده می‌شود. ایشان می‌گوید مصالح مملکت چنین اقتضاء می‌کند. در جواب او گفته می‌شود این مقاله را یک وکیل مبرز مجلس و اهل کتاب و دانش نوشته است. درگاهی می‌گوید ملاک ما تشخیص مأمور ماست. پدرم پاسخ می‌دهد شما یک مأموری را بگذارید که اگر به اندازهٔ تقی‌زاده سواد ندارد لااقل دیپلمه باشد که مفاهیم مقاله‌ها را درک کند. درگاهی می‌گوید تشخیص مأموری که سوادش عادی و مطابق اطلاعات عوام جامعه باشد برای ما درست می‌باشد. اوست که نبض مردم عوام را در دست دارد و خوب می‌فهمد چه باید نشر شود و چه نباید.

۱۳۲۴ـ منطق ارتباط جاذبه‌ها

نامی است غیرمعهود برای مجله‌ای با توضیح «مروج گردشگری» The Logic of Communication Between Attractions با کاغذ کاملاً اعلی، جلد مرغوب، تصاویر دیدنی، آرایشهای ظریف گرافیستی و رنگهای چشمگیر. بخت یاری کرد که در مهمانسرای اردکان شمارهٔ دومش (دی ۱۳۸۶) را دیدم ولی نتوانستم دریابم منظور از «ویژه‌نامهٔ بصیرت جوانان» (زیر نام مجله) و عنوان مقالهٔ «هیاهوی بسیار خروجی اندک» چه می‌باید باشد.

۱۳۲۵ـ نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های عمومی متعلق به کیست

نسخه‌های خطی که در کتابخانه‌های مملکت نگاه‌داری می‌شود به دو راه گردآوری شده‌اند. یا وقفی و بخششی است یا خریداری شده از اعتبارات دولتی. بنابراین همهٔ آنها متعلق به عموم یعنی ملت است ولاغیر. آنچه وقفی و بخششی است طبعاً از سوی واگذارندگان برای مطالعه و استفادهٔ عموم وقف یا بخشش شده است. آنچه خریداری است همه از محل مالیات پرداخته شده توسط مردم یا عواید دیگر ملی بوده است و در

طول زمان برای استفاده مردم خریده شده است.

در سنوات اخیر گرفت و گیر عجیبی نسبت به ملاحظه، مطالعه، عکس‌برداری، رونویسی آنها به چشم همچشمی در همه کتابخانه‌ها معمول شده است و این روش مغایر نیّت واقفان یا منظور کتابخانه‌داری با اسلوب است. توضیح آنکه عملاً به هر کس که مراجعه می‌کند تا بتوانند نوعی جواب ردّ داده می‌شود. از قبیل اینکه بیت‌المال است. خودمان می‌خواهیم چاپ کنیم. چون نفیس است دیدنی نیست. ما مأمور حفظ آنها هستیم. حتی گاهی می‌گویند آن نسخه در دسترس نیست. با این گونه عناوین بهتر بگویم مراجعه کننده را «سنگ قلاب» و از سر باز می‌کنند.

دیدم کتابخانهٔ گلستان (سلطنتی ناصرالدین شاهی) چند سال پیش قراردادی با فاضلی ایرانی بسته تا عکس نسخه‌ای را در اختیارش گذاشته‌اند. اگرچه بهای فیلم و عکس را طبعاً گرفته‌اند در آن قرارداد او را متعهد کرده‌اند که اگر چاپ بکند باید فلان درصد از بهای روی جلد را به آنها بدهد آن هم برای نسخه‌ای که طبق ضوابط قانونی ناشی از تغییر سلطنت استبدادی از تعلق به سلسله‌ای به بیوتات مملکتی (زیر نظر وزارت مالیه) درآمده یعنی مال ملت شده است.

امضاکنندهٔ آن قرارداد اگر بنشیند و کتاب را استنساخ و تصحیح کند و حتی توسط یکی از مؤسسات نشر دولتی به چاپ برساند مگر چند درصد به عنوان حق‌التألیف می‌گیرد که معادل یا بیش از آن را به کتابخانه بپردازد. این گونه ضوابط من‌درآوردی و خلاف مصالح پژوهشی و علمی مملکت است. نه خدا را خوش می‌آید نه آنکه موافقت دارد با عوالم دانش‌دوستی و ضرورت تشویق فضلا به پژوهش و کوشش در راه حفظ مواریث گذشته. البته حفاظت نسخه‌های خطی امری حتمی برای استفادهٔ عموم و نشر علوم است نه وسیلهٔ حبس شدن کتابها در انبارها یا مستمسک ایجاد درآمدی مختصر در قبال وجوهی که از قبل بودجهٔ عمومی علی‌القاعده دارند. حفاظت نسخه و نشر آن مباینتی با هم ندارد. کتابخانه‌های عمومی باید مشوق باشند و به آسانی هرچه تمامتر با دریافت فقط هزینهٔ معقول عکس بدهند تا این ذخائر گذشته حتی اگر منحصر به فرد باشد به دسترس شیفتگان هفت اقلیم برسد. مگر کتابخانهٔ ملی وین اجازهٔ نشر نسخهٔ یگانه و بی بدیل الابنیه را نداده است یا چستربیتی اجازه نشر قرآن خط ابن بواب را. برای نهادن چه سنگ و چه زر. نمی‌دانیم این گونه مشکلات فرهنگی را به چه مرجعی باید عنوان کرد. اگر می‌دانستم به کجا باید شکوه برد این یادداشت خطاب به آن دستگاه نوشته شده بود.

۱۳۲۶ـ سابقهٔ نقل مندرجات بی ذکر مأخذ

تقی‌زاده در روزنامهٔ کاوه شمارهٔ ۹ سال ۲ (مورخ اکتوبر ۱۹۲۱ نوشته است:

مسامحه در رعایت حق تألیف ـ از قراری که اخیراً مکرراً دیده شد بعضی از جراید ایران مقالات روزنامهٔ کاوه را اقتباس و در صفحات خودشان درج می‌کنند بدون آنکه با صراحت لازم به مأخذ مقاله اشاره بکنند و فقط بعضی از آنها در آخر مقاله به خط ریزی یک لفظ «کاوه» می‌گذارند که مانند امضای نویسندهٔ مقاله به نظر می‌آید. حاجت به توضیح نیست که این فقره، مسامحه و بلکه هتکی است در حق تألیف که از حقوق مسلمهٔ انسانی است.

این مقالات که در تصنیف آنها زحمت زیاد کشیده می‌شود مانند کتبی است که نویسندگان آنها حق مالکیت معنوی بدانها دارند و این گونه نقل و اقتباس مقالات حکم غصب دارد. باید در صورت نقل یکی از مقالات کاوه نقل‌کننده ـ اگر رعایت حق و درستکاری بنماید ـ در اول مقاله به خط جلی تصریح بکند بر اینکه آن مقاله از کاوه نقل شده بدین عبارت: «نقل از روزنامهٔ کاوه منطبعهٔ برلین ـ شمارهٔ.... مورخهٔ... سنهٔ...» ورنه به حق نویسندهٔ اصلی تخطی شده، فمن بدّله بعد ماسمعه فانّما اثمه علی الذین یبدلونه

علاوه بر این نقل بدون تصریح به مأخذ، بعضی از جراید ایران در موقع نقل مقالات کاوه تغییراتی هم در متن آنها داده و تحریف و تبدیل کرده بعضی جاها حذف و بعضی مواقع الحاق می‌کنند. این فقره حتی از مسامحهٔ اول هم بدتر است.

امیدواریم ارباب جراید و نشریات ایران بعد از این محض حفظ حقوق خود و رعایت نظم و قانون که خود نیز از آن باید بهره‌مند شوند از این عمل مکروه اجتناب نمایند.

۱۳۲۷ـ نامه دربارهٔ نسخه‌های مهم برای حافظهٔ جهانی

کمیتهٔ ملّی حافظهٔ جهانی ـ چون توفیق آن ندارم که حضوراً نظر خود را در مورد دو نسخهٔ قابل طرح در مجمع و سپس برای ارسال به یونسکو گفته باشم این چند سطر را تصدیع می‌دهد:

تهیّهٔ معرفی نامه برای نسخه‌های مسالک و ممالک (موزهٔ ایران باستان) و ذخیرهٔ خوارزمشاهی (نسخهٔ کتابخانه مرکزی) البته دور از صواب نبوده است ولی چون پس از آن معرّفی سفینهٔ تبریز (کتابخانهٔ مجلس) و اسناد وقفی آستان قدس رضوی رسید و این چهار مورد پیشی گرفته است بر سایر نسخه‌ها، اینک بنده سفینهٔ تبریز را برتر و مهمتر از

همه می‌داند و برای مورد دوم انتظار داشتم وندیداد عصر صفوی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران مورد نظر قرار می‌گرفت ازین لحاظ که احتمال دارد هنوز نسخه‌ای از میراث مکتوب به خط پهلوی در جزو حافظهٔ جهانی ثبت و معرفی نشده باشد. در مورد معرفی وندیداد خانم دکتر ژاله آموزگار و خانم کتایون مزداپور بهترین کسانند که صلاحیت تهیهٔ معرفی نامه دارند.

ایرج افشار

۱۳۲۸ ـ ابتکار دریایی برای دعوتنامهٔ نامزدی

تورج دریایی برای مراسم نامزدی ازدواج دو کارت پستال قدیمی یکی مردانه و یکی زنانه را انتخاب و از دوستان خود تقاضای شرکت کرده بود. عکس آن دو کارت را که گویای ذوق ایران‌دوستانهٔ او و با گوست چاپ می‌شود تا شرکتی درین مراسم شده باشد.

۱۳۲۹ـ عکسی از تالار کمال‌الملک

دوست بزرگوار فاضل دکتر پرویز پرویزفر این قطعه عکس را برای چاپ مرحمت کرده‌اند. این عکس نشان دهندهٔ بازدید جمعی از اروپائیان از تالار نقاشیهای کمال‌الملک است.

۱۳۳۰ـ احساسات وطنی

این قطعه شعر را هم دکتر پرویزفر از میان اوراق قدیمی خود مرحمت کردند. نکتهٔ مهم این است که شاعر ایرانی از مضمون اشعار شاعر بلژیکی امیل ورهائرن (E. Verhaeren) استفاده برده و در «ژنو» آن را سروده است.

«احساسات و تمنیّات یا عقاید و خیالات یکتن ایرانی که سالها از وطن دور و بکلی مهجور افتاده بود:

ننشاند به غیر آب وطن — آتش قلب سوزناک مرا
چون دهم جان بدان هوا باشد — که به ایران برند خاک مرا

-

ای وطن جان من فدای تو باد — چو مرا ملک و مال مفقود است
غیر جان در بساط چیزی نیست — غایت جود، بذل موجود است

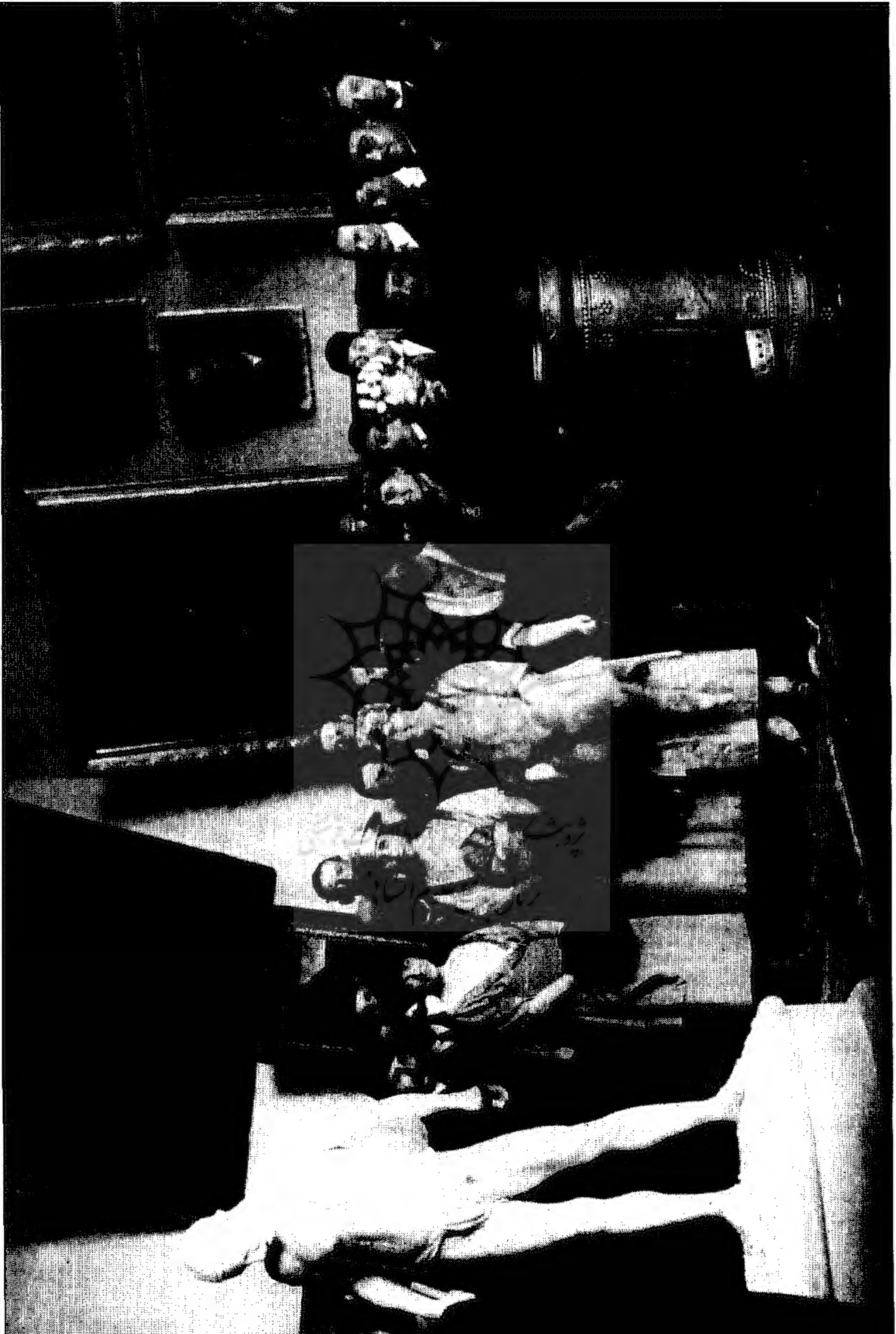
-

ای وطن گرچه سخت بدبختی — غیر عشقت مباد در رگ و پوست





● دو نمونه از کارت‌های نامزدی تورج دریایی و فریماه تقوی



احساسات و تمنیات یا عقاید و خیالات یکتن ایرانی که سالها از وطن دور و بکلی مهجور افتاده بود

نشاند بغیر آب وطن · آتش قلب سوزناک مرا · چون دهم جان بدان هوا باشد · که با یران برند خاک مرا

ای وطن جان من فدای تو باد · چو مرا ملک و مال معدود است · غیر جان در بساط چیزی نیست · غایت جود بذل موجود است

ای وطن گرچه بخت بد بختی · غیر عشقت مباد در رگ و پوست · بیشتر خواهمت شوی بدبخت · تا ترا بیشتر بدارم دوست

عاشقان وطن بهر جائی · از دیگر مردمان پدیدارند · خطری گر رسد به استقلال · دفع آنرا بجان خریدارند

روح عاشق که تا ابد زنده است · چه غم از جسم او شود ویران · بسر تربتش اگر گذری · بشنوی بانگ زنده باد ایران

ای وطن آرزوی ما اینست · کز بر آسیب در امان باشی · دوستانت کجا روا بینند · که تو در دست دشمنان باشی

در بر آگهان بدون وطن · زندگی بتر از ممات بود · وانکه جانش کند فدای وطن · ابدالدهر در حیات بود

هرکه را عقل و دین و همت هست · وطنش را مقدس انگارد · گر که حب دفاع و حفظش را · یکی از واجبات بشمارد

وطنش را هر آنکه حرمت داشت · لایق شان و احترام بود · وانکه حب وطن نداشت بدل · نطفه اش از ازل حرام بود

پاس ناموس مهربان مادر · فرض فرزند با فطن باشد · وانکه پاک است طینتش داند · مادر ثانوی وطن باشد

ای وطن گرچه غایبم ز برت · روز و شب حاضری تو در بر من · غیر عشقت بدل مباد مرا · جز خیالت مباد بر سر من

ای وطن گرچه دورم از بر تو · بتو نزدیکترم ز هر نفسم · نتوانم بیابمت در پیش · همچو پندار در بر چشمم

رباعیه وطنیه

هم ضامن حق برکت دهید · زان باده اتفاق گر هست دهید · از دایره نفاق پا را بکشید · در حفظ وطن بهم بگیرید دست دهید

بیشتر خواهمت شوی بدبخت   تا ترا پیشتر بدارم دوست

-

عاشقان وطن به هر جایی   از دگر مردمان پدیدارند
خطری گر رسد بر استقلال   دفع آن را به جان خریدارند

-

روح عاشق که تا ابد زنده است   چه غم ار جسم او شود ویران
به سر تربتش اگر گذری   بشنوی بانگ زنده باد ایران

-

ای وطن آرزوی ما آن است   کز هر آسیب در امان باشی
دوستانت کجا توان بینند   که تو در دست دشمنان باشی

-

در بر آگهان، بدون وطن   زندگی بتر از ممات بود
و آن که جانش کند فدای وطن   ابدالد هر در حیات بود

-

هر که را عقل و دین و همت هست   وطنش را مقدّس انگارد
گهِ حاجت دفاع و حفظش را   یکی از واجبات بشمارد

-

وطنش را هر آنکه حرمت داشت   لایق شأن و احترام بود
وآنکه حبّ وطن نداشت به دل   نطفه‌اش از ازل حرام بود

-

پاس ناموس مهربان مادر   فرض فرزند با فطن باشد
و آن که پاک است طینتش داند   مادر ثانوی وطن باشد

-

ای وطن گرچه غایبم ز برت   روز و شب حاضری تو در بر من
غیر عشقت به دل مباد مرا   جز خیالت مباد بر سر من

-

ای وطن گرچه دورم از بر تو   به تو نزدیکتر ز هر نَفَسم
نتوانم بیایمت در پیش   همچو پندار در ژِنو حبسم

رباعیّهٔ وطنیّه

ای هموطنان می به من مست دهید   زان بادهٔ «اتفاق» گر هست دهید
از دایرهٔ نفاق ما را بکشید   در حفظ وطن به همدگر دست دهید

۱۳۳۱ـ هفت کشور

در سال ۱۳۸۵ با همکاری مهران افشاری ـ متن دوست گرامی ـ داستان‌واره‌ای آمیخته به اخلاق و جغرافیای خیالی را از روی دو نسخهٔ ناقص (مخصوصاً از اول و آخر) که به دست آمده بود به لطف انتشارات فرهنگ منش چشمه با نامی که به حدس وگمان بدان داده شد ـ هفت کشور و سفرهای ابن تراب ـ به چاپ رساندیم و با همه جستجوها نشان دیگری از آن نیافته بودیم.

خوشبختانه پس از یک سال فاضلی شریف و ارجمند ـ محمد شریفی ـ از راه مهر با تلفن مرا آگاه فرمود که ازین متن ادبی در جلد پنجم تاریخ ادبیات فارسی در ایران تألیف مرحوم دکتر ذبیح‌الله صفا (قسمت سوم از بخش پنجم چاپ ۱۳) براساس فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی که مرحوم محمد تقی دانش‌پژوه تألیف کرده (۱۳۳۹) یاد شده است. بسیار موجب شادی شد.

شوق‌زده مهران افشاری را از ماجرا خبر کردم. هم او و هم من آن دو مرجع را دیدیم و معلوم شد نسخه‌ای کامل و مصرحاً با نام و نشان از آن هست. دانش‌پژوه در معرفی خود از وجود نسخه‌های دیگر هم مطلع شده بود. همه نسخه‌های کامل با نام هفت کشور است که مؤلف در خطبه آن را چنان نام‌گذارده است. خوشبختانه ما همان نام را به قرائن بر متن ناقص که در دست داشتیم ولی از عنوان عاری است نهاده بودیم.

احمد منزوی براساس آنکه دانش‌پژوه متن را «تاریخ» برشمرده این داستان‌واره را در آن مجلّدی از فهرست نسخه‌های خطی فارسی خود آورده است که به جغرافیا و تاریخ اختصاص دارد. ما چون در مجلّد مربوط به «افسانه» پی آن بودیم بی‌خبر و محروم ماندیم ازین‌که بتوانیم بدان نسخه دست بیابیم. کتاب اگرچه در زمینهٔ مطالب اخلاقی و گردش در هفت کشور خیالی است ولی ذکر آن در قلمرو حکایات عوامانه بیشتر مناسب می‌بود زیرا خود مؤلف در دیباچه رسم خود را بر آن نهاده که «عام فریب‌تر باشد از جمیع تواریخ». بودن لفظ تواریخ موجب شده است که آن را در شمار کتابهای تاریخ قلمداد کرده‌اند و ذهن دیر درک ما در فهرست تواریخ پی آن نرفته و به دنبال قصه‌های عوامانه بوده است. به هر تقدیر چون متن ناقص دستیاب را مفید می‌دانستیم به چاپ رساندیم و بر گفتهٔ ادوارد براون رفتیم که به محمد قزوینی نصیحت کرده بود کار و تحقیق

را به مرحلهٔ مفیدی خودتان که می‌رسد به چاپ برسانید زیرا گاه انتظار اکمال و اتمام آن را نمی‌توان داشت. بعدها دیگران آن نقائص و معایب را برطرف می‌کنند.

در مورد هفت کشور همان حکمت براون رهنما بود و این طور بخت‌یاری کرد که جناب شریفی ما را از موجود بودن نسخهٔ کامل آن آگاه سازد.

مؤلف هفت کشور بنا بر دیباچهٔ متن فخری (فخر) بن امیر هروی است که در زمان شاه اسمعیل بن حیدر (....) می‌زیست و ترجمه‌ای از مجالس النفائس امیر علیشیرنوایی کرده که به همت علی اصغر حکمت چاپ شده. این هفت کشور را به نام پادشاه مذکور کرده و درین باره سروده است «منم فخری از جان ثناخوان او» و طبعاً به همین مناسبت در فهرست سپهسالار او را شیعی دانسته‌اند. این کتاب در مدت سه سال تألیف شده و مؤلفش در بیتی گفته است:

خیال اندرین نسخه کردم سه سال که فارغ نبودم دمی زین خیال

این بیت میان یکصد و هجده بیتی است که میان دیباچه گنجانیده شده است.

نسخ این تألیف که با نام هفت کشور در فهرستها آمده به اجمال چنین است.

۱. مجموعهٔ دانشکده ادبیات که در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران است به شمارهٔ ج ۳۳ و خط نستعلیق که ورق آخر تکمیلی است و در آن کتابت ۱۰۸۵ یاد شده است (فهرست ادبیات سال ۱۳۳۹، ص ۵۲۲ - ۵۲۴).

۲. مدرسهٔ عالی سپهسالار شمارهٔ ۵۸۰۶ سدهٔ یازدهم و دارای افتادگی از پایان (فهرست آنجا سال ۱۳۵۶، جلد ۵ ص ۷۶۲ - ۷۶۴).

۳. انستیتوی نسخه‌های شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان مورخ ۱۱۷۹ شمارهٔ ۸۳۰۰ مورخ ۱۱۷۹ (فهرست آنجا جلد سوم سال ۱۹۵۵، ص ۱۱۲).

۴. انستیتوی نسخه‌های شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان مورخ ۱۲۴۴، شمارهٔ ۳۸۰۲/۱ (فهرست آنجا جلد سوم سال ۱۹۵۵، ص ۱۱۳).

۵. کتابخانه دیوان هند (لندن). مورخ ۱۱۴۱ (فهرست آنجا تألیف هرمان انه ص ۱۲۰۷ - ۱۲۰۸). خود کنار آن که زمانی دور خوانده بودم یادداشت کرده بودم برای یأجوج مأجوج مفید است.

۶. کتابخانهٔ بریتانیا به شمارهٔ or. ۱۹۶۳ (فهرست آنجا جلد ۳: ۱۰۳۹، بخش کمی از آن است بدون نام مؤلف.

۱۳۳۲ ـ آفرین‌نامه (پیشکش به دکتر محمدامین ریاحی)

چند سال پیش، دوستانی چند که سپاس‌گویی به مقام بلند پژوهشی، ادبی و فرهنگی دکتر محمدامین ریاحی را تکلیف می‌دانستند از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی و این پُر تقصیر خواستند مجموعه‌ای از مقالات مرتبط با زمینه‌های فکری و ذوقی آن بزرگوار گردآید و به‌چاپ برسد تا همچون «ران ملخی» به یادگار پیشکش به آن دوست دیرین و ادب‌شناس بشود. پس در نامه‌ای از یاران، دوستداران و شاگردان جناب ریاحی و بعضی از پژوهشگران قلمرو ایرانشناسی خواستار شدیم که مقاله بفرستند.

نام این مجموعه از میان عناوین متون پیشینهٔ زبان فارسی برگزیده شد تا گویای ژرفایی احترام جامعهٔ فرهنگی ایران نسبت به خدمات دکتر ریاحی و نمودار دلبستگی همگی به ادب کهن این سرزمین باشد، و آن «آفرین‌نامه» است.

مدتی نزدیک به دو سال به گردآوری مقالات گذشت. هرچه می‌رسید که در خور می‌بود به تدریج به دست دوست فاضل آقای نادر مطّلبی کاشانی گذاشته می‌شد و ایشان به ترتیب زمان رسیدن مقاله آنها را به حروف‌چین می‌سپرد.

چون چندی است که تعداد مقاله‌ها نزدیک به صد رسیده است و نویسندگان مقاله‌ها به حق بی‌تابی خاص در انتشار آن نشان می‌دهند و برای آنکه مراتب احترام و ارادتشان به آگاهی جناب ریاحی برسد تصمیم بر آن شد که مجلّد اول حاوی چهل مقاله می‌باشد هرچه زودتر به همّت قابل تقدیر ناشر دلسوز ـ طهوری ـ که از پاسداران ادب فارسی است در سال کنونی انتشار بیابد و بیش ازین دیری و درازی کار دامنه نگیرد و بر شرمندگی افزوده نشود. پس ناگزیر مقاله‌ها به ترتیب تاریخ رسیدن آنها انتشار خواهد یافت نه ترتیبی دیگر.

توضیح این طرفه هم ضروری است که آداب تقدیم کردن این‌گونه ارمغان‌های ادبی چنان حکم می‌کرد که مجموعه ناگهان به دست گیرندهٔ آن برسد تا حقیقةً صورت تحفه‌ای نادانسته داشته باشد و بی‌خبر از دوستی به دوستی برسد. ولی در ایران اغلب نویسندگان مقاله‌ها، پیشاپیش «مُهدی الیه» را از نوشتهٔ خود آگاه می‌سازند و مدتی است که جناب ریاحی به همین شیوه‌ها از گردآمدن چنین مجموعه‌ای اطلاع حاصل فرموده است. پس شفیعی کدکنی و من و کاشانی با شرمندگی ازیشان عذرخواه زشتی دیرشدگی انتشار و کوتاهی‌های پیش آمده هستیم. چون خوانندگان این یادداشت، دلبند خواهند بود که چه مقاله‌ها و از چه کسانی در سراسر این مجموعه خواهد بود فهرست آنها (به ترتیب الفبایی نام نویسندگان) درین یادداشت به آگاهی دوستداران رسانیده

می‌شود.

فهرست مقالات

۱. آریان، قمر (دکتر): علیرضا عبّاسی
۲. آل‌داود، سیّد علی: «احمدا» در ادب فارسی
۳. آموزگار، ژاله (دکتر): استدلال مزدیسنایی در برابر «نیست‌خداگویان» ترجمهٔ فصل پنج و شش کتاب شکند گُمانیک وزار
۴. آیدنلو، سجاد (ارومیه): پر تقلیدترین بیت فردوسی در منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه
۵. ابوالقاسمی، محسن (دکتر): یسن ۴۶
۶. احمدی گیوی، حسن (دکتر): ویژگی ترکیب زبان فارسی
۷. اداره‌چی گیلانی، احمد (رشت): گزینهٔ قطران تبریزی و بیتهایی بازیافته از او
۸. ادیب برومند، ع.: تاریخچهٔ مینیاتور و مکتب تهران
۹. اذکائی، پرویز (همدان): خواجه یوسف همدانی
۱۰. استعلامی، محمد (دکتر) (تورنتو): نقد هجویری بر کار صوفیان
۱۱. اسلامی‌ندوشن، محمدعلی (دکتر): زبان فارسی افزون‌تر از یک زبان
۱۲. اشراقی، احسان (دکتر): توصیف بازار و اصناف قزوین در نامهٔ هفتاد ذرعی شاه تهماسب به‌سلطان سلیم عثمانی
۱۳. افشار، ایرج: شاگردان مهاجر مدرسهٔ آمریکائی در مدرسهٔ علمیهٔ حیات جاوید و رفتار رشدیه
۱۴. افشاری، مهران: خرقهٔ مرقّع
۱۵. اقتداری، احمد: دانش دریایی جغرافیایی فردوسی درست است!
۱۶. امیدسالار، محمود (دکتر) (کالیفرنیا): نکاتی در باب مقدمهٔ داستان اشکانیان در شاهنامه
۱۷. انزابی‌نژاد، رضا (دکتر): چیستی و چرایی شعریّت نثرهای عرفانی
۱۸. انوار، عبداللّه: جهت در منطق
۱۹. انوری، حسن (دکتر): تجربه‌های من در فرهنگ‌نویسی
۲۰. باستانی پاریزی، محمدابراهیم (دکتر): مرثیهٔ مرسیه
۲۱. برجیان، حبیب (دکتر): ایرستان
۲۲. بیات، کاوه: مدرسهٔ اتحاد ایرانیان باکو در دفاع از ایرانیت



● قلهٔ توچال ـ تابستان ۱۳۳۱ ـ محمد امین ریاحی ـ علیقلی جوانشیر ـ ایرج افشار و نشسته عباس زریاب

۲۳. بیانی، شیرین (دکتر): برهان‌الدین محقّق ترمذی «بینشمند راستین» و معلّم مولانا جلال‌الدین

۲۴. پارسی نژاد، ایرج (دکتر) (لس آنجلس): بهار: منتقد ادبی

۲۵. پرهام، سیروس: دژ نبشت سارویه

۲۶. پورجوادی، نصرالله (دکتر): رابطهٔ عطّار با خواجه یوسف همدانی و مبارکشاه مرورودی

۲۷. پورنعمت رودسری، منیژه: پژوهشی دربارهٔ زندگی، سخنان و اندیشه‌های حاتم اصم

۲۸. جعفری‌مذهب، محسن (دکتر): ابن بطوطه و سربداران

۲۹. جهانگرد، فرانک: شاه بن شجاع کرمانی: احوال و سخنان او

۳۰. جیحونی، مصطفی (اصفهان): شاهنامه

۳۱. حاکمی، اسماعیل (دکتر): تصویر هفت کشور در متون ادب فارسی

۳۲. خالقی‌مطلق، جلال (دکتر) (هامبورگ): راه‌یافتن یک گشتگی زشت در چاپ‌های شاهنامه

۳۳. خدیش، پگاه: شرح احوال و اقوال شقیق بلخی

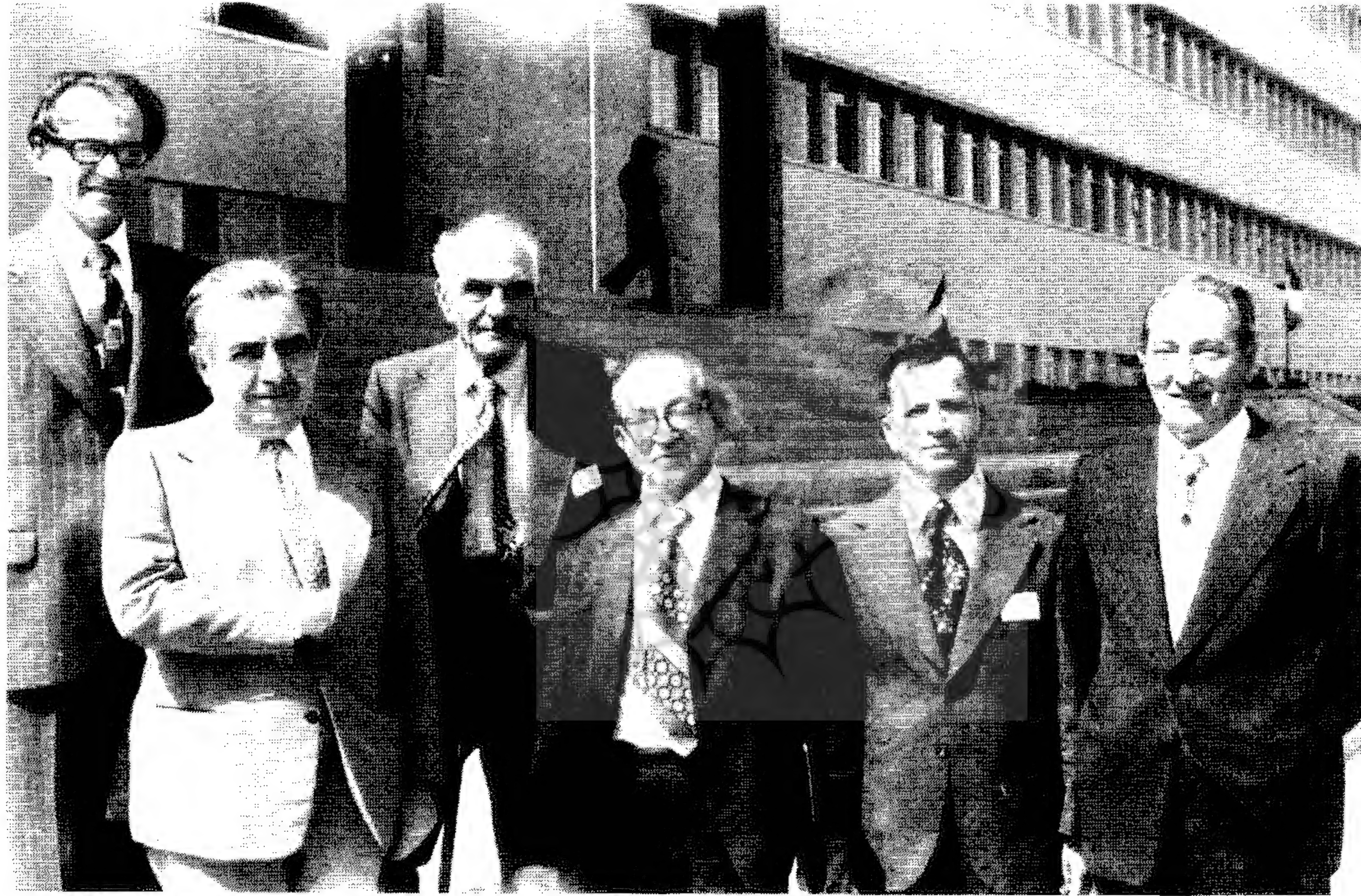


● دکتر محمد امین ریاحی (عکس از علی دهباشی)



● طرح روی جلد «آفرین نامه» کار هنرمند گرافیست حسین زریاب است

۳۴. خوانساری، محمد (دکتر): برداشتی نو از داستان آفرینش آدم در «مرصادالعباد»
۳۵. داودی‌مقدم، فریده: ابلیس
۳۶. دبیرسیاقی، سیّدمحمد (دکتر): میرزا صالح خان آصف‌الدولهٔ تبریزی باغمیشه‌ای
۳۷. دریاگشت، محمدرسول: اولین شهردار تهران در سال ۱۳۲۵قمری
۳۸. دریایی، تورج (دکتر) (لس آنجلس): مباحثات روشنفکرانه میان زرتشتیان و مسلمانان در قرون دوم و سوم هجری
۳۹. دوستخواه، جلیل (دکتر) (استرالیا): شاهنامه پُشتوانهٔ فرهنگ ایرانی و شناسنامهٔ ایرانیان
۴۰. دولت‌آبادی، دکتر هوشنگ: نگاهی به روزگار شهریاری جمشید، ضحاک و فریدون
۴۱. دهقانی، محمد (دکتر): بابی از این کتاب نگارین «در سر داشتن» و چند نکتهٔ دیگر در گلستان
۴۲. ذوالفقاری، حسن (دکتر): ملک خورشید و دختر شاه بنارس، سراینده‌ای ناشناس
۴۳. رادمهر، فریدالدین: حارث بن اسد محاسبی
۴۴. رضازادهٔ لنگرودی، رضا (دکتر): جنبشهای بخارا در عصر ابومسلم خراسانی
۴۵. رضا، عنایت‌الله (دکتر): تاریخ و تاریخ‌نگاری
۴۶. روح‌بخشان، ع. (مترجم): اولین ترجمهٔ یک منظومهٔ فارسی به فرانسه، نوشتهٔ فرانسیس ریشارد
۴۷. رودگر، قنبرعلی: گذری بر زندگی و اشعار ایرج میرزا
۴۸. روشنی‌زعفرانلو، قدرت‌الله: اولین مدرسهٔ جدید در اسفراین
۴۹. سبحانی، توفیق هـ. (دکتر) (مترجم): گلشن‌راز شیخ محمود شبستری، نوشتهٔ عبدالباقی گولپینارلی
۵۰. ستوده، منوچهر (دکتر): حدود ختن ـ تاجیکان چین
۵۱. سجادی، سیدصادق (دکتر): وقایع عصر شاه شجاع مظفری درکتاب مناهج الطالبین علاء القزوینی
۵۲. سعیدی، خسرو: بیمهٔ حوادث تا نظام جامع تأمین و رفاه اجتماعی
۵۳. سعیدی، علی‌اصغر: سفرنامهٔ جهانگرد بی‌نام
۵۴. سمیعی (گیلانی)، احمد: نکاتی چند دربارهٔ شعر نو فارسی
۵۵. سیدحسن عباس (دکتر) (بنارس هندوستان): رسالهٔ وارسته در دفاع شیخ حزین و حاکم لاهوری



● از راست به چپ : دکتر محمد امین ریاحی ـ دکتر مهدی محقق ـ مجتبی مینوی ـ حبیب یغمایی ـ دکتر اصغر مهدوی ـ دکتر جعفر شهیدی (هنگام برگزاری کنگره تحقیقات ایرانی در دانشگاه تبریز شهریور ۱۳۵۴) عکس از ایرج افشار

۵۶. شعبانی، احمد (دکتر) (اصفهان): «روزنامهٔ سفر بنادر»، به قلم میرزا عبدالله شیرازی
۵۷. شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (دکتر): فصالی یک ژانر ادبی کرامیان
۵۸. شفیعیون، سعید (دکتر): تحقیقی دربارهٔ زندگی و احوال و اقوال احمد حرب اصفهانی نیشابوری
۵۹. شهیدی، سیّدجعفر (دکتر): تأثیر موالی در روی کار آمدن عباسیان
۶۰. شیخ الحکمائی، عمادالدین: سه نکته در باب نزهةالمجالس
۶۱. صادقی، علی‌اشرف (دکتر): اشعاری تازه از لامعی دهستانی
۶۲. صنعتی‌زاده، همایون (کرمان): ملکه آمازونها، اسکندر مقدونی و نظامی گنجوی
۶۳. طباطبایی‌مجد، غلامرضا (تبریز): شریعت در طریقهٔ شیخ صفی‌الدین
۶۴. عاطفی، حسن (کاشان): دو دیوان کهن از روزگار مغول
۶۵. عظیمی، میلاد: نکته‌ها هست بسی
۶۶. علیزادهٔ غریب، حسین: کرتیر در کتیبه‌های نقش رستم و سر مشهد
۶۷. عمادی، عبدالرحمان: شعری هخامنشی دربارهٔ آفرینش شادی برای مردم که نوزده بار سرخط نوشتارهای هخامنشیان تکرار شده
۶۸. غفاری‌فرد، عباسقلی: اهل اختصاص
۶۹. غفرانی، محمد (دکتر): رندِ نمازگزار
۷۰. قادری، تیمور (دکتر): که‌های موصول در فارسی میانه
۷۱. قربانپورآرانی، حسین (دکتر)(کاشان): تأویل در کشف‌الاسرار (تلقی عرفانی از آیات قرآنی در نوبهٔ ثالثه)
۷۲. قریب، مهدی: پیشنهاد تصحیح چند بیت از ویس و رامین
۷۳. قهرمان، محمد (مشهد): عرفات‌العاشقین و کاروان هند
۷۴. کریم‌زادهٔ تبریزی، محمدعلی (لندن): مظفرالدین شاه و نشان زانوبند
۷۵. گُلبن، محمد: کوزه‌کنانی، تاجر آزادی‌خواه تبریز
۷۶. گلشنی، عبدالکریم (دکتر): نگاهی به منابع سفرنامهٔ اولئاریوس
۷۷. مایل‌هروی، نجیب: یادداشتی دربارهٔ جان و جهان
۷۸. مجیدی، عنایت‌الله: طالع‌نامهٔ کیخسرو و چند بهرهٔ تاریخی و جغرافیایی آن
۷۹. محسن‌اردبیلی، یوسف: کاغذ، کتاب، کتاب‌خانه در جهان باستان و ایران قبل از اسلام
۸۰. مزداپور، کتایون (دکتر): قصّه‌های بهرام گور در شاهنامه

۸۱. مشرّف، مریم (دکتر): در حلقهٔ نیلوفر، نگاهی دوباره به شعر کسایی مروزی
۸۲. مطّلبی کاشانی، نادر: رسالهٔ قلمیه، اثر عزالدین عبدالعزیز کاشی
۸۳. موحدی، محمدرضا (قم): قطره‌هایی از «بحرالحقایق و المعانی»، تفسیری عرفانی از نجم‌الدین رازی
۸۴. مهدوی دامغانی، احمد (دکتر) (فیلادلفیا): معتوک و معتوه (در قصیدهٔ ایوان مدائن)
۸۵. میرافضلی، سیدعلی (رفسنجان): سیر تاریخی یک مثل منظوم فارسی (از کوزه همان برون تراود که دروست)
۸۶. مؤید، حشمت (دکتر) (شیکاگو): شرح احوال و اشعار فارسی باقی، شاعر عثمانی
۸۷. نصراللهی، یدالله: ابن یزدانیار ارموی و «روضة‌المریدین»
۸۸. نوشاهی، عارف (دکتر) (اسلام آباد): پلاس‌پوش بلخی
۸۹. نیساری، سلیم (دکتر): تضمین حافظ از شعر رودکی
۹۰. وجدانی، فریده: مقایسهٔ عناصر غالب بلاغی در شعر خاقانی و سعدی
۹۱. هنر، محمدعلی: صیغه‌های «بودن»
۹۲. یاحقی، محمدجعفر (دکتر) (مشهد): رودکی و خیام

1. A'lam, Hūšang: A Persian Translation of Dioscorides

2. Landolt, Hermann: ʿAttār sufism and Ismaʿilism: a review essay

۱۳۳۳ـ درگذشت ان. ک. اس. لمبتون

ان.ک. اس. لمبتون (که خود در خط فارسی «لمبتن» می‌نوشت) نود و شش سالگی را گذراند (متولد ۱۹۱۲) و در زادگاه خود ـ شمال انگلستان ـ درگذشت (۱۹ ژوئیه ۲۰۰۸). نزد ما ایرانیان او بیشتر به «میس لمبتون» شهرت داشت. چون روزگاری که پایش برای پژوهش دانشگاهی به ایران باز شد دختری بود جوان (۱۹۳۴ در اصفهان). چندی هم آنجا در بیمارستان یا مدرسهٔ مرسلین خدمت می‌کرد. پس از آن باز سالهای ۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۷ را در ایران گذرانید. زندگیش درین دوران با دریافت کمک تحصیلی Ouseley memorial و سپس کمک مسافرتی آقاخان می‌گذشت. دوستان نزدیک او را «نانسی» می‌نامیدند.

او از خانوادهٔ اشراف‌زادگان شمال جزیره برآمده بود. پدرش پسر ارل دارام دوم (Earl of Durham) بود. از آغاز جوانی به ورزش به ویژه اسب‌سواری در مزارع و مراتع اجدادی علاقه‌مند بود. ورزش لطیفه در زندگی او بود. تحصیلات دانشگاهی را در



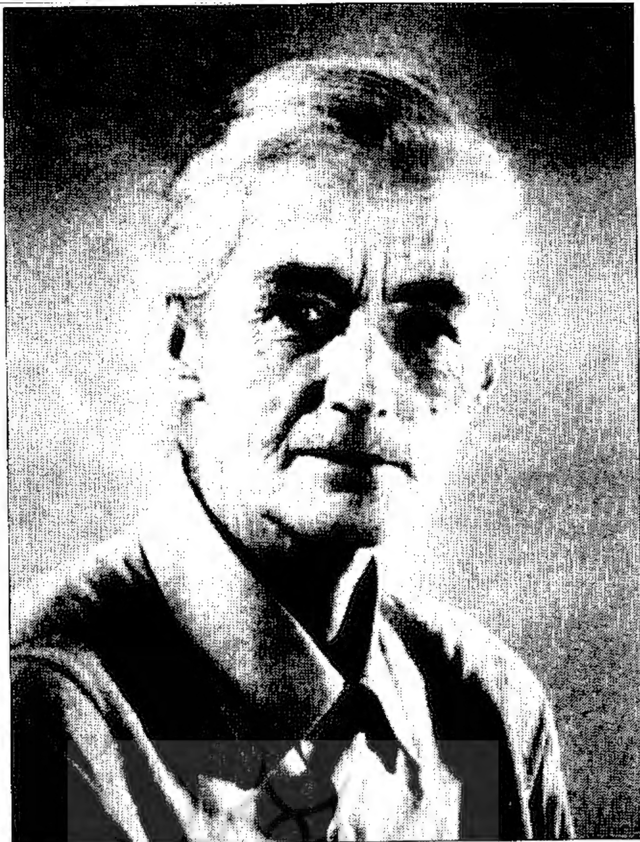
● ایرج افشار با خانم لمبتون (همدان ـ مقبره استر و مردخای) ـ ۱۹۷۷

مدرسهٔ زبانهای شرقی لندن به پایان رسانید و از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ که بازنشسته شد استاد همان دانشگاه بود. البته به عضویت فرهنگستان انگلستان که مقام علمی فرهنگی و واجد حیثیتی والایی است رسید. لمبتون دو چهره داشت: سیاسی و پژوهشی. در جامهٔ سیاست بانویی بود برآورندهٔ آمال دولت متبوع خود، همفکر و همراه سر ریدر بولارد و آن طبقه از رجال سیاسی انگلیس که ریشه در افکار قرن نوزدهم داشتند و پس از آن مشاور تاریخ‌دان امور ایران بود برای بخش شرق وزارت خارجه آن کشور.

موقعی که در دانشگاه درس می‌خواند استادانش سر دنیسن راس D. Ross (که مشوق او به تحصیل معارف شرقی بود) و H.A. Gibb (عربی دان)، ولادیمیر مینورسکی و سید حسن تقی‌زاده بودند. در ۱۹۳۹ به اخذ درجهٔ دکتری نائل شد. رساله‌اش را دربارهٔ تشکیلات سلجوقیان گذرانید. پس از آن مقام وابستهٔ مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران را پیدا کرد. موقعی که جنگ جهانی شعله‌ور بود و ایران به اشغال نظامی روس و انگلیس درآمده بود. طبعاً وابستگی مطبوعاتی در آن دوره اهمیت خاص داشت زیرا با رفتن رضاشاه و عنوان شدن آزادی، مطبوعات زیادی در تهران به انتشار پرداخته بودند و سفارت انگلیس دفتر مطبوعاتی ایجاد کرد و در آغاز به چند نفری از زبدهٔ نویسندگانی که سابقهٔ غیراستبدادی داشتند مانند بزرگ علوی در آنجا

کاری داده بودند. در آن وقت ایرانشناس جوان دیگر ــ الول ساتن ــ که در اسکاتلند تحصیل کرده بود سمت معاونت لمبتون را داشت. در آن اوقات آلمانها در ایران نفوذ معنوی داشتند. پس یکی از فعالیتهای اساسی دولتهای روس و انگلیس مبارزهٔ فکری از طریق مطبوعات و نشر خبرنامه و ورقهای تبلیغی بر ضد آلمانها بود و طبعاً لمبتون عامل اجرای چنین فکری می‌بود و به مناسبت این گونه خدمات مربوط به دورهٔ جنگ بود که عنوان "OBE" به او داده شد.

انگلیسها نشریاتی را که در لندن و دهلی منتشر می‌کردند و طبعاً لمبتون از کم و کیف آنها مطلع بود ادارهٔ Victory House به مباشری بنگاه پیاده‌رو در خیابان نادری نزدیک به نبش شمال شرقی چهارراه یوسف‌آباد پخش می‌کردند. این مغازه نزدیک دبیرستان فیروز بهرام بود، یعنی در یکی از خیابانهای اصلی که روشنفکران و دانش‌آموزان از کنار آن می‌گذشتند. من که تا سال ۱۳۲۳ در آن مدرسه درس می‌خواندم با دوستان اغلب سری به آن مغازه می‌زدیم. مجلهٔ روزگار نو (چاپ لندن) و مجله‌های شیپور و هلال (چاپ دهلی) همه به آنجا می‌رسید و به فروش می‌رفت. یادم است کارت پستال قشنگی از نقشهٔ ایران چاپ کرده بودند که تصویر بهترین امتعهٔ هر شهری کنار نام آن شهر چاپ شده بود و برای تحبیب آن را توزیع می‌کردند. دیدنی دیگری که چاپ کردند و به بهای مناسبی می‌فروختند غزلیات حافظ بود (هر غزل بر روی یک کارت و به خط خوش) که در قوطی قشنگی قرار داشت و به آن فالنامهٔ حافظ نام داده بودند. جز آن کارت پستالهایی ساخته بودند از مینیاتورهای تازه‌ساز مربوط به مجلسهای ضحاک در شاهنامه که هیتلر را با به جای ضحاک نشانیده بودند. صحنهٔ آخری مجلسی بود که جسد هیتلر از سویی به حال خفت‌بار می‌بردند و چرچیل و استالین و روزولت پیروزمندانه از سویی فرامی‌رسیدند. و درین کارتها ابیاتی چند از شاهنامه نقل شده بود. دفتر مطبوعاتی سفارت انگلیس پخش‌کنندهٔ آنها میان همگان بود. بعدها همین حسن عرب که مدیر پیاده‌رو بود مدتی در آبادان به انتشار روزنامه پرداخت و جزو حواشی منتسب به سیاست انگلیس و سیاسیون جنجالی ایران و از مبارزه‌کنندگان رسمی با دکتر مصدق بود. دیگر از اقدامات آن دفتر مطبوعاتی ترتیب مسافرتی بود که برای چهار نفر از روزنامه‌نگاران داده شده بود که به انگلیس بروند و از مراکز فرهنگی و تبلیغاتی علیه آلمان دیدار کنند. آن طور که در خاطرم مانده خلیل ملکی (از روزنامهٔ رهبر)، صادق سرمد (مدیر صدای ایران)، مهندس رضا گنجه‌ای (مدیر باباشمل) و حسین حجازی (مدیر مجلهٔ جهان نو) به این دعوت رفتند.



● از آخرین عکس های خانم لمبتون

لمبتون سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ را در این سمت سیاسی گذرانید و چون آتش جنگ فرو مُرد در سال ۱۹۴۵ مقام تدریس فارسی و بعد تصدی آن بخش را با عنوان «سنیوری» یافت و از سال ۱۹۵۳ ریاست بخش فارسی را عهده‌دار شد تا اینکه در ۱۹۷۹ به بازنشستگی رسید. همکاران و دانشجویانش در سال ۱۹۸۶ مجموعهٔ مقالاتی به نام In Honour of Ann.K.S. Lambton به او اهدا کردند (شمارهٔ یک سال ۴۹ بولتن تحقیقاتی مدرسهٔ زبانهای شرقی و افریقایی). جز آن در ۱۹۵۳ به او عنوان افتخارآمیز D.Lit دانشگاه لندن و در ۱۹۷۱ دکترای افتخاری دانشگاه دارم داده شد و در سال ۱۹۷۳ دکترای افتخاری دانشگاه کمبریج را دریافت کرد. همچنین چند فرصت مطالعاتی افتخاری یافت و چندی هم ریاست مرکز خاورمیانهٔ دانشگاه لندن را عهده‌دار بود.

نخستین بار نام او را بالای مقاله‌ای دیدم که دربارهٔ «ایران» نوشته بود و در مجلهٔ آینده دورهٔ سوم (۱۳۲۴) در سه شماره طبع شد. من تازه دورهٔ متوسطه را به پایان برده بودم که آن را خواندم. آن مقاله با نگاه همه‌جانبهٔ زیرکانه در زمینهٔ تاریخی و سیاسی نوشته شده بود. نگاه جامع و روشنی بود از آنچه دربارهٔ ایران می‌دانست و برای کسی که جز کتاب درسی و روزنامه‌های خبری عصر پهلوی و بعد سه چهار سال روزنامه‌های از بند جسته را نخوانده بود مطلبی جدّی و تحلیلی بود. او در آن نوشته نشان می‌داد که خصائص

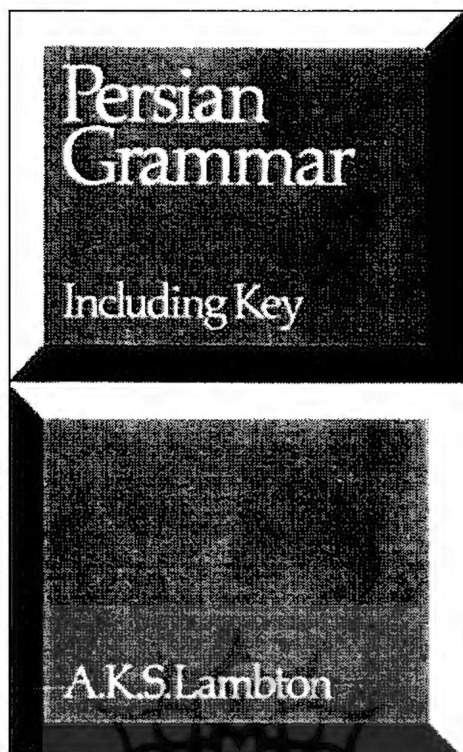
ایرانی چه بوده است و چه سرنوشتی را در پیش دارد. هنوز قضیهٔ دلسوز آذربایجان و پس از آن صلای ملی شدن نفت مطرح نشده بود. همه گرفتاریها ناشی از فشار نظامی متفقین بود و گرانی و کم‌آذوقگی. حزب توده هم هنوز چهرهٔ واقعی خود را ننموده بود که چه زیر سر دارد. مقالهٔ لمبتون متن گفتاری بود که در انجمن آسیایی لندن خوانده و در نشریهٔ آنها چاپ شده بود. طبعاً در آن وقت آن سخنرانی برای آگاه کردن اعضای انجمن و طبعاً بخشی از هیأت حاکمه و سیاسیون جوان بریتانیا بود. آن‌قدرکه به یادم مانده است ترجمهٔ فارسی گفتار نوشتهٔ حسینعلی سلطان‌زاده پسیان بود. قطعاً نخواسته بود که نامش منعکس شود چون بی‌امضا چاپ شده بود. از آغاز تأسیس بخش مطبوعاتی ناچار از ایرانیان کمک می‌گرفتند کما اینکه شنیده‌ایم بزرگ علوی و احسان طبری هم درین مبارزهٔ قلمی با هیتلر کمک می‌کرده‌اند.

در مجلهٔ آینده ذکری از آن نشده بود که نویسندهٔ مقاله بانویی است، تا اینکه در همان اوقات در روزنامهٔ مرد امروز دیدم تصویر کارت ویزیت سید محمد تدین را خطاب به لمبتون چاپ کرده بود که تدین به خط خود به برای لمبتون عنوان «جناب آقای میس لمبتون» داده بود. محمد مسعود برای مفتضح کردن تدین که مفهوم و معنی «میس» را نمی‌دانسته است آن کارت را به چاپ رسانیده بود. از کجا به دستش رسیده بود معلوم نیست. البته تا چندی این مطلب زبان به زبان می‌گشت و در میان باسوادها و رجال وسیلهٔ مضحکه شده بود. نسبت به بی‌سوادی تدین (زیرا پیش از آن هم او نام یکی از کتابهای خود را «پل بر» P. Bert گذاشته بود که مؤلف کتاب علم‌الاشیاء برای محصلین فرانسه بود و چون در فرانسه کتابها را به نام مؤلف می‌شناختند و آن کتاب به «پل بر» شهرت داشت تدین تصور کرده بود که نام نوعی کتاب پل برست).

لمبتون بی‌گمان یک ایرانشناس نمونه بود. هم درست و عمیق درس خوانده بود و استادان ماهر دیده بود، هم اینکه سراسر ایران را زمانی که هنوز فرهنگ کهنش بر جای بود به چشم پژوهشگری و موشکافی گردش کرده بود. به اصطلاح معمولی «وجب به وجب» جاها را رفته بود و بالاخره بسیاری از رجال ایران را می‌شناخت و ضمناً آن طور که نوشته‌های سیاسی و مربوط به جریان امور او نشان می‌دهد نظریاتش پیش مقامات دولتش دارای وقار و اعتبار بود. نگاهی به فهرست نوشته‌های او (تا آنجا که در بولتن مذکور ضبط شده است[1] و مقدار عمدهٔ پس از آن ایام را فرزندم آرش از دوستم کامبیز اسلامی از مدیران کتابخانهٔ دانشگاه پرینستون گرفته است) شاید بتواند گواه این نظر

---

۱. این فهرست گردآوری R.M. Burrell و D.O. Morgan از شاگردان اوست.



باشد.

۱۹۴۲: ایران نو و آینده ـ ۱۹۴۳: نظریاتی دربارهٔ وضع ایران ـ ۱۹۴۳: ایران (همان که در مجله آینده چاپ شده) ـ ۱۹۴۶: مسئلهٔ آذربایجان ـ ۱۹۴۶: بعضی مسائل رویاروی ایران ـ ۱۹۴۷: آذربایجان و انتخابات ـ ۱۹۵۰: ایران، نگاه سیاسی و اقتصادی (سه بار چاپ شده است) ـ ۱۹۵۲: دستور ارضی نو در ایران ـ ۱۹۶۱: ایران امروز ـ ۱۹۶۵: توسعهٔ روستایی و اصلاحات ارضی ـ ۱۹۶۹: تحولات ارضی و تعاونیهای روستایی ـ ۱۹۶۹: اصلاحات ارضی ایران ـ ۱۹۶۹: تعاونیهای روستایی در ایران ـ ۱۹۷۱: اصلاحات ارضی و شرکتهای تعاونی و چند تا دیگر از همین مقولات. حتی باید دانست که او در سال ۱۹۷۱ مقاله‌ای دربارهٔ اصلاحات ارضی حبشه و در سال ۱۹۷۲ دربارهٔ شرکتهای تعاونی عراق نوشت.

مطالعات او در زمینهٔ مسائل ارضی ایران ریشه‌ای دراز داشت. او از وقتی که در اصفهان اقامت داشت (۱۹۳۴) به مسئلهٔ آب و زمین توجه کرده و دومین مقالهٔ خود را در سال ۱۹۳۸ دربارهٔ تقسیم آب زاینده رود نوشته بود و پانزده سال پس از آن بود که «شاه کتاب» خود را به نام مالک و زارع منتشر کرد (۱۹۵۳) یعنی نزدیک به هشت سال پیش از جریان اصلاحات ارضی.

این را هم نوشته‌اند و خوانده‌ایم که در زمان حکومت ملی دکتر مصدق به معرفی لمبتون بود که رابرت زهنر R.Ch. Zaehner استاد ایرانشناسی دوران ایران باستان (مخصوصاً متخصص زروان و زردشت) از سوی دولت انگلیس به ایران اعزام شد که به مناسبت آشنایی با طبقات مختلف موجبات تغییر دولت مصدق را از طریق نفوذ در مجلس و برانگیختن افکار عمومی فراهم کند و پس از این که حکومت قوام‌السلطنه بر سرِ کار آمد و چند روزه سرِ زا رفت (سی تیر ۱۳۳۱) زهنر ماندن در ایران را مصلحت ندید (یا انگلستان ندید) و به لندن بازگشت. چون زهنر درگذشت لمبتون «مرگنامه» درباره‌اش نوشت. اینک با رفتن لمبتون دیگر امکانی نیست که روزی سبب گزینش او از سوی لمبتون در این جریان سیاسی روشن شود. از آن زن «تودار» بعیدست که یادداشتی از خود برجای گذاشته باشد (علاقه‌مندان به بررسی تحلیلی دکتر فخرالدین عظیمی که براساس مدارک وزارت امور خارجه انگلیس نوشته شده است مراجعه فرمایند).

جزین لمبتون مورد علاقهٔ سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس در ایران بود. آنچه شنیده‌ایم آن شخص نظر خوشی نسبت به ایران نداشت. ساعد و علاء و تقی‌زاده اشاراتی به بدمنصبی و بدخواهی او در نامه‌های خود ذکر کرده‌اند. اما خانم لمبتون پس از درگذشت بولارد در بولتن مدرسهٔ زبانهای شرقی (۱۹۷۷) مرگنامه‌ای دربارهٔ او نوشت و آن‌قدر که به یاد دارم بولارد هم در نامه‌های خود که چاپ شده است از لمبتون به احترام یاد کرده است.

لمبتون آنطور که از فهرست نوشته‌هایش مشهودست همواره موضوع اصلاحات ارضی و طرز اجرا و نتایج آن را دنبال می‌کرد و چنانکه دیده شد چندین مقاله در آن زمینه نوشت. در حقیقت جریان را همراه مطالعات تاریخی و اجتماعی خود که از روزگار جوانی تا نیمه راه عمر دربارهٔ زمین و آب و مالک و رعیت براساس متون تاریخی و مشاهدات شخصی به مرحلهٔ پژوهشی رسانیده بود تعقیب و تطبیق می‌کرد. درست می‌دانست گذشته چه بود. پس دلبند بود بداند که درین دوره و زمان به کجا می‌کشد. مسلماً به دنبال کردن موضوع علاقه‌مند بود زیرا موقعی که دوستم دکتر حسن ارسنجانی درگذشت و من یادداشتی در مرگ او نوشتم و در راهنمای کتاب چاپ شده بود لمبتون آن نوشته را خوانده و به دکتر تورخان گنجه‌ای (دستیارش در تدریس دانشگاه) گفته بود چرا افشار در مقالهٔ خود یادی از کوشش حسن ارسنجانی در مورد اصلاحات ارضی نکرده است. لمبتون در کتاب منفرد و مقالات خود نسبت به طریقهٔ اصلاحات ارضی انتقادات نوشت و اصولاً رفتار شاه را نمی‌پسندید. تلویحاً انقلاب سفید را نادرست



می‌دانست.

لمبتون موقعی که به تدریس در دانشگاه لندن منصوب شد (یا پیش از آن) اگر اشتباه نکنم معرّف دکتر هدایت‌الله حکیم‌الهی از نویسندگان دوستدار و پیرو سید ضیاءالدین طباطبایی بود و برای تدریس فارسی روزمره به آن دانشگاه دعوت شد.

□

اما لمبتون عالم. ایشان در چند موضوع از متخصصان ممتاز بود و اگرچه نخستین رسالهٔ چاپ شدهٔ او گردآوری و بحث دستوری راجع به سه لهجهٔ ارانی (جوشقانی، میمه‌ای، و ولاترویی) است (۱۹۳۸) این رشته را دنبال نکرد. اما برای قلمرو کار خود که تدریس زبان فارسی بود با توجه به ضرورت زمانی دو کتاب تألیف کرد که دانشجویانش با روش نوین مطلوب‌تری زبان فارسی را بیاموزند نه بر گردهٔ اسلوبی که انگلیسها در هندوستان بنیاد نهاده بودند. او یک دستورزبان و سپس کلید دستورزبان نوشت که هنوز کتابی زنده است. دیگر فرهنگ کوچکی فراهم ساخت که بسیار کارآمدتر از «ریچاردسون» و اقران آنها بود.

بررسیها و پژوهشهای دیگر او را تا جایی که در دسترس دارم یا دیده‌ام درین گروهها می‌توان برشمرد:

مطالعات سلجوقی

۱۹۳۹ : کتاب تشکیلات سلجوقیان

۱۹۵۷ : تشکیلات اداری سنجر بر اساس عتبةالکتبة

۱۹۶۸ : ساختار درونی امپراطوری سلجوقی

۱۹۷۳ : سلجوق ـ غز در ایران

مطالعات مغولی

۱۹۸۶ : تشکیلات مالی مغولی در ایران (دو بخش)

۱۹۸۸ : تغییرات مفهوم قضاوت در دورهٔ سلجوقی و ایلخانی

نظریهٔ سلطنت و حکومت و قضاوت

۱۹۵۴ : نظریهٔ سلطنت در نصیحةالملوک

۱۹۵۶ : نظریهٔ حکومت در ایران

۱۹۵۹ : تحولات دفتر داروغگی

۱۹۶۲ : قضاوت در ایام سلطنت قرون وسطایی ایران

۱۹۶۳ : دفتر کلانتر در دورهٔ صفوی و قاجاری

۱۹۶۵ : اقطاع

۱۹۷۱ : سیاست نامه‌های اسلامی

۱۹۷۸ : قدیمی‌ترین اصول دولت‌مداری تیموری (حافظ ابرو ـ نظام شامی)

۱۹۸۰ : نظریهٔ حکومت در ایران قرون وسطی (کتاب)

۱۹۸۰ : نظریهٔ قدرت در قرون نهم و دهم هجری

۱۹۸۱ : دولت و حکومت در دوران قرون وسطیٰ

۱۹۸۸ : مفاهیم قدرت در ایران قرون یازدهم تا نوزدهم

۱۹۹۱ : رفتار فردی در نظریهٔ وزارت

۱۹۹۴ : پیشکش

۱۹۹۵ : صوفیان و دولت در ایران قرون وسطی

۱۹۹۷ : اوقاف در ایران

قاجار و مشروطیت

۱۹۵۸ : جمعیتهای سرّی در انقلاب مشروطه

۱۹۶۱ : جامعهٔ ایران در عصر قاجار

۱۹۶۳ : جمعیتهای سیاسی ایران ۱۹۰۶ ـ ۱۹۱۱



۱۹۶۵ : رژی تنباکو پیش‌درآمد مشروطه

۱۹۶۷ : قضیهٔ حاجی نورالدین

۱۹۷۰ : تجارت ایران در اوائل دوران قاجار

۱۹۷۰ : علمای ایران و تحولات مشروطگی ایران

۱۹۷۱ : قضیهٔ حاجی عبدالکریم تاجر

۱۹۷۷ : تجدید حیات ایلی و انحطاط بوروکراسی

۱۹۸۱ : تغییرات اجتماعی ایران در قرن نوزدهم (و ۱۹۹۳)

۱۹۸۸ : سامان‌دهی ایران در نیمهٔ دوم قرن بیستم

اسلام در ایران

۱۹۴۳ : نفوذ معنوی اسلام در ایران

۱۹۵۴ : جامعهٔ اسلامی ایران

۱۹۵۴ : مقدمه بر کتاب اسلام و روسیه از اسمیرنوف

۱۹۶۲ : تجارت در عصر وسطای اسلامی

۱۹۶۴ : مرجع تقلید و نهادهای دینی

۱۹۷۰ : همکاری در مدیریت تاریخ اسلام کمبریج (دو جلد)

PERSIAN GRAMMAR

INCLUDING KEY

BY

ANN K. S. LAMBTON

O.B.E., B.A., PH.D., D.LIT.
Professor of Persian in the University of London

CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS
CAMBRIDGE
LONDON · NEW YORK · MELBOURNE

THE PERSIAN LAND REFORM 1962–1966

Ann K. S. LAMBTON

CLARENDON PRESS · OXFORD
1969

STATE AND GOVERNMENT IN MEDIEVAL ISLAM

AN INTRODUCTION TO THE STUDY OF ISLAMIC POLITICAL THEORY: THE JURISTS

BY

ANN K. S. LAMBTON
Emeritus Professor of Persian University of London

OXFORD UNIVERSITY PRESS
1981

PERSIAN GRAMMAR

INCLUDING KEY

BY

ANN K. S. LAMBTON

O.B.E., B.A., PH.D., D.LIT.
Professor of Persian in the University of London

CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS
CAMBRIDGE
LONDON · NEW YORK · MELBOURNE

۱۹۷۰ : نگاهی به جهاد در قرن نوزدهم

۱۹۷۴ : تفکرات سیاسی اسلامی (دو مقاله)

جغرافیای تاریخی

۱۹۹۰ : قم، تکامل یک شهر قرون وسطایی

۱۹۹۲ : قناتهای یزد

بهترین نوشته‌های درین باره مقالاتی است که در دائرةالمعارف اسلامی درج شده و از آن جمله است: بیهق ـ اصفهان ـ قزوین ـ کرمان ـ کرمانشاه ـ شیراز ـ یزد. همچنین مقالهٔ کوتاه مستقلی دارد دربارهٔ نکته‌ای از تاریخ قم.

سندشناسی و تاریخ‌نگاری

۱۹۵۲ : دوسیورغال صفوی

۱۹۹۱ : تاریخهای محلی ایران

۱۹۹۹ : آثار و احیاء تألیف رشیدالدین فضل‌الله و زراعت پیشگی او

انتقاد کتاب

ندرة برکتابهای مهم معرفی و انتقاد می‌نوشت.

لمبتون از نویسندگان پیوسته و دلبسته به دائرةالمعارف اسلامی (بریل) بود و در دوازده مجلد آن (و یک ضمیمه) مقالات زیاد و اساسی دارد که دربارهٔ ایران است (از ۱۹۵۴ به این سو) عناوین آنها چنین است و نشان‌دهندهٔ تنوع مطالعاتی او:

انوشیروان خالد ـ بلدیّهٔ (ایران) ـ بیهق ـ ضریبه (ایران) ـ داروغه ـ دوانی ـ دهقان ـ دیوان (ایران) ـ جمعیت ـ حاجی ابراهیم خان کلانتر (دو بار) ـ حاجب ـ سلسله‌های شرقی ـ حسبه (ایران) ـ تاریخ ایران تا هجوم ترکمانان ـ تاریخ اصفهان ـ قاجار ـ کلانتر ـ قنات (ایران) ـ قومیت (ایران) ـ قزوین (جغرافیا و تاریخ) ـ خلیفه در نظریهٔ سیاسی ـ خالصه ـ خراج (ایران) ـ خصی (خواجگان) ـ خداوند ـ کرمان ـ کرمانشاه ـ آبیاری (ایران) ـ محکمه (ایران) ـ زن (ایران) ـ مرتع (ایران) ـ مراسم (ایران) ـ مواکب بزرگان (ایران) ـ محمد شاه قاجار ـ نقاره‌خانه ـ پیشکش ـ صافی و صوافی (املاک خاصه) ـ شحنه ـ شیراز ـ سیورغال ـ تاریخ‌نگاری (ایران) ـ وقف ـ وزیر ـ یرغو (دیوان مغولی) ـ یزد ـ زاینده‌رود. بعضی از این مقالات در ده صفحه است و اگر مجموعی از آنها در یک مجلد تنظیم و نشر شود یکی از بهترین مآخذ برای تاریخ بنیادهای مدنی ایران است.

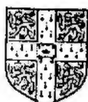
در دائرةالمعارف ایرانیکا هم چهار مقالهٔ مفصل درج شده است: اقتصاد عصر ایلخانان، نوسازی شهرهای ایران، اقطاع، فارس در دورهٔ اسلامی.

THE CAMBRIDGE
HISTORY OF
ISLAM

Volume 2
THE FURTHER ISLAMIC LANDS,
ISLAMIC SOCIETY AND
CIVILIZATION

edited by

P. M. HOLT
Professor of Arab History in the University of London
ANN K. S. LAMBTON
Professor of Persian in the University of London
BERNARD LEWIS
Professor of the History of the Near and Middle East in the University of London



CAMBRIDGE
AT THE UNIVERSITY PRESS
1970

لمبتون دربارهٔ اشخاص کمتر به اظهارنظر می‌پرداخت. در فهرست نوشته‌های او دیده می‌شود که دربارهٔ سر هامیلتون الکساندر گیب مقاله نوشت چون معلمش بود (۱۹۷۲). نوشتهٔ دیگر ازین دست دربارهٔ زهنر است که هم محقق ممتاز دربارهٔ زروان و زردشت بود و هم عامل سیاسی در ایران (۱۹۷۵) و دیگر دربارهٔ سر ریدر بولارد که لمبتون در دوران وزیر مختاری سلطه‌گرانهٔ او در ایران همکار او بود. آخرین سرگذشتی که به قلم لمبتون دیدم دربارهٔ ماژور کلنل مالکولم نظامی است که تاریخ ایران او شهرت دارد. از میان ایرانیان تنها دربارهٔ سید حسن تقی‌زاده یادداشتی دارد که بخشی از آن نقل می‌شود:

«هنگامی که تقی‌زاده در سال ۱۹۳۶ به مدرسهٔ علوم شرقی آمد من در آنجا دانشجوی دورهٔ دکتری بودم. درس خواندن نزد او نعمتی بود. گرچه در فن آموزگاری خیلی درخشان نبود. اما هر قدر دانشجو نادان و بی‌تجربه بود ادب و شکیبایی او بیشتر می‌شد. تقی‌زاده نسبت به دانش خود که بسیار ژرف و گسترده بود فروتنی می‌کرد. برای رسیدن به ژرفای دانش او انسان باید کنجکاوی بسیار می‌کرد ولی در عوض وقتی به آن می‌رسید زحمتش به خوبی جبران می‌شد. تنها تأسف من این است که به علت اینکه نوآموز بودم و تجربه نداشتم نتوانستم به اندازهٔ کافی کنجکاوی کنم. خواندن یک متن فارسی به کمک او سخت آموزنده بود. چه او هم از امکانات آموزش در مدارس قدیم

بهرهٔ بسیار گرفته بود و هم از منابع غربی. تقی‌زاده در اواخر عمر از بحث سیاسی اکراه داشت... آنچه به ویژه از او در خاطرم مانده این است که مردی فروتن، خوددار و صاحب درک علمی و مفاهیم انسانی عمیق بود.» (ایران نامه، سال ۲۱ ش ۱ ـ ۲ تابستان ۱۳۸۲، ص ۱۰۹ ـ ۱۱۱).

از مقاله‌های لمبتون یک جلد حاوی دوازده مقاله انتشار یافته است به نام :

Theory and Practice in Medieval Persian Government. 1980 (Variorum Reprints).

یک جلد دیگر حاوی یازده جستار دربارهٔ ایران عصر قاجاری است با نام:

Iran History Qajar Periode. Austin, 1987

اثر تحقیقی دیگر. *Continuity and change in medieval Persia.* London, 1988.

مجموعهٔ سخنرانیهایی است که دربارهٔ دولت و جامعهٔ ایران در عصر اسلامی در دانشگاه کلمبیا (امریکا) ایراد کرد و توسط Bibliotheca Persica در سال ۱۹۹۸ نشر شد. این کتاب حاوی ده موضوع است از قبیل وزارت ـ قانون و دستگاه آن ـ اقطاع ـ ادارات و اوقاف ـ مالیات ـ ترکیب جامعه ـ زن خانه‌دار ـ دبیران ـ مجریان و هریک حکم مقالهٔ مستقلی دارد.

لمبتون مردسان به کار پژوهشی رو می‌کرد. بدن ورزیده او را آرام نمی‌گذاشت. بیکارگی برایش رنج‌آور بود. به هر جا می‌رسید اگر آنجا را ندیده بود با مردم به گفتگو می‌نشست و یادداشت برمی‌داشت. در سفری که با گروه شرکت‌کنندگان کنفرانس همدان (از جمله برتولد اشپولر ـ هانس روبرت رویمر ـ هالم) از راه صحرائی غیرعادی زاغهٔ قزوین خود را به دشت رزن رساندیم و در مزرعه‌ای برای خوردن خربزه اتراق کردیم، لمبتون یک قاچ خربزه به دست گرفت و رفت به سوی دو سه زارعی که آن‌سوتر به کشت و کار مشغول بودند. تقریباً تمام نیم‌ساعتی را که بنای استراحت و گردش گذاشته بودیم به صحبت کردن با آنها و یادداشت‌نویسی پرداخت. کتابی را اگر دلچسب می‌یافت آرام نداشت که آن را بخواهد و بخواند و از آنچه به کارش می‌خورد یادداشت‌برداری کند. اگر به اصطلاحی و لغتی محلی برمی‌خورد به وسیلهٔ نامه و پرسش مشکل را می‌گشود. یادداشتهایی که به عنوان منابع و مراجع زیر هر یک از مقاله و نوشته‌هایش دیده می‌شود حکایت از بسیار خوانی او دارد. در نوشته‌برداری دقیق و پرتوان بود. بطور مثال از کتاب مالک و زارع برمی‌آید که مجموعهٔ دشوارخوان کراسهٔ المعی را در کتابخانه مجلس از آغاز تا انجام خوانده بوده است. دربارهٔ سلجوقیان ظاهراً



● خانم لمبتون، زریاب خویی، هانس روبرت رویمر، ایرج افشار، در کنگره تاریخ اجتماعی ایران ـ همدان ۱۳۵۶

متنی و سندی نیست که شناخته شده باشد و او ندیده باشد. در مورد صفویان به همین طور. مطالعاتش دربارهٔ حوادث مشروطه و جریانهای اصلاح خواهی آن روزگاران گویای آن است که به ژرفایی و نکته‌یابی ضروری به مسئله توجه کرده است. نخستین کسی است که به اهمیت جمعیتهای مخفی و پنهانی آن دوره پرداخت و رسالهٔ منفردی نوشت.

لمبتون در هر کنگره‌ای شرکت نمی‌کرد. جوانب حال و کار شرکت‌کنندگان را می‌سنجید تا بپذیرد. با او در کنفرانس کوچکی که آکادمی لینچی (رم) در سال ۱۹۷۰ برای بررسیهای تاریخی ایران تشکیل داده بود همنشست بودم. سالها پس از آن در میزگرد محدودی به نام حلقهٔ صفوی که ژان کالمارد در پاریس برگذار کرد هم‌سخن شدم. یادش به خیر باد که دوست مشفقم ژان اوبن فرانسوی هم شرکت کرده بود و میانمان تجدید دیدار شد. لمبتون هم از ملاقات او شادی کرد. یکبار هم به کنفرانسی که زمان حیات F.R.C. Bagley در دانشگاه «دارام» انگلیس دربارهٔ مبحثی ادبی مربوط به ایران برگذار شد او را دیدم.

دعوت کنفرانس تشکیلات اداری ایران تا عصر مغول را که توسط انجمن تاریخ فرهنگستان ادب فارسی در همدان (۱۳۵۶) تشکیل می‌شد پذیرفت و چون مدیریت آن از طرف دکتر پرویز ناتل خانلری به من واگذار شده بود با من مکاتبه داشت. سخنرانیش درین مجلس دربارهٔ اقطاع در عصر سلجوقی بود. در نامه‌اش می‌بینید که به‌طور منظم موقع حضور خود در کنفرانس و زمان ارسال سخنرانی خود را معلوم کرده است و از هر گونه مجامله گویی به دور بود.

لمبتون جامعه‌شناسی نخوانده بود، مستقیماً تحصیل رشتهٔ تاریخ هم نکرده بود. اما به خوبی بر جوانب مختلف تحولات تاریخی جامعهٔ ما آگاه بود و مخصوصاً حرکات اجتماعی و مسائل نهادی تاریخی سرزمین ایران را موبه‌مو می‌شناخت. به هر مبحثی که نگاه می‌انداخت نخست به آغازش می‌پرداخت و به انجامش می‌کشانید. اطلاعات عمیق و نکته‌یابانه‌اش عمدتاً مبتنی بر متون اخلاق و سیاست و تاریخهای محلی و بعضی از نوشته‌های ادبی و قباله‌های معاملات مردم و نشانها و منشورهای حکومتی و نگرش هوشمندانه به رفتارهای اجتماعی قبایل و آداب درباری و رسوم ملک‌داری و تظلمات زیر دستان بود.

میزان توانایی او در فارسی‌نویسی، متن نامه‌هایی است که معمولاً بی‌دستبردگی به این زبان می‌نوشت. همه مفهوم بود و عیب عبارتی اساسی نداشت. اما فارسی‌دانی او بسیار بیش بود از فارسی‌نویسی. او به ریزه‌کاریهای دستوری و زبانی وقوف داشت.

اغلب متون پیشینهٔ تاریخی و جغرافیایی را خوانده بود. جز آن سالها به مناسبت کار رسمی‌اش در تهران ناگزیر می‌بود که روزنامه‌های فارسی دوران جنگ را بخواند و از آن راه بر اصطلاحات و عبارت‌نویسی جدید پی برده بود و آن یافته‌ها را برای شواهد فارسی‌نویسی معاصر در کتابهای دستور و فرهنگ خود شاهد قرار داد.

سخن دربارهٔ لمبتون رو به پایان می‌رود. بانویی که فرسنگها فرسنگ در سرزمین ما با پای گیوه بر شتر و استر و اسب سفر کرده و پیاده گریوه‌ها و دشتها و کوههای ایران را درنوردیده بود درگذشت و از دوچرخه‌سواری میان خانه و دانشگاه و نوشتن مقالات سیاسی و تحقیقی رهید، آنکه در نوشته‌ای (روزنامهٔ تایمز) که زود با امواج به این سو و آن سوی جهان پراکنده شد در سرگذشتش نوشتند: به نگاه ایرانیان یک مقدس، یک محقق، یک جاسوس و یا هر سه درگذشت. درین ده سالهٔ پایان زندگی کلیسیا پشتوانهٔ ماندن و لطف زندگی برای لمبتون شده بود.

میان ایشان و من نامه‌نگاری می‌بود. و پرسشی که داشت طرح می‌کرد. چون مبادی آداب بود به هر نامه پاسخ می‌گفت. چه بهتر متن نامه‌هایش را بیاورم تا خوانندگان طرز استوارنویسی او را در سخن پارسی ببینند و این نوشته به آن نوشته‌ها پایان گیرد.

بخشهایی از نامه‌های او

۱۰ می ۱۹۶۷

دوست گرامی، سه چهار روزست که سه کتاب نفیس رسیده است: تاریخ جدید یزد که مدتی از ارزش آن باخبر بودم و بسیار می‌خواستم چاپ قدیم را پیدا کنم. اکنون که چاپ و تصحیح بهتری رسید چه‌قدر خوشوقت شدم و سواد و بیاض که عبارت است از مقالات مفید و روزنامهٔ اعتمادالسلطنه که آن هم بسیار کتاب مفیدی است و چاپ آن برای مطالعه از رونوشت [مقصود کپی عکسی است] آن خیلی راحت‌تر است. بدین وسیله تشکرات خود را تقدیم می‌کنم. از زیارتتان در لندن خیلی مستفیض گشتم. حیف شد که مدت اقامتتان کم بود. سلامتی و سعادت شما را خواستارم. ا. ک. ی. لمبتن*

۱۷ اکتبر ۱۹۶۷

دوست گرامی   پس از اظهار ارادت میکروفیلم کتاب گلستان چاپ آمستردام [قرن هفدهم] حاضر شده است و به وسیلهٔ آقای [محمدعلی] موحّد برای شما ارسال می‌دارم و می‌بایستی خیلی زودتر از این خدمت شما فرستاده باشم ولی نبودم در لندن و سوءتفاهمی شده است و آن را در مدرسه نگه داشتند تا برگردم. امیدوارم که کنگرهٔ

---

* چون در همه نامه‌ها امضای او چنین است پس ازین از آوردن آنها خودداری می‌شود.



Vol. XLIX Part 1
1986

IN HONOUR OF ANN K. S. LAMBTON

BULLETIN
OF THE
SCHOOL OF ORIENTAL AND AFRICAN STUDIES
UNIVERSITY OF LONDON

Published by
THE SCHOOL OF ORIENTAL AND AFRICAN STUDIES

LONDON ORIENTAL SERIES · VOLUME 36

STATE AND GOVERNMENT IN MEDIEVAL ISLAM

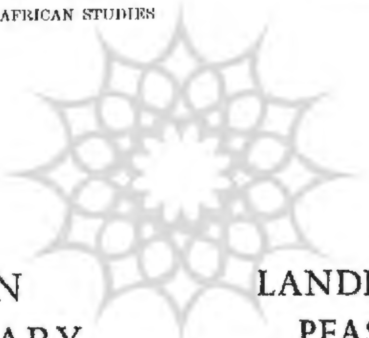
AN INTRODUCTION TO THE STUDY OF ISLAMIC POLITICAL THEORY: THE JURISTS

BY

ANN K. S. LAMBTON

Emeritus Professor of Persian University of London

OXFORD UNIVERSITY PRESS
1981



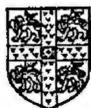
PERSIAN VOCABULARY

BY

ANN K. S. LAMBTON

O.B.E., B.A., PH.D.

Reader in Persian in the University of London



CAMBRIDGE
AT THE UNIVERSITY PRESS
1954

LANDLORD AND PEASANT IN PERSIA

A STUDY OF LAND TENURE AND LAND REVENUE ADMINISTRATION

BY

ANN K. S. LAMBTON

O.B.E., PH.D. (Lond.)

Reader in Persian in the University of London

Issued under the auspices of the Royal Institute of International Affairs

OXFORD UNIVERSITY PRESS
LONDON NEW YORK TORONTO
1953

میشیگان به شما خوش گذشت و مفید بود. بیش از این زحمت نمی‌دهم. ارادتمند

۳ ژانویه ۱۹۷۰

آقای گرامی   پس از تقدیم مراتب احترام کتابی که لطفاً ارسال فرموده بودید رسیده است و ازین که صحبت ما را در نظر داشته‌اید و این کتاب را (ستارگان فروزان) ارسال فرموده‌اید بی‌اندازه متشکر و ممنون هستم. از زیارتتان تابستان گذشته (ولو اینکه مدت کمی بود) مستفیض گشتم. دوست مشترکمان آقای دکتر [تورخان]گنجه‌ای از لندن روانهٔ ترکیه و ایران شده است و لابد عن‌قریب به تهران خواهند رسید. ارادتمند.

یکی از شاگردان من آقای Burrell [1] هم قصد دارند به تهران بروند. هر نوع کمکی که به ایشان می‌فرمائید مزید تشکر خواهد شد.

۲۷ می ۱۹۷۰

دوست گرامی   وقتی که در روم بودیم فرمودید که در اواخر تابستان (گویا ماه September) کانفرانسی در تهران راجع به ادبیات جدید و تحقیقات و مطالعاتی که در ایران، صورت می‌گیرد تشکیل می‌شود و اینکه شرکت‌کنندگان بیشتر دانشمندان خود ایران باشند همکار ما آقای امیر عباس حیدری که راجع به ادبیات معاصر و جدید مطالعه و تدریس می‌کنند خیلی مایل هستند در این کانفرانس شرکت کنند و تصدیق خواهید فرمود که برای ایشان و پیشرفت تدریس زبان و ادبیات فارسی در این دانشگاه بسیار مفید خواهد بود پس خواهشی که دارم این است که لطفاً اجازه بفرمائید بیایند و اگر این خواهش را قبول فرموده‌اید تاریخ کانفرانس و ترتیبات آن را مرقوم بفرمائید (البته مخارج آمد و شد ایشان با مدرسه ماست). بیش از این تصدیع نمی‌دهم. ارادتمند

کتاب تازه که در باب یزد منتشر فرموده بودید رسید مزید تشکر شده است و از خواندن آن مستفیض گشته‌ام.

۲۵ می ۱۹۷۳

دوست دانشمند گرامی   دیروز که به بعضی یادداشتها و نامه‌های قدیم برخوردم نامه شما مورخ ۱۳۵۱/۱۲/۲۳ [را] پیدا کردم درست یادم نیست که جواب تقدیم کرده‌ام یا نه. تصور می‌کنم که خدمتتان نوشته‌ام ولی احتیاطاً دوباره می‌نویسم. مرقوم فرموده بودید که Arberry کتابی دربارهٔ شیخ مرشد به نام مرصد الاحرار الی سیر المرشد الابرار در Oriens معرفی کرده است متأسفانه این را پیدا نکرده‌ام در فهرست چیسترینی اسمی از آن نیست که بتوانم میکروفیلم آن را تهیه کنم، شاید خود کتابخانهٔ

---

۱. هموست که فهرست نوشته‌های لمبتون را چاپ کرد. چندی است که درگذشته.

The Chester Beatty Library, 20, Shrewsbury Road,

Dublin 4

بتواند اطلاع بیشتری به شما بدهد. ولی تصور نمی‌کنم.

ضمناً هم اطلاع می‌دهم که خاطرات ظهیرالدوله که لطف فرموده بودید رسیده است کتاب نفیسی است و خیلی ممنون و متشکر هستم که نسخه از آن برای من فرستاده بودید. ارادتمند

۱۲ دسامبر ۱۹۷۳

آقای گرامی چند روز پیش کتاب نفیس روزنامهٔ اخبار مشروطیت و انقلاب ایران به دستم رسید و بدین وسیله اظهار امتنان و سپاسگزاری می‌کنم. چنانچه آقای دکتر [تورخان] گنجه‌ای چندی پیش نوشته اقدامی که برای تهیهٔ کتابی که از Dublin خواسته بودید به نتیجه نرسید. بسیار جای تأسف است که ما نتوانستیم فراهم کنیم. بیش از این تصدیع نمی‌دهم. ارادتمند

آقای گرامی پس از تقدیم احترامات و تجدید ارادت بدین وسیله یکی از شاگردان ما آقای D. Morgan به آن دوست گرامی معرفی می‌کنم. ایشان برای تکمیل زبان و مطالعات تاریخی عازم ایران هستند. هر نوع راهنمایی و کمک که به ایشان مبذول می‌فرمائید مزید تشکر خواهد شد. ارادتمند

دوست گرامی پس از تجدید مراتب احترامات حامل این نامه یکی از همکاران و دوستان اینجانب است که فکر می‌کنم روزی در بنده منزل ملاقات فرموده بودید.[۱] در هر صورت عازم ایران هستند و از این مسافرت دو مقصود دارند: یکی تکمیل زبان فارسی و دیگری مطالعات تاریخی و بدین منظور مایل هستند به یزد تشریف ببرند. هر نوع کمک و راهنمائی که به ایشان مبذول می‌فرمائید مورد تشکر خواهد شد. ارادتمند

۲۷ اوت ۱۹۷۷

آقای گرامی نامهٔ شریف در باب مجمع علمی دربارهٔ تشکیلات و سازمانهای حکومتی و اداری ایران رسیده است. متأسفانه روز ۱۴ اکتبر مجبور هستم در سمینار در لندن شرکت کنم و به این جهت نمی‌توانم زودتر از ۱۵ اکتبر حرکت کنم یعنی دو روز بعد از روزی که مرقوم فرموده بودید. البته بسته به نظر خودتان است. ولی فکر می‌کنم از

۱. جان گرنی

اینکه نمی‌توانم در روزهای اول مجمع شرکت کنم بهتر است که نیایم. خواهشمند است نظر خودتان را مرقوم بفرمائید. چنانچه خواسته بودید که با این همه باز بیایم عنوان سخنرانی [را] به این قرار اعلام می‌کنم:

The Saljuqiqta' : a comparison with the European fief and the Byzantine pronoia

شنیده‌ام که چندی پیش در لندن تشریف داشته‌اید. متأسف شده‌ام که در لندن نبودم و به این دلیل از زیارتتان محروم ماندم. ارادتمند

۳۱ اکتبر ۱۹۷۷

دوست گرامی پریشب که از یزد برگشتم خدمتتان تلفون کردم که خداحافظی کنم متأسفانه موفق نشدم و اکنون که به لندن برگشته‌ام واجب دیدم نامه خدمتتان تقدیم کنم و از لطف و مرحمتتان اظهار تشکر و امتنان کنم. کانفرانس همدان خیلی خوب بود و به ما خوش گذشت و مفید بود. امیدوارم که شما هم راضی باشید. از کتابها و مقاله‌هایی که لطف فرموده بودید استفاده کردم و می‌کنم و خیلی ممنون هستم. مسافرت یزد الحمدلله خوش گذشت ولو اینکه وقت کم بود. در روز ده بالا بودم و هوا بسیار خوب بود و کوه‌ها و اطراف خیلی قشنگ به نظر می‌آمد. قلهٔ شیرکوه و برف خانه برف نشسته بود ولی نه زیاد.

مقالهٔ همدان را دادم ماشین کنند و تا چند روز دیگر خدمتتان ارسال می‌دارم. سلام خالصانهٔ مرا خدمت آقای زریاب و خانم و پسرتان تقدیم بفرمائید. ارادتمند

۱۴ نوامبر ۱۹۷۷

دوست گرامی امروز متن سخنرانی همدان را با پست هوایی ارسال داشتم و امیدوارم که به دستتان خواهد رسید. چنانچه دریافت نکرده‌اید خواهشمند است به من خبر بدهید که نسخهٔ دیگری بفرستم. از اینکه موفق نشده‌ام آن را زودتر از این بفرستم معذرت می‌خواهم. ارادتمند

۲۶ ژانویه ۱۹۷۶

راجع به پسرتان فکر می‌کنم بهترین راه این است که به رئیس British Concil در تهران رجوع بفرمائید زیرا که اینها با مدارس در تماس هستند و بهتر می‌توانند اظهار نظر کنند. این نیست که نمی‌خواهم کمک کنم. ولی موضوع مشکلی است. مدارس تا حدودی در حال تحول است و من نمی‌دانم کدام مدرسه با شرایطی که دارید مناسب است. ارادتمند

آقای گرامی   نامهٔ شریف رسیده باعث تشکر شده است. متن را غلط‌گیری کرده امروز با پست فرستاده‌ام. بیشتر غلط سر «ه» و italics است. ولی یکی دو جا افتادگی دارد. در هر صورت فهرستی از لغات صحیح ضمناً ارسال داشته‌ام، مبادا آنچه را که با مداد تصحیح کرده‌ام کاملاً روشن نباشد.

از اینکه نسخهٔ وقفنامه ربع رشیدی فرستاده‌اید مزید تشکر شد. دوستان هم گفته‌اند که مجلهٔ آینده از چاپ بیرون آمده است. مایل هستم آبونه بشوم. خواهشمند است کاغذ درخواست برای من بفرستید و مجله را به آدرس ذیل ارسال بفرمائید:

GREGORY, KIRKNEWTON, WOOLER, NORTHUMBERLAND

من دیگر در مدرسه نیستم. پس خواهشمند است نامه به این آدرس هم بنویسید. امیدوارم که حال شما و تمام اعضای فامیل خوب است. ارادتمند

۱۵ مارچ ۱۹۸۳

آقای گرامی   نامهٔ شریف رسیده زیارت شد و از مژدهٔ سلامتی شما خوشحال گشتم. از اطلاعاتی که در جواب سئوال من راجع به فرمان ایلدگزیان مرقوم فرموده‌اید ممنونم. از المختارات من الرسایل که در همدان به من لطف فرموده بودید خیلی استفاده کرده‌ام. فکرم این بود که آیا مقالهٔ آقای زریاب خوئی مطالبی اضافه کرده است این را روشن کرده‌اید. آینده مرتب می‌رسد موجب تشکر است. نمی‌دانم مسافرت تشریف برده‌اید یا خیر. اکنون که عید نوروز نزدیک می‌شود تبریکات صمیمانهٔ خود را تقدیم می‌دارم و سلامتی و سعادت شما را خواستارم. ارادتمند

۱۴ نوامبر ۱۹۸۴

آقای گرامی   نامهٔ شریف رسیده زیارت شد و از مژدهٔ سلامتی شما خوشحال شدم. هنوز موفق نشده‌ام کتابی را که در باب آن مرقوم فرموده بودید پیدا کنم. مشخصات آن البته کم بود ولی باز هم تحقیق می‌کنم. یک جلد کتاب مخابرات استراباد رسید و موجب تشکر و امتنان گردید. بیش از این تصدیع نمی‌دهم. ارادتمند

آقای گرامی   فرارسیدن عید نوروز را به حضور شما تبریک می‌گویم و امیدوارم در سال جدید همواره با سلامت و سعادت باشید. ارادتمند

۱۱ مارچ ۱۹۸۵

آقای گرامی   پس از اظهار مراتب احترامات و ارادت هرچه جستجو کردم آن

کتابچه که خواسته بودید ظاهراً در Public Record Office نیست. در
National Library of Scotland in the peaprs of the Foruth Earl of Minto is an entry.

Biographical Notice of Persian States men and Nobales. August 1905. Compiled by George P. Churchil, Acting Oriental Secretary.

شاید این باشد. چنانچه به من بنویسد من سعی می‌کنم میکر[و]فلمی از آن برای شما تهیه کنم (ولی نمی‌دانم میکروفلم می‌دهند یا نه)

اکنون که عید نوروز نزدیک می‌شود فرصت را غنیمت شمرده تبریکات صمیمی خود را حضورتان تقدیم می‌کنم و امیدوارم در سال جدید با سعادت و سلامت باشید.
ارادتمند

آقای گرامی   پس از تقدیم مراتب احترام و ارادت چند روز پیش کتابی را که ارسال فرموده بودید رسید یعنی مکاتبات رشیدی. از اظهار لطف شما خیلی متشکر هستم. چه خوب است که همیشه مشغول خدمات علمی هستید که ما را از علم و فضل شما و همکارانتان مستفید و مستفیض می‌گردانید.

امیدوارم که حال شما و خانم و سایر افراد فامیل خوب است. سعادت و سلامت شما را خواستارم. ارادتمند

۵ نوامبر ۱۹۸۵

آقای گرامی   دیروز جلد دوم مخابرات استراباد رسید و بدین وسیله اظهار کمال تشکر و امتنان می‌کنم. کتاب بسیار نفیسی است. از انتشارات شما ما همه مدیون هستیم. کتابهای مفید یکی پس از دیگری چاپ می‌کنید که هم موجب شگفت و تحسین است!

از تلفونی که بعد از ورودتان به اکسفور فرموده بودید ممنون هستم. انشاءالله فرصتی برای تجدید دیدار به زودی خواهد شد. امیدوارم که در اکسفور به شما خوش بگذرد و برای مطالعاتتان مفید خواهد شد. ارادتمند

۱۸ مارچ ۱۹۸۶

به مناسبت فرارسیدن عید نوروز تبریکات صمیمانهٔ خود را تقدیم می‌دارم و امیدوارم در سال جدید همواره با سعادت و سلامت و کامرانی باشید. ارادتمند

۲۸ آوریل ۱۹۸۶

آقای گرامی   پس از تجدید مراتب احترام و ارادت چاپ سوم مالک و زارع در

۲۷ می ۱۹۷۰

دوست گرامی وقتیکه در رم بودیم
فرمودید که در اواخر تابستان (گویا ماه September)
کانفرانسی در تهران راجع بادبیات
جدید و تحقیقات و مطالعاتی که در
ایران صورت میگیرد تشکیل میشود
و اینکه شرکتکنندگان بیشتر دانشمندان
خود ایران باشند همکار ما آقای امیرعباس
حیدری که راجع بادبیات معاصر
و جدید مطالعه و تدریس میکنند
خیلی مایل هستند در این کانفرانس
شرکت کنند و تصدیق خواهید
فرمود که برای ایشان و پیشرفت تدریس
زبان و ادبیات فارسی در این دانشگاه
بسیار مفید خواهد بود پس خواهشی
که دارم این است که لطفاً اجازه
بفرمائید بیایند و اگر این خواهش را
قبول فرموده اید تاریخ کانفرانس
و ترتیبات آنرا مرقوم بفرمائید (البته
مخارج آمد وشد ایشان با مدرسه ماست
بیش از این تصدیع نمیدهم
ارادتمند
آ کی لمتنی

کتاب تازه که در باب یزد منتشر فرموده بودید رسید مورد تشکر شده است
و از خواندن آن مستفیض گشتم

● نمونه دستخط خانم لمبتون

ایران که فرستاده بودید چند روز پیش رسید و مزید تشکر شد. از اینکه آن را برای من فرستاده‌اید کمال امتنان را دارم. امیدوارم که حال شما خوب است و همواره با سلامت و موفقیت باشید. ارادتمند

۵ می ۱۹۸۶

آقای گرامی نامهٔ شریف رسیده زیارت شد و اینکه عنقریب عازم لوس‌انجلس هستید فوراً چند کلمه در جواب آن تقدیم می‌کنم. درخواست شما را به مدیر BSOAS ارجاع می‌کنم که ان‌شاءالله نسخه از آن شماره برای شما ارسال دارند. عموماً Review Copy از BSOAS نمی‌فرستند. کتاب مالک و زارع چندی پیش رسیده است (کمااینکه حضورتان نوشته‌ام) و بسیار ممنون هستم. متأسفم که آقای امیری از من رنجور شده است ولی من نمی‌دانستم که کتاب دو دفعه تجدید چاپ شده است تا اینکه چاپ سوم را لطف فرموده بودید. امیدوارم که مسافرت به لوس‌انجلس خوش بگذرد و با موفقیت و کامرانی باشید. ارادتمند

۱ اوریل ۱۹۸۸

آقای گرامی امروز کتاب نفیس منتخب التواریخ که لطف فرموده بودید رسید و مزید تشکر شد. متأسف شدم که آن روزی که در لندن تشریف داشته‌اید نتوانستم زیارتتان بکنم. چندی پیش کتاب Qajar Persia که مجموعهٔ چند مقاله که پیشتر چاپ شده است خدمتتان فرستاده‌ام. امیدوارم که رسیده است. همچنین کتاب Continuity and Change in Medieval Persia را وقتی که از چاپ بیرون می‌آید برایتان ارسال می‌دارم.

مقالهٔ خاطرات یک مستوفی [را] خواندم. جالب است و امیدوارم که به چاپ تمام خاطرات او موفق شوید. برای تاریخ اجتماعی آن دوره مفید خواهد شد. ده روز است از عید می‌گذرد می‌خواستم تبریکات صمیمانهٔ خود را تقدیم کنم. متأسفانه دیر شد و هم مثل اینکه امسال مشکل است کسی عید بگیرد. در هر صورت امیدوارم که در سال جدید با سلامت و سعادت و کامیابی باشید. ارادتمند

۵ جون ۱۹۸۹

آقای گرامی پس از تقدیم مراتب احترام و ارادت چند روز پیش جامع جعفری رسید. بی‌اندازه متشکرم. موقعی که در پاریس در کانفرانس صفویه شرکت کردیم وعده داده بودم راجع به نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ Royal Asiatic Society تحقیق کنم. متأسفانه یادداشتی از مشخصات آن کرده بودم گم کرده‌ام. خواهشمند است مرقوم بفرمائید که

هرچه زودتر اطلاعات لازم را حضورتان بنویسم.[1] معذرت می‌خواهم که این خواهش شما را انجام نداده‌ام. منتظر نامه‌تان خواهم بود. ارادتمند

۷ فوریه ۱۹۹۰

آقای گرامی   پس از تجدید مراتب ارادت و احترام دو کتاب نفیس رسیده است: آثار و احیاء رشیدالدین فضل‌الله و خلاصة‌السیر محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی. بی‌اندازه ممنون و متشکرم بخصوص کتاب رشیدالدین برای من مفید است. از کتابهای متعددی که چاپ می‌کنید مدیون هستیم. خدمات شما به علم جای تحسین است و هم جای تعجب که یک نفر می‌تواند این قدر کار بکند! امیدوارم که حال شما خوب است و چنانچه گذرتان به این طرف بیفتد خواهشمند است مرا مستحضر بفرمائید که بتوانم زیارتتان بکنم. ارادتمند

نمی‌دانم کتاب ... Qanat, Kariz [را] دیده بودید. در هر صورت نسخه از آن حضورتان می‌فرستم.

۱۴ نوامبر ۱۹۹۰

آقای گرامی   بدین وسیله رسید کتاب گنجینهٔ مقالات جلد اول مقالات سیاسی یا «سیاستنامه جدید» از دکتر محمود افشار را اعلام و اظهار تشکر و امتنان می‌کنم.

شنیده‌ام که برای کانفرانس مغل در لندن در سال آینده تشریف می‌آورید و از این خبر مسرور گشتم. به امید دیدار. ارادتمند

۲۶ مارچ ۱۹۹۱

آقای گرامی   اکنون که عید نوروز فرارسیده است تبریکات صمیمانهٔ خود را تقدیم می‌دارم و امیدوارم در سال جدید همواره با سلامت و کامیابی باشید. در کانفرانس مغل جای شما بسیار سبز بوده است و بین دوستان مشترک ذکر خیر شما شده است.

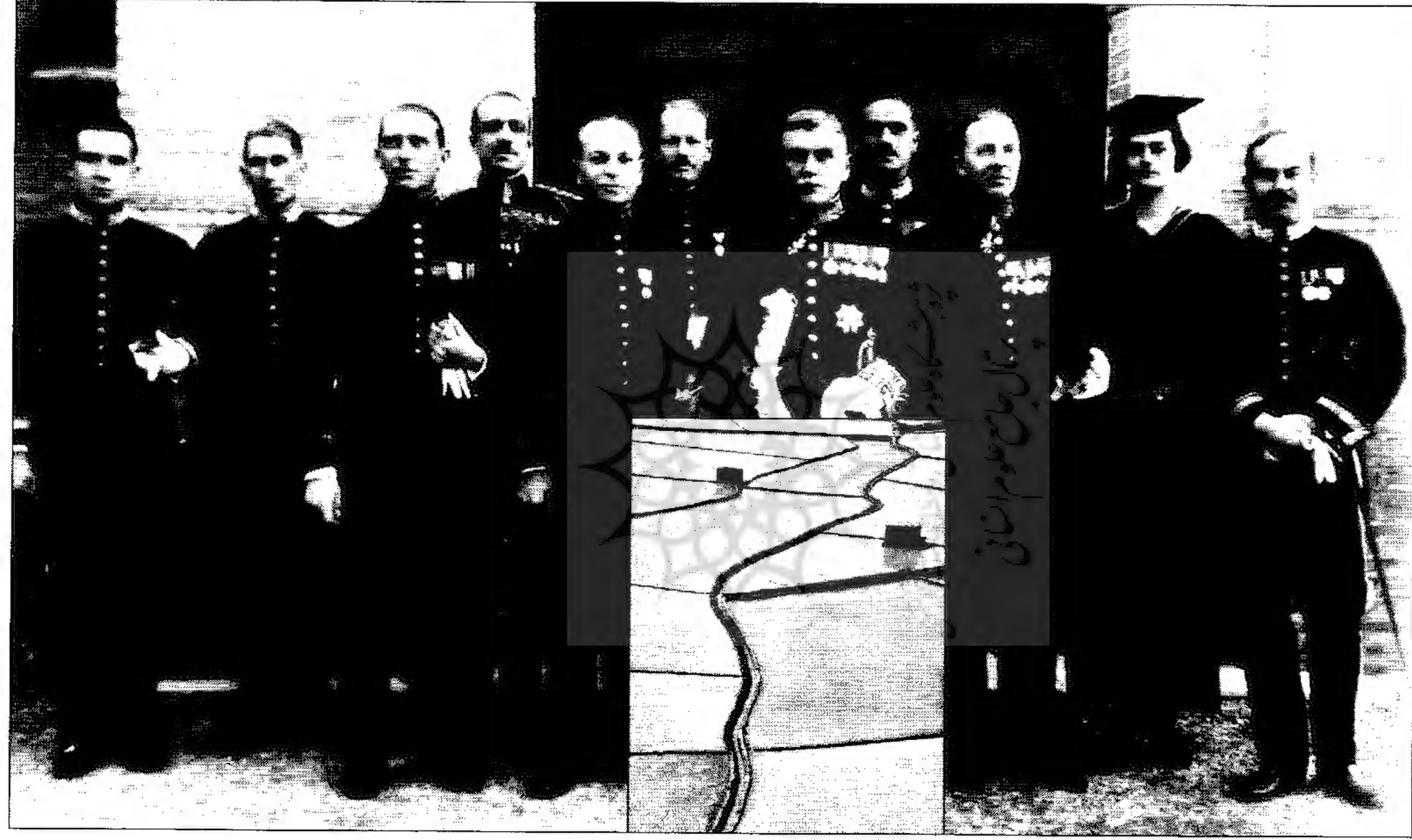
علت نیامدن شما بس جای تأسف شده و امیدوارم که حال خانم رو به بهبودی و ناراحتی رفع شده باشد.

چند هفته پیش کانفرانس راجع به قنوات[2] یزد داده‌ام که البته بیشترش مستند بر کتب خودتان است!

در کتابچهٔ موقوفات یزد تألیف عبدالوهاب طراز از مسجد فرط اسم می‌برد (ص ۲۸). تلفظ صحیح فرط چیست.

---

۱. دربارهٔ ریاض الفردوس بود.   ۲. اصل: قناوات



● خانم لمبتون با اعضای سفارت انگلیس در تهران

آیا قنات یعقوبی هنوز دایر است (در یادگارهای یزد که شاید در حدود پانزده سال پیش نوشته بودید ج دوم ص ۸۱۲ جاری بود) ولی در سالهای اخیر با زیاد شدن چاههای عمیق و نیمه عمیق بسیاری از قنوات خشک شده است. بیش از این تصدیع نمی‌دهم.
ارادتمند

۲۲ فوریه ۱۹۹۲

دوست دانشمند نامهٔ شریف رسیده زیارت شد. به آقای Melville که یکی از مسؤلین جلد آخر Cambridge History of Iran است نوشته‌ام که راجع به Review Copy برای آینده تحقیق کند و نسخه با پست سفارشی بفرستند.

از اهدای عالم آرای شاه طهماسب بسیار ممنون و متشکرم و همچنین از فرستادن قانون قزوینی که باید کتاب مفیدی باشد و جلد چهارم اسناد مستشارالدوله.

متأسف شده‌ام که موقعی که به اکسفورد تشریف آوردید نتوانستم خدمتتان برسم. تازه مقاله‌ای راجع به آثار و احیاء رشیدالدین برای مجموعهٔ مقالاتی که برای کانفرانس The Legacy of the Mongol Empire که پارسال در لندن تشکیل شد تهیه می‌شود که متأسفانه در آن نتوانستید شرکت کنید. موضوعی که برای من مشکوک است این است که اگر آثار و احیاء چکیده یا مختصر کتاب اصلی باشد که خود رشیدالدین نوشته است چرا نگفته است، یا اینکه اگر فرضاً فرصت نکرده است یک کتاب جامع بنویسد و فقط «بر سبیل استعبدال» کتاب کوچکتر بنویسد چرا در وقفنامه به آن اشاره نکرده است. البته در دیباچه شما و آقای ستوده به این موضوعات بررسی کرده‌اید ولی بعضی نقاط کاملاً روشن نشده است. ارادتمند

۱۸ مارچ ۱۹۹۲

دانشمند گرامی دیروز کتابهایی که لطف فرموده بودید رسید و باعث کمال امتنان و تشکر گردید و اکنون که عید نوروز نزدیک می‌شود فرصت را غنیمت شمرده تبریکات صمیمانهٔ خود را حضورتان تقدیم می‌دارم و امیدوارم در سال نو همواره با سعادت و سلامت باشید. ارادتمند

۱۹ مارچ ۱۹۹۴

دوست گرامی نامهٔ شریف از امریکا به دستم رسید. نمی‌دانم که هنوز در امریکا تشریف دارید یا به ایران برگشته‌اید. در هر صورت اکنون که عید نوروز نزدیک می‌شود تبریکات صمیمانهٔ خود را تقدیم می‌دارم و امیدوارم در سال جدید همواره با سعادت و سلامت و کامیابی باشید.

مقالهٔ روزنامهٔ نیمروز که در نامه لفاً فرستاده بودید بکلی بی‌اساس و خنده‌آور است. مردم بیکار خودشان را با خیالبافی مشغول می‌کنند خوش باشند!

امیدوارم که حال شما خوب است و مثل همیشه مشغول نوشتن و چاپ و تصحیح کتاب هستید که ما را مستفیض می‌فرمائید. ارادتمند

۷ آوریل ۱۹۹۷

آقای گرامی   چندی پیش کارت شما از وین رسیده زیارت شد و موجب امتنان و تشکر گردید. خیلی متأسفم که موقعی که در لندن تشریف داشته بودید خبر نداشتم که زیارتتان بکنم (با اینکه تلفن فرموده بودید). نمی‌دانم تا چند وقت در وین تشریف خواهید داشت. پس این نامه را به تهران پست می‌کنم.

متأسفانه عید نوروز گذشته است و فرصت نکرده‌ام تبریکات عید به شما بگویم در هر صورت امیدوارم در سال نو همیشه با سلامت و توفیقات علمی باشید. چنانچه باز به لندن تشریف بیاورید خواهشمند است مرا با خبر بفرمائید. ارادتمند

۳ جون ۱۹۹۷

دوست دانشمند آقای دکتر افشار   نامهٔ شریف به دست جان گرنی رسید و خیلی متأسف شدم که فرصت نشد زیارتتان در اکسفرد بکنم. امیدوارم که معالجهٔ چشمتان موفق شد. الحمدلله که امروز عمل چشم چندان مشکل نیست. ان شاءالله به خیر گذشت و در کمال صحت و سلامت باشید. چنانچه باز هم به لندن یا به اکسفرد تشریف بیاورید خواهشمند است مرا با خبر کنید که بتوانم زیارتتان بکنم. ارادتمند

۱۰ نوامبر ۱۹۹۷

دوست گرامی   نامهٔ شریف چند روز پیش رسیده است و امیدوارم به سلامتی به ایران برگشته‌اید. دیروز هم کتاب نفیس یادنامهٔ یزد[۱] رسیده است بی‌اندازه ممنون و متشکرم این کتاب مثل تصنیفات متعدد دیگرتان چقدر مفید است برای روشن کردن تاریخ یزد اهالی یزد و همه ما مدیون زحمات شما هستیم. امیدوارم که چشمتان بکلی معالجه شده است. با اظهار تشکر و امتنان. ارادتمند

۱۹ مارچ ۱۹۹۸

استاد گرامی   اکنون که عید سعید نوروز فرا می‌رسد فرصت را غنیمت شمرده تبریکات صمیمانه خود را تقدیم می‌دارم و امیدوارم که در سال جدید همواره با سعادت

۱. یزدنامه منظور است.

و سلامت و موفقیت باشید.

از کتاب نفیس یزدنامه جلد اول بسیار مستفیض گشتم و امیدوارم به چاپ جلد دوم هم موفق می‌شوید. راست راستی خیلی خدمات به یزد و یزدیها فرموده‌اید. پژوهندگان و مورخین محلی مدیون زحمات شما هستند. ارادتمند

۵ مارچ ۱۹۹۹

آقای گرامی اکنون که عید نوروز فرامی‌رسد فرصت را غنیمت شمرده تبریکات صمیمانهٔ خود را تقدیم می‌دارم و امیدوارم در سال جدید همواره با سعادت و سلامت باشید.

چندی پیش جلد دوم یزدنامه به دستم رسید و از آن مستفیذ و مستفیض گشتم. از لطف شما بی‌اندازه ممنون هستم. کتابهای مختلف و متنهای بی‌شمار که راجع به یزد منتشر کرده‌اید چقدر نفیس است و چقدر تاریخ آن سرزمین را روشن می‌کند. یزدیها و همچنین مورخین و خوانندگان به طور کل مدیون شما هستند.

کارت تبریک عید میلاد و سال نو هم چند ماه پیش به دستم رسید و باعث تشکر و امتنان گردید. چند روز پیش با اسقف حسن دهقانی تفتی صحبت می‌کردم و ایشان اصطلاح «آب دو چشمه» به کار برده است و صحبت شد که آیا این اصطلاح مقنیان یزد باشد. به بعضی کتابهای تاریخ یزد و مقالات آبیاری رجوع کردم چیزی پیدا نکردم. ایشان می‌گفت که وقتی که در یزد بچه بود مثل اینکه این اصطلاح را شنیده است. آیا در این مورد چیزی به نظر شما می‌رسد. چنانچه در سال جدید مسافرتی به این طرف در پیش دارید خواهشمند است مرا با خبر بفرمائید. ارادتمند

۲۵ اوت ۱۹۹۹

دانشمند گرامی نامه شریف چندی پیش به دستم رسید. بسیار از لطف شما متشکرم و از مطالعاتتان راجع به قنات «دو چشمه» بی‌اندازه ممنونم. مرقوم فرموده بودید که از ۱ تا ۴ سپتامبر به لندن تشریف خواهید آورد متأسفانه آن روزها در لندن نمی‌توانم بیایم. چنانچه بعد از آن چند روز در انگلستان باشید خواهشمند است به من خبر بدهید که شاید ممکن باشد زیارتتان بکنم. ارادتمند

۲۶ سپتامبر ۱۹۹۹

آقای گرامی دیروز جلد ۱۰ ناموارهٔ دکتر محمود افشار رسید و از اهداء آن کتاب نفیس بسیار ممنون و متشکرم. ارادتمند

۱۵ مارچ ۱۹۹۶

آقای گرامی اکنون که عید نوروز فرا میرسد فرصترا
غنیمت شمرده تبریکات صمیمانه خودرا تقدیم میدارم
و امید دارم در سال جدید همواره با سعادت و سلامت
باشید چندی پیش جلد دوم یزدنامه بدستم رسید
و از آن مستفید و مستفیض گشتم از لطف شما بی اندازه
ممنون هستم کتابهای مختلف و مقاله‌های بی شمار که
راجع بیزد منتشر کرده‌اید چقدر نفیس است و چقدر
تاریخ آن سرزمینرا روشن میکنند یزدیها و همچنین مورخین
و خوانندگان بطور کل مدیون شما هستند
کارت تبریک عید میلاد و سال نو هم چند ماه
پیش بدستم رسید و باعث تشکر و امتنان گردید
چند روز پیش با اسقف حسن دهقانی تفتی صحبت میکردم
و ایشان اصطلاح "آب دو نیمشبه" بکار برده است
و صحبت شد که آیا این اصطلاح مقنیان یزد باشد ببعضی
کتابهای تاریخ یزد و مقالات آبیاری رجوع کردم
چیزی پیدا نکردم ایشان میگفت که وقتیکه در یزد
بچه بود مثل اینکه این اصطلاحرا شنیده است آیا در این
مورد چیزی بنظر شما میرسد چنانچه
در سال جدید مسافرتی باین طرف در پیش
دارید خواهشمند است مرا باخبر بفرمائید

ارادتمند
آن لمبتن

● نمونه دستخط خانم لمبتون

۲۶ مارچ ۲۰۰۱

آقای گرامی اکنون که عید نوروز فرارسیده است تبریکات صمیمانهٔ خود را تقدیم می‌دارم و امیدوارم در سال نو همواره با سعادت و سلامت باشید. اینک که تبریکات خود دیر وقت است پوزش می‌خواهم.

چندی پیش دو کتاب نفیس یعنی المختارات من الرسائل و جلد یازدهم نامواره دکتر محمود افشار رسید و بدین وسیله اظهار تشکر و امتنان می‌کنم. چقدر علما و خوانندگان از زحمات شما بهره‌مند هستند! چنانچه امسال به لندن تشریف می‌آورید خواهشمند است به من خبر بدهید که بتوانم زیارتتان بکنم. ارادتمند

20.11.01

دانشمند گرامی خوشحال شدم که توانستیم با تلفون صحبت کنیم. چندی پیش کتاب یزد رسید و باعث کمال تشکر و امتنان گردید. کتاب بسیار مفیدی است. سعی می‌کنم در نقد آن چند کلمه یا برای BSOAS یا I.R.A.S بنویسم. آدرس خانم کلر را ندارم. اگر پیدا کنم برای شما می‌فرستم. جای شکر و تحسین است که این همه کتاب در باب یزد چاپ می‌کنید بی مثال است. مراتب ارادتمندی خود را تقدیم می‌کنم و سلامتی شما را خواستارم. ارادتمند

۱۷ مارچ ۲۰۰۲

آقای گرامی اکنون که عید نوروز فرامی‌رسد فرصت را غنیمت شمرده تبریکات صمیمانهٔ خود را حضور آن دوست عالی قدر گفته سلامتی و مزید توفیقات را برای آن دانشمند از خداوند خواستارم. ارادتمند

۱۰ جولای ۲۰۰۲

استاد گرامی پس از تقدیم مراتب احترام و ارادت بدین وسیله وصول کتاب نفیس دفتر تاریخ (جلد اول) اشعار می‌دارم و اظهار تشکر و امتنان می‌نمایم. کتابی است پر از مطالب تاریخی پر فائده است. با این مجموعه باز هم محققین و مورخین و همه ما را مدیون زحمات شما فرموده‌اید. از اینکه چندی پیش تلفون فرموده‌اید ممنون هستم و امیدوارم که حال شما خوب است و همیشه با کامرانی و سلامت باشید. ارادتمند

۱۵ مارچ ۲۰۰۶

دوست گرامی چقدر خوشحال شدم دیروز که نامهٔ شریف به دستم رسید. از مژدهٔ سلامتی شما بی‌اندازه مسرور گشتم و اکنون هم که عید نوروز نزدیک می‌شود فرصت را غنیمت شمرده عید و سال جدید را حضور آن دوست قدیمی تبریک گفته و

برای آن دانشمند از درگاه خداوند عمر و سلامت و سعادت و توفیق آرزو دارم. امید فراوان دارم که در این سال توفیق تجدید دیدار داشته باشم.

نمی‌دانم چطور شد که منزل نبودم موقعی که تلفن از اکسفورد فرموده بودید. کم سعادت [سعادتی] من بود. امیدوارم که تابستان که به اکسفورد تشریف می‌آورید بتوانم شما را زیارت کنم. ارادتمند